

سال دوم، شماره دوازدهم / ویژهنامه‌ی بهار ۱۴۰۰

پنجاه سال رسالت
صلوات

سایت رسمی جهات دعوت و اصلاح ایران



روزگاری
سایه‌ها
سایه‌ها





مخدوم محمد صالح المنجد

فهرست

سخن سردبیر ۲

بیست و سه سال در یک نگاه / سعدالدین صدیقی ۳

پیام آور رحمت / مصطفی اربابی ۶

ویژگی‌های پیامبر ﷺ / مصطفی سیبانی / ترجمه محسن شیخی ۹

پیامبر ﷺ و اخلاق شهروندی / دلیر عباسی ۱۳

آزادی در سیرت عملی پیامبر ﷺ / گفت‌وگوی اختصاصی اصلاح وب با سعدالدین صدیقی ۱۶

پیامبر ﷺ و مدیریت زمان / جلال معروفیان ۲۲

مدیریت اختلاف از دیدگاه پیامبر ﷺ / دکتر محمود ویسی ۲۶

مدینه، سیستمی دینی یا مدنی؟! / صلاح‌الدین عباسی ۲۸

معلم مهربانی / صدیق قطبی ۳۰

رسول الله ﷺ در آینده غیرمسلمانان / دکتر سید احمد هاشمی ۳۸

تسامح و رواداری پیامبر اکرم ﷺ / حکیم کوچکی ۴۰

محمد ﷺ در نگاه دیگران / محمدعلی سوره ۴۲

تعدد همسران پیامبر ﷺ / دکتر یوسف قرضاوی / ترجمه دکتر احمد نعمتی ۴۷

رحمت جهان‌گستر نبوی / دکتر احمد عبدالهادی شاهین / ترجمه عبدالله سعیدی ۵۰

نخستین مدرسه‌ی تربیتی اسلام / فاروق فتحی ۵۲

پیامبر ﷺ، معلم رحمت یا الگوی خشونت؟! / مصطفی دانایی فر ۵۴

پیامبر ﷺ، بزرگ منادی رأفت / احمد نارویی ۵۶

رهنمودهای نبوی در خصوص خانواده و روابط زوجین / سیف‌الله رحیمی ۵۷

آنگاه که رسول خدا ﷺ می‌گریست! / محمودشلی / ترجمه عثمان ایزدیناه ۵۸

شیوه‌ی زیبای گفت‌وگوی پیامبر ﷺ / دکتر راغب السرجانی / ترجمه خالد محمدی و مریم حقانی ۵۹

داستان ایمان یک دانشمند یهودی / ترجمه پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح ۶۱

تصاویری از عشق و محبت صحابه (رض) نسبت به رسول الله ﷺ / دکتر محمدابراهیم ساعدی رودی ۶۲

محبت پیامبر ﷺ / عمرو خالد / ترجمه سمیه اسکندری فر و تهمنه بهرامی ۶۴

کمتر ز چوبی نیستی، خنانه شو! / صدیق قطبی ۶۷

در شبستان ابد، پیامبر اسلام ﷺ در نگاه اقبال لاهوری / دکتر محمدباقری ماکان ۶۹

محمد پیامبر خدا ﷺ در آثار محمد اقبال / آنه ماری شیمل / ترجمه حسن لاهوتی ۷۳

سیمای پیامبر اعظم ﷺ در اشعار مخدومقلی فراغی / نورقلیج فداکار ۷۵

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری! / جلال معروفیان ۸۰

پیامبر ﷺ در صمیمیت احساس نونهالان / چند نامه از چند کودک خردسال ۸۲

شمع جمع آفرینش / پیامبر ﷺ در اشعار نظامی گنجوی و اقبال لاهوری ۸۴

مژده‌های امیدبخش پیامبر بشیر ﷺ ۸۸

به حق دل‌بند و راه مصطفی رو! ۸۸

نشریه داخلی سال دوم شماره دوازدهم

ویژه‌نامه‌ی
پیامبر ﷺ
دی‌ماه ۱۳۹۲

زیر نظر:
شورای سردبیری
سایت اصلاح‌وب

طراحی:
آتلیه گرافیک اصلاح‌وب

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببامرزد، و خداوند آمرزگار مهربان است.

[آل عمران: ۳۱]

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلَّنَا يَرْحَمُ. قَالَ: لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدِكُمْ صَاحِبَةٌ يَرْحَمُ النَّاسَ كَأَفَّةٍ»؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، خداوند رحمت خود را جز بر شخص مهرورز نمی‌گسترده. گفتند ای رسول خدا! همه‌ی ما مهر می‌ورزیم. گفت: مرادم مهرورزی به دوست و نزدیک خود نیست، بلکه مهرورزی به عموم انسان هاست.

[شعب الإيمان بیهقی، سلسلة الأحادیث الصحیحه آلبانی]

«قَوِّالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تَرَاحَمُوا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُلَّنَا رَحِيمٌ. قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدِكُمْ خَاصَّتَهُ، وَلَكِنْ رَحْمَةُ الْعَامَّةِ»؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، تا نسبت به یکدیگر مهر نورزید، اهل بهشت نگردید. گفتند: ای پیامبر خدا! همه‌ی ما مهربانیم. گفت: منظور، مهربانی با بستگان و متعلقان خود نیست، بلکه مهرورزی فراگیر و عمومی است.

[به‌روایت نسائی]

سخن سردبیر:

به مصطفی برسان خویش را که دین، همه اوست
اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است (اقبال لاهوری)

شریعت اسلام، در مواضع متعدد و به تعبیر گوناگونی از ما خواسته است که به پیامبر ﷺ اقتدا کنیم. تعابیری چون: اتباع، تبعیت، اطاعت، تاسی و اقتدا در رابطه با پیامبر ﷺ واجد حقیقتی مهم و اساسی است. به‌حدی اقتدا به محمد ﷺ در منظر دینی موضوع پراهمیتی است که در قرآن کریم به عنوان شرط کافی و وافی برای محبوب خدا شدن عنوان شده است:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»؛ بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد. (آل عمران: ۳۱)

حقیقت اقتدا به محمد ﷺ و سنگ اساس آن چه می‌تواند باشد؟ به نظر می‌رسد اگر جان‌مایه‌ی رسالت او و غایت و مقصود از بعثت او را که در قرآن به تأکید و در اسلوب حصر بیان شده است دریابیم، خواهیم توانست معنای روشنی از حقیقت اقتدا به محمد ﷺ پیدا کنیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و ما تو را جز مایه‌ی رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم. (احزاب: ۱۰۷)

اگر حقیقت و مقصود فرجامین از رسالت او، گستراندن رحمت و مهر در گوشه گوشه‌ی جهان است، اقتدا و تاسی به او چیزی جز این نیست که طالب اقتدا به پیامبر ﷺ با فهمی سنجیده از دین و نیز با پالودن خود از رذایلی چون خودخواهی و خودگزینی، تحکم و جزم‌اندیشی، بی‌مدارایی و تنگ‌نظری، خشونت و پرخاش‌گری و اوصاف گریزان‌کننده‌ای از این‌دست، واجد سعه‌ی صدر و نیک‌خواهی عام و دامن‌گستر گردد و خود را حامل پیام آشتی در دنیای پرتشویش‌کنونی بداند؛ چرا که: ما برای وصل کردن آدمیم...

تعبیر «عالمین» در آیه‌ی محل بحث واجد عمومیت و شمولیتی است که توجه نظری و اهتمام عملی به آن سخت ارزنده است. در تعبیر قرآن، حقیقت رسالت محمد[، کوشش جهت بهروزی همه‌ی بشر و بهبود حال همه‌ی آدمیان است.

در تصریحاتی که پیامبر ﷺ خود به عمل آورده است این حقیقت والاتبار بدهات و روشنی افروتری می‌یابد:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ إِلَّا عَلَيَّ رَحِيمًا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلَّنَا بِرَحْمَةٍ. قَالَ: لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدِكُمْ صَاحِبَةٌ بِرَحْمَتِ النَّاسِ كَافَّةً»؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، خداوند رحمت خود را جز بر شخص مهرورز نمی‌گسترده. گفتند ای رسول خدا ﷺ! همه‌ی ما مهر می‌ورزیم. گفت: مرادم مهرورزی به دوست و نزدیک خود نیست، بلکه مهرورزی به عموم انسان‌هاست. (۱)

بر این اساس به نظر می‌رسد مسلمانان و دل‌بستگان رسالت محمدی لازم است بیش از پیش خود را جهت خدمت‌رسانی فراگیر و شامل و مهرگستری بی‌حد و مرز آماده کنند. اگر حقیقت رسالت و غایت بعثت او مهرگستری عام و فراگیر است، طبیعی است که چنین توصیه‌ها و سخنانی از جان مبارک پیامبر ﷺ بترآود:

«الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ فَأَحِبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ»؛ مخلوقات، همگی خانواده‌ی خداوند هستند، بنابراین محبوب‌ترین فرد نزد

خداوند کسی است که بیشترین سود و منفعت را به خانواده‌ی خداوند برساند. (۲)

«خَيْرَ النَّاسِ أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ»؛ آن کس بهترین است که برای مردم سودمندتر باشد. (۳)

«رَوَاهُ الدُّنْيَا جَمِيعًا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ دَمِ يَشْفَكَ بغيرِ حَقِّ»؛ نابودی تمام دنیا نزد خداوند در مقایسه با به‌ناحق کشته شدن یک انسان، قدر و ارزشی ندارد. (۴)

نکته‌ی دیگری که خوب است بیشتر مورد تأمل و اهتمام ما قرار گیرد توجه به توصیه‌های پیامبر ﷺ مبنی بر آبادانی زمین است. به این حدیث گوهرین توجه کنیم:

«إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَيَبِيدُ أَحَدُكُمْ فَسِيلَةَ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يَقَوْمَ حَتَّى يَغْرُسَهَا فَلْيَفْعَلْ»؛ اگر قیامت برپا شد و در دست یکی از شما شاخه‌ی نهالی بود، اگر توانست که پیش از فراگیری قیامت آن را در خاک بکارد، چنین کند. (۵)

اینکه پیامبر ﷺ سفارش می‌کند که حتی در ساعات پایانی زندگی هم در پی آبادی زمین باشیم و در مسیر به‌سازی و توسعه گام برداریم می‌تواند واجد پیام‌های تحول‌بخشی برای مسلمانان باشد.

نکته‌ی دیگر، تأکید پیامبر ﷺ بر توان‌افزایی و رشد همه جانبه‌ی نیرو و قابلیت‌های مسلمانان است:

«الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ»؛ مؤمن توانمند، ارزنده‌تر و نزد خداوند محبوب‌تر از مؤمن ناتوان است. (۶)

هم در روزگاران پیشین و هم در زمانه‌ی ما توانایی، محصول دانایی و شانه به شانه‌ی آن است: «توانا بود هر که دانا بود.»

اگر توانایی از منظر پیامبر ﷺ مایه‌ی فضیلت است و موجب محبوبیت بیشتر نزد خداوند می‌گردد، کوشیدن در جهت هر چه تواناتر شدن که مستلزم رشد همه جانبه‌ی آگاهی و معرفت و عقلانیت است از مصادیق اقتدا به پیامبر عظیم‌الشان ﷺ می‌باشد.

نظر به ضرورت انس و قرابت بیشتر با پیامبر رحمت ﷺ بر آن شدیم که یکی از شماره‌های مجله اصلاح را به بررسی و تحلیل زوایای گوناگون حیات و رسالت خاتم پیامبران ﷺ اختصاص دهیم؛ امید است که زمینه‌ساز الفت و هم‌سوئی و هم‌رنگی بیشتر با پیامبر عزیزمان ﷺ گردد و مورد پسند و توجه خوانندگان ارجمند واقع شود.

ارجاعات:

۱. شعب الإیمان بیهقی، سنن نسائی، سلسله‌الأحادیث‌الصحيحة آلبانی
۲. جامع‌الصغير، سیوطی
۳. همان.
۴. شعب الإیمان بیهقی
۵. امام أحمد (۲۱۵۲۱)، بخاری در الأدب‌المفرد (۸۶۱/۱)
۶. صحیح مسلم (۴۶۶۲)

بیست و سه سال در یک نگاه



سعدالدین صدیقی

قائم‌مقام دبیر کل جماعت دعوت و اصلاح ایران

آسمان، جبرئیل علیه السلام در غار حرا بر امین زمین، محمد ﷺ فرود آمد و آیات آغازین سوره‌ی علق را بر او تلاوت نمود. آیات اولین بر خواندن، تعلیم و تعلم و توجه به اصل خلقت توجه داشته و شروعی جدید، از علم در مقابل جهل، منطق و استدلال در مقابل بی‌منطقی و زور را نوید می‌داد.

پیامبر[، بعد از دریافت بخش نخستین وحی در آن شب بهتر از هزاران ماه، شب قدر می‌بایست کار سختی را شروع می‌کرد. به همین دلیل برای کسب آمادگی اولیه، در آغاز نبوت مکلف به «خودسازی» گشت، این مرحله از تمایل به عزلت در غار حرا شروع و با در آمدن به مدرسه‌ی شب با نزول سوره مزمل ادامه یافت تا به مرحله‌ی «إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً»؛ بی‌گمان شب‌خیزی بیشتر موافقت [دل و زبان] در بردارد و از لحاظ سخن استوارتر است. (المزمل ۶) برسد. آنگاه وظیفه یافت تا در مورد نعمت هدایت و اسلام که از برترین نعمت‌های پروردگار می‌باشد سخن بگوید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ و اما درباره نعمت پروردگارت [با مردم] سخن بگوی. (الضحی ۱۱) بعد از طی شدن این منزل بود

که به او خبر داده شد: مسئولیت انذار بر دوش اوست: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِيرُ * وَتَنبَأُكَ فَطَهْرُ * وَالرَّجْزُ فَاهْجُرُ * وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُوتَ وَتَكُونَ مِنَ الْفَاضِرِ»؛ ای مرد جامه بر خود پیچیده! برخیز و هشدار ده! و پروردگارت را تکبیر گوی و دامت را پاکیزه بدار و از آلاش[شکر] بپرهیز و بخششی مکن که پاداش [و پاسخ] بزرگتریابی و در راه پروردگارت شکیبایی کن. (مدثر: ۱-۷)

رسول خدا ﷺ بعنوان تنها مخاطب دستور «قُمْ فَأَنْذِرْ» می‌بایست جهانیان را از عواقب کارهایشان باخبر می‌کرد.

خداوند حکیم، پیامبر ﷺ را در نشر مبادی دین و انذار مردم همراهی نمود تا مبادا احساسات و عشق به انجام دستور، او را به بی‌دقتی و اتخاذ تصمیمات عجولانه بکشاند. شرایط برای دعوت علنی فراهم نبود، بنابراین رسول خدا ﷺ براساس ضابطه‌ی حکمت، دعوت خود را به صورت مخفی

شروع نمود. دعوت را از خانه‌ی خود شروع کرد، همسرش خدیجه رضی الله عنها را به اسلام فراخواند و ایمان آورد، علی ابن‌ابی‌طالب و زیدبن حارثه رضی الله عنه نیز که در خانه‌اش بودند، دعوتش را لیبک گفتند. آنگاه پیامبر ﷺ دعوت را به بیرون از خانه گسترش داد. رسول خدا ﷺ به دنبال افرادی بود که از موقعیت و مکانت اجتماعی برخوردار بوده، استعداد کافی داشته، رازدار باشند و بتوانند بعنوان افراد شایسته، اولین مخاطبین دعوت به سوی اسلام قرار گیرند. «سابقین اولین»، اولین سبقت‌گیرندگان در ایمان در جاهلیت آن‌روز به تدریج به حلقه‌ی اهل ایمان درآمدند. پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق را انتخاب نمود. ایشان بدون لحظه‌ای درنگ ایمان آورد و اولین داعی بعد از رسول خدا ﷺ گشت. توسط ایشان شخصیت‌های برگزیده و شایسته همچون عبدالرحمن بن عوف، سعد ابن ابی‌وقاص، عثمان بن عفان، زبیربن عوام طلحه بن عبدالله رضی الله عنهم به اسلام دعوت شدند و آنها نیز اسلام را پذیرفتند. بدین ترتیب ارکان و ستون‌های اولیه‌ی دعوت اسلامی شکل گرفت و همین افراد بعدها بنای رفیع دعوت اسلامی را بر دوش خود حمل نمودند.

طبیعت نفس انسانی بگونه‌ای است که، رفتار تابع اندیشه‌هاست. رفتار و سلوک ما ناشی از نوع تصور و شناخت ما نسبت به خودمان، جهان هستی و خالق ما و جهان هستی است. درون ما «قلب» مرکز باورها و اندیشه‌هاست. بنابراین هر تغییر و انقلابی باید از تغییر و انقلاب در درون آغاز گردد. پیامبر حکیم ﷺ این امر را از نظر دور نمی‌داشت. اولین کاری که انجام داد اصلاح درون و تغییر باورها بود. نزول تدریجی قرآن و تأکید آیات نازل شده بر مسائل اعتقادی باعث شد که ایمان آورده‌های نخستین، شخصیت آنها به کامل‌ترین وجه ممکن شکل بگیرد. شخص رسول خدا ﷺ و همچنین اصحاب ایشان مکلف به برنامه‌های روحی، تربیتی شدند تا بتوانند با برخورداری از معنویت بالا، بر محیط خود مؤثر باشند. در این مرحله قصد رسول خدا ﷺ تجمیم افراد به هر صورت ممکن

نمود. بهانه‌های زیادی بود که می‌توانست افراد را بر گرد شمع وجود پیامبر ﷺ جمع کند، اما رسول خدا ﷺ نمی‌خواست مردم را از نوعی عبودیت برهاند و به نوعی دیگر مبتلا سازد. در فرآیندی بسیار جدی و باحوصله، رسول خدا ﷺ به افرادی نیاز داشت که از هر چه جز خداست، دل برکنده و با تجرد مطلق، الله را بر قلمرو دل خود حاکم کنند. در این مرحله بر توصیه خداوند و مساوات بین انسانها تأکید می‌گشت و از ایمان به قیامت بعنوان امری که می‌تواند التزام و تعهد عملی را ایجاد کند استفاده می‌شد.

بعد از گذشت سه سال، چون هسته‌ی اولیه، از نسل تربیت شده قرآنی شکل گرفت، برای ادامه مراحل باید شرایط جدیدی ایجاد می‌گشت، زیرا در هیچ شرائطی خودسانسوری و کار در پنهانی با اهداف و استراتژی‌های دعوت سازگار نیست. چون کار به اینجا رسید، رسول گرامی ﷺ مأموریت یافت دعوت خود را علنی نماید. رسول خدا ﷺ با توکل و اعتماد بر خدا در دو مرحله، یک بار در نزد خویشاوندان و بار دیگر از بالای کوه صفا دعوت خود را آشکار نمود. روزهای سخت ابتلاء و آزمایش شروع گردید. دشمنان دین از راه‌های مختلف وارد عمل شدند. در مقابل وحی ایستادند و بر علیه پیامبر ﷺ تبلیغ نمودند، اصحاب او را شکنجه کرده و بعضی را شهید نمودند. نقشه‌های ترور پیامبر ﷺ یکی بعد از دیگری به اجرا درآمد. مسلمانان مجبور شدند به حبشه هجرت کنند. ۳ سال در شعب ابوطالب در محاصره‌ی همه‌جانبه‌ی قریش قرار گرفتند. اما هیچکدام از اینها نتوانسته اراده و ایمان پیامبر ﷺ و اصحابش را متزلزل کند. مدیریت قوی، اخلاص و تقوا، برنامه‌ریزی و دقت، نظم و کار گروهی باعث شد دعوت اسلامی مسیر خود را ادامه دهد.

بعد از گذشت ده سال از بعثت، و بعد از پایان پذیرفتن روزگار سخت محاصره‌ی همه‌جانبه در شعب ابوطالب، سال اندوه از راه رسید. رسول گرامی ﷺ دو حامی مهم خود یعنی، أم المؤمنین خدیجه‌ی کبری ﷺ و عمویش ابوطالب را از دست داد. قریش در برخورد با دعوت اسلامی جسورتر گردید. کم‌کم رسول خدا ﷺ از مکه بعنوان مرکز دعوت اسلامی مأیوس گشتند و در اینجا مرحله‌ی جدیدی آغاز گشت. برای اولین بار رسول خدا ﷺ از مکه خارج

خدا ﷻ قانون اساسی مدینه را تدوین نمود و براساس آن حکومت اسلامی در مدینه شکل گرفت. رسول خدا ﷻ اولین جامعه مدنی را پایه‌گذاری نمودند. مشرکین و یهود مدینه نیز قرار شد به عنوان شهروند، در کمال صلح و آرامش در کنار مسلمان‌ها زندگی کنند و مورد حمایت قرارگیرند. در کنار منزل ابو ایوب ﷺ که رسول خدا ﷺ در آنجا اقامت گزیده بودند، مسجدی ساخته شد، تا مرکز عبادت، ارتباط با خدا، تصمیم‌گیری، تعلیم و ذکر گردد. در میان مهاجرین و انصار ﷺ رابطه‌ی اخاء و برادری ایجاد گردید، تا شرایط سخت اقتصادی در مدینه بعد از ورود مهاجرین سامان یابد. در مدینه احکام عملی دین همچون زکات، حج، حجاب، جهاد و... مقرر می‌گشت و این زمانی اتفاق افتاد که دل‌ها، انقیاد و آمادگی کامل برای پذیرفتن دستورات عملی پیدا کرده بودند.

مکبان دشمنی خود را بر علیه مسلمانان و حکومت نوپای مدینه، با برنامه‌ریزی ادامه دادند. در رمضان سال دو هجری، جنگ بدر به تقدیر خداوندی رخ داد و باعث تقویت روحیه‌ی مؤمنین و تضعیف روحیه‌ی مشرکین گشت. یهودیان بنی‌قینقاع پیروزی مسلمان‌ها در بدر را بر نتابیدند، در بازار به زن مسلمانی توهین کرده و مسلمانی را شهید نمودند و در نتیجه به اذراعات شام تبعید گشتند. در سال سوم هجرت، مشکلات متراکم گردید. فرجام جنگ احد به نفع مسلمانان نبود. خدا می‌داند؛ در جنگ احد بعد از سستی، نزاع و نافرمانی بخشی از سربازان چه بر مسلمانان گذشت، «... وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا كَفَبْتُمْ...» و پیامبر ﷺ در پی شما می‌خواندتان- که به جای خود بازگردید- پس شما را در برابر اندوهی- اندوه از دست‌دادن غنایم و کشته شدن برخی و برداشتن زخمها- اندوهی [دیگر]- ننگ شکست و شرم از خدا و رسول ﷺ- سزا داد. (آل‌عمران: ۱۵۳)

بعد از این جنگ بود که قبائل اطراف مدینه نیز جرأت نموده و در دو نقشه جدا، تعداد بیشتر از ۸۰ صحابه را که جملگی از حافظان و قاریان قران بودند، شهید نمودند. یهود بنی‌نظیر برنامه ترور پیامبر ﷺ را در دستور کار خود قرار دادند، اما عنایت الهی یار گردید و وعده‌ی خدا بر عصمت جان رسولش کارساز افتاد و این قبیله نیز که نتوانست ارزش کرامت و احترام متقابل را دریابد، از مدینه اخراج شدند. دشمنان

دریافتند که حضور آنها در مبادین متفرق برایشان جز شکست حاصلی ندارد. به همین دلیل اهل مکه، یهودیان خیبر و قبائل اطراف مدینه یکی شدند و جنگ احزاب را در سال پنج هجری راه اندازی نمودند. مدینه توسط ده هزار نیرو محاصره گردید. تاکتیک حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنه که در جنگ‌های عرب بی سابقه بود بسیار سودمند افتاد. یهود بنی‌قریظه در چنین شرایط سختی خیانت نمودند. به اذن خداوند، توسط امداد غیبی و «...وجنوداً لم ترّوها...» (احزاب: ۹) در شبی سرد، تاریک و طوفانی بساط لشکر کفر برچیده گردید. رسول رحمت ﷺ وجهی دیگر از شخصیت خود را که رسول شمشیر بود، در مورد قوم غدار بنی‌قریظه به اجرا گذاشت.

در غزوه‌ی احزاب، دشمنان اسلام شکست خوردند. شکست مستمر در معرکه‌های مختلف، تحلیل‌گران جبهه‌ی کفر را با این سؤال روبرو نمود: راز پیروزی محمد و یارانش در چیست؟ جواب واضح بود، راز این همه توفیق به ایمان و کیفیت بهترین جماعت زمینیان بر می‌گشت. جایگاه رسول خدا ﷺ در قلب یارانش و رابطه‌ی مؤمنانه و عاشقانه اصحاب با همدیگر؛ اینجا بود که دشمن بار دیگر به جنگ‌های تبلیغاتی به قصد تخریب شخصیت پیامبر ﷺ و خانواده‌ی ایشان روی آوردند. قضیه اِفک را به راه انداختند، اما نزول آیات سوره نور نقشه‌ی آن‌ها را خشتی نمود. سعی کردند رابطه بین اصحاب را دچار خدشه کنند، در غزوه بنی‌مصطلق شعار «یا لَلْمُهَاجِرِينَ» و «یا لَلْأَنْصَارِ» سر داده شد، رسول خدا ﷺ برآشفته گردید و با لحنی تند و عتاب‌آلود شاگردانش را آموزش داد که: هر کس به تعصب جاهلی فرا خواند از ما نیست. و فرمود: تعصب‌های این چنینی را رها کنید؛ که بدبو و متعفن است؛ و بدین ترتیب راه بر چنین آفتنهایی بسته شد. رسول خدا ﷺ قصد زیارت خانه‌ی خدا نمود و جریان صلح حدیبیه یا فتح مبین اتفاق افتاد. صلحی که زعامت و رهبری دینی قریش را تمام شده اعلام نمود و از طرفی زمینه برای دعوت در فضایی آزادتر فراهم نمود. سال شش هجری، رسول خدا ﷺ کارش در دعوت بالا گرفت. پادشاهان ممالک مختلف را مخاطب قرار داد و آنها را به اسلام دعوت نمود. تا بدین ترتیب رسماً اعلام نماید که این دین محدود به جزیره‌العرب نیست بلکه جهانی است و آمده است تا بماند و بشریت را نجات دهد.

سنگینی و حجم مسئولیت، فشردگی و فراوانی برنامه‌ها، تنوع و کثرت حوادث هیچگاه نتوانست، شخصیت رسول خدا ﷺ را از توازن خارج کند. ارتباط خود را با خدا در نمازهای شب که بر او واجب بود، در رکوع و سجده‌هایی که طولانی و عاشقانه حفظ می‌کرد. با مساکین می‌نشست و اگر دختر بچه‌ای دست او را می‌گرفت و برای رفع مشکلی از او کمک می‌خواست، او را همراهی می‌کرد، با کودکان شوخی و بازی می‌کرد. به همسران خود کمک می‌کرد و همیشه محیطی از شادابی و نشاط را در خانه فراهم می‌ساخت. او به مانند کسی که از فقر نمی‌ترسد، بی‌حساب می‌بخشید.

در هر حال او عالیت‌ترین جلوه‌گاه صفات خوب در میان فرزندان آدم بود.

در هفتمین سال هجرت، دژهای مستحکم خیبر که آخرین مأوا و پایگاه یهود به حساب می‌آمد، در هم شکسته شد. و این زمانی بود که رهبر بیدار و فرمانده‌ی هوشیار مسلمانان باخبر شد که بار دیگر یهودیان در حال توطئه و برنامه‌ریزی بر علیه حکومت نوپای مدینه هستند. جنگ نابرابر مؤته که نقش بازدارندگی حمله رومیان را داشت، نیز به دلیل قتل سفیر پیامبر ﷺ اتفاق افتاد تا آغاز پروژه‌ی ناتمامی باشد که بعدها توسط خلفای راشدین به اتمام رسید.

پیامبر رحمت ﷺ با شعار «الیومُ یومُ المَرْحَمَةِ» امروز روز، مهرگستری است؛ مکه را در رمضان سال هشتم فتح نمود، در حالیکه از تواضع، به قدری سرش را پایین آورده بود که محانس مبارکش به مرکب می‌خورد.

فردی که از نجوهای خانه ارقم شروع کرده بود، امروز ده هزار سرباز در رکاب دارد و تکبیر سربازانش کوههای مکه را می‌لرزاند، اما غرور به او دست نداده است و در مقام قدرت ظلم نمی‌کند. اهل مکه را می‌بخشد: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَقَاءُ»؛ بروید که شما آزادید؛ و چون، عکرمه فرزند ابوجهل، مسلمان می‌شود، اعلام می‌کند که از این به بعد، کسی از ابوجهل بد نگویید. عثمان بن طلحه رضی الله عنه، کلیددار کعبه را که یک بار در عهد مکی مانع از ورود او به کعبه شده بود صدا می‌زند و کلید کعبه را به او می‌دهد. انصار مدینه در فکرنند، نکند رسول خدا ﷺ به یاد دوستی قدیم و خاطرات دور، آنها را رها کند و در مکه بماند؛ اما اسوه‌ی عهد و وفا خیالشان را راحت نمود و فرمود: «الْمَحِيَا مَحِيَاكُم وَالْمَمَاتُ مَمَاتِكُمْ»؛ زندگی

من، با زندگی شما و مرگ من در کنار شما خواهد بود.

تجربه‌ی آموزنده و ماندگار جنگ حنین نیز در سال هشتم رخ داد؛ فراوانی لشکر، مسلمانان را دچار عجب و غرور کرد و از همین نقطه شکست آغاز گردید. اما به سرعت مرحله‌ی استدراک فرا رسید و پیروزی به اردوگاه ایمان بازگشت. جنگ تبوک، آخرین جنگ رسول خدا ﷺ در سال نهم اتفاق افتاد، که در شأن آن سوره توبه نازل گشت، تا با تبیین مواضع منافقین، به ذکر اصناف گروه‌های موجود در مدینه بپردازد و هر کسی را در جایگاه خویش بنشانند.

کم‌کم کار رسالت به پایان خود نزدیک می‌گشت. معنویت، رهبری و مدیریت، اخلاق، حکمت و مشورت به ثمر نشست، و مرحله «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۱) فرا رسید. سال نهم، سال وفود (نمایندگان) لقب یافت. رسول خدا ﷺ با رعایت بهترین مهارت‌های ارتباط جمعی، با بهترین لباس و بسیار آراسته به استقبال گروه‌های مختلف می‌رفت. اولین و آخرین حج رسول خدا ﷺ در سال دهم انجام گرفت. موسم حج آن سال، کاملاً منحصر به فرد بود. بیش از صد هزار نفر ارکان و واجبات حج را از پیامبر خود یاد می‌گرفتند. پیامبر ﷺ به آنها می‌گفت: مناسک حج را از من بگیرید، شاید سال بعد شما را در اینجا ملاقات نکنم.

فضا را حس عجیبی فرا گرفته بود، خطبه‌ی حجة‌الوداع بوی خداحافظی می‌داد. حقوق و کرامت ذاتی انسانها محور اصلی این خطبه بود... بعد از بازگشت از مکه، در اواخر ماه صفر سال یازده هجری بیماری، پیامبر ﷺ را فرا گرفت. به شدت تب می‌نمود، ولی با این وجود برای ادای نماز به مسجد می‌رفت، آخرین بار، از خانه‌ی خود نگاهی به صفوف نمازگزارانی انداخت که به امامت ابوبکر صدیق ﷺ در حال اقامه نماز بودند و تبسم فرمودند. تبسمی که دلالت‌های عمیقی داشت.

ای در عظمت تو همین کافی که خدایت تو را به ندای «وَأَنْتَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) وصف نمود و این تعریف و تمجید آسمانی تو را دچار غرور نکرد... اینک زمان رحیل فرا رسیده است. لحظه‌ی دیدار نزدیک است. آری، «بَلِ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى بَلِ الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.»

در روز دوشنبه دوازده ربیع الاول سال یازده هجری رسول خدا ﷺ در سن شصت و سه



مصطفی اربابی

عضو شورای مرکزی جماعت دعوت و اصلاح ایران

خدای تعالی، محمد ﷺ را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و ما تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم. (انبیاء: ۱۰۷)

پس او پیام آور مهر و دوستی و محبت، صداقت و امانت، عزت و کرامت و آزادی، و علم و فضیلت است، از این روی خدای متعال او را صاحب اخلاق عظیم معرفی کرده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ بی‌گمان تو دارای خلق و خوی بسیار بزرگ هستی. (قلم: ۴)

در این نوشته، فهرست وار به نکته‌هایی از سیره مبارک او که بخش کوچکی از اقیانوس بی‌کران رحمت او است پرداخته می‌شود:

(۱)

تجلی رحمت در بیان واقیبت

پیامبر ﷺ خود را انسانی همانند سایر انسان‌ها می‌داند که دارای ویژگی‌های همگانی انسانی است و فقط تفاوت خود را با دیگران در حوزه وحی می‌داند و بس:

می‌فرماید: «از خدای تعالی می‌خواهم اگر به کسی از افراد امت در حالت خشم ناسزا گفتم یا او را نفرین کرده‌ام، آن را در قیامت برای او رحمت قرار دهم، زیرا من از جمله فرزندان آدم هستم و چون سایر آدمیان دچار غضب می‌شوم، اما خدای تعالی مرا به عنوان رحمة للعالمین مبعوث فرموده است.» (سنن ابی داوود: ۴۶۵۹)

«خدایا از پیشگاه تو پیمانی را می‌طلبم و تقاضا دارم آن را رد نفرمایی، و آن این

پیام آور رحمت

گرفت و هر قومی با هم پیمانان خود آماده‌ی جنگ شدند!

بنی‌الددار تشتی مملو از خون آوردند، آنان و بنی‌عدی بن‌کعب بن‌لوءی با همدیگر پیمان بستند و دست‌های خود را میان خون گذاشتند و سوگند یاد کردند که تا پای مرگ مقاومت کنند و این افتخار را به دیگری وا نگذارند. این پیمان به نام «لعهه» نامیده شد.

مدت چهار یا پنج شب بدین منوال سپری شد. پس از آن در مسجد جمع شدند و به مشورت پرداختند و راه انصاف را پیش گرفتند.

برخی از روایان بر این باورند که: ابوامیه بن‌مغیره که از همه کهن‌سال‌تر بود، خطاب به آنان گفت: ای معشر قریش! با همدیگر قرار بگذارید که هر کس از این درب (مورد اشاره) وارد شد در موضوع اختلاف شما داوری کند! آنان پیشنهاد او را پذیرفتند. نخستین کسی که وارد شد، رسول الله ﷺ بود. چون او را دیدند، گفتند: او «امین» است، راضی هستیم، او «محمد» است. هنگامی که پیامبر رحمت ﷺ به نزدشان رسید، موضوع را با او در میان گذاشتند و از او خواستند در این خصوص داوری کند.

پیامبر رحمت ﷺ فرمودند: پارچه‌ای بیاورند. پارچه آورده شد، ایشان حجرالاسود را با دست خود در میان پارچه گذاشتند، سپس فرمودند: از هر قبیله یک نماینده بیاید و برای حمل آن مشارکت کند. نمایندگان قبایل آمدند و همگی با هم حجرالاسود را به محل نصب بردند، و ایشان با دست خود آن را در مقر خود قرار دادند. «سیره النبویه، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۱۹۷)

در حقیقت پیامبر ﷺ با این عمل (یعنی طرح مشارکت همه در هر امتیاز و افتخاری) در جهان طرحی نو درافکنند، زیرا محبت را جایگزین نفرت و عزت را جایگزین تحقیر و صلح و دوستی را جایگزین جنگ و دشمنی نمود.

(۳)

تبلور رحمت در نفرین نکردن دشمنان

پیامبر رحمت ﷺ هرگز راضی نمی‌شد بر ضد دشمنان خویش دعا (نفرین) کند، اگر چه آنان بر ضد او از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کردند:

گفته شد یا رسول الله ﷺ بر علیه مشرکان دعا (نفرین) کن! فرمود: «من لعان - لعن گو و نفرین‌پیشه - مبعوث نشده‌ام، بلکه مایه‌ی «رحمت» برانگیخته شده‌ام.» (صحیح مسلم:

۲۵۹۹)

در جریان سفر به طائف مشرکان او را سنگ باران کردند و در حالی که جسم مبارک زخمی شده بود، راضی نشد از خدا برای آن قوم مجازات درخواست کند، چنان‌که در جنگ احد، پس از آنکه دندان مبارک شکسته و چهره و جسم او به شدت صدمه دیده بود، نیایش او این بود: «خدایا قوم مرا هدایت کن که حقیقت را نمی‌دانند.»

آری او (رحمة للعالمین) بود و هرگز راضی به نفرین جاهلان نمی‌شد و در هیچ حالی خواهان درد و رنج و بلا برای هیچ انسانی نبود.

(۴)

تبلور رحمت در مبارزه با خرافات

محمد ﷺ نمود راستی و صداقت بود. روزی که تنها فرزندش (ابراهیم) در گذشت، خورشید گرفت. مردم پنداشتند خورشید به خاطر ماتم در گذشت فرزند پیام آور رحمت گرفته است! اما چون خبر به او رسید، پس از ادای نماز کسوف فرمود: «خورشید و ماه بخاطر مرگ و یا زندگی کسی نمی‌گیرند، پس چون کسوف و خسوف را دیدید، به نماز بایستید و خدا را بخوانید.» (صحیح البخاری: ۹۹۶)

بدین ترتیب پیامبر رحمت ﷺ مانع رواج خرافات و موهومات و باورهای نادرست شدند و راضی نشدند با سکوت خود، مردم را گرفتار خرافات باقی بگذارند.

(۵)

تبلور رحمت در بسط حقیقت آزادی

حقیقت آزادی آن است که انسان از قید و بندهایی که خود برای خویش ساخته و طوق بندگی و بردگی را بر گردن خویش نهاده آزاد گردد، تا مظاهر آزادی تحقق یابد. خدای متعال پیامبر رحمت ﷺ را فرستادند تا انسان را از همه‌ی غل و زنجیرها رهایی بخشد، به طوری که انسان از درون خویش آزاد گردد و آن گاه نموده‌های آزادی را در زندگی محقق سازد.

خدای تعالی فرموده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که

[نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند. (اعراف: ۱۵۷)

پیامبر رحمت ﷺ خود نیز فرموده است: «تَعَسَّ عَبْدُالدِّينَارِ وَالْدَّرْهَمُ»؛ بدا به حال بنده‌ی دینار و درهم. (ابن ماجه: ۴۱۳۵)

یعنی بسیاری بنده‌ی پول و ثروت و مقام و جایگاه اجتماعی ... هستند و در اصل با آزادی رابطه‌ای ندارند.

در زمان خلافت عمر فاروق ﷺ ربیعی بن‌عامر، فرستاده‌ی سپاه اسلام در پاسخ به رستم فرخ زاد، فرمانده‌ی ایرانی که از او پرسیده بود چرا آمده‌اید؟ گفت: برای آزادی بنده گان خدا از بندگی غیر خدا.

راه اصلی رسیدن به مظاهر آزادی همین است که انسان از بندگی مقام و منصب و پول و سرمایه و بندگی غیر خدا آزاد گردد، آن گاه می‌تواند به آزادی دست یابد و گرنه واژه‌ی آزادی بازیچه‌ی ای می‌شود در دست صاحبان سرمایه و قدرت. پیامبر رحمت ﷺ سرچشمه‌ی آزادی را به مردم نشان داده‌اند تا راه را گم نکنند.

(۶)

تبلور رحمت در تأکید بر علم‌گرایی

نخستین پیامی که از جانب خدا بر پیامبر رحمت ﷺ نازل شد این بود:

«أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ أَقْرَأْ ۝ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ بخوان به نام پروردگارت، آن که آفرینش را پدید آورده است. او که انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان پروردگارت را که از همه‌ی بزرگواران برتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که به وسیله‌ی قلم، تعلیم و آموزش را به انسان آموخت. خدایی که به انسان چیزهایی آموخت که نمی‌دانست. (علق: ۱-۵)

آری رسالت پیامبر رحمت ﷺ علم‌گرایی و دانش و تحقیق و پژوهش بود. در قرآن به پیامبر ﷺ خطاب شده است: «قُلْ هَلْ

ویژگی‌های پیامبر ﷺ

دکتر مصطفی سباعی

ترجمه: محسن شیخی

حضرت محمد ﷺ رسول خداست، شخصیتی که هیچ کس در اندیشه‌ی آن نیست که همانند او باشد یا در صفای روح و ارتباط با ملکوت اعلی و دریافت وحی نزدیک به او باشد. شخصیتی که هیچ فردی به پای او نمی‌رسد و حتی نزدیک به وی هم نمی‌شود؛ زیرا خداوند نبوت‌ها را به وسیله حضرت محمد ﷺ به اتمام رساند و شریعت وی را آخرین شریعت قرار داد.

حضرت محمد ﷺ کسی است که هر مسلمانی آرزو دارد متخلق به اخلاق و پیرو هدایت ایشان باشد و اندکی از صبر، جهاد، زهد، عبادت، فداکاری و ایثار ایشان برخوردار بوده و از خوراک و پوشاک ایشان سرمشقی گرفته باشد. خداوند پیامبرش را با این ستایش بزرگ منزلت بخشیده که: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ به راستی که تو دارای خوی بالاهستی. (قلم: ۴)

بیاپید دیوار زمان را بشکافیم تا به آستانه‌ی محمد ﷺ؛ پیامبرانسانیت برسیم و روح زندگی تابناک را در جامعه‌ای مملو از فداکاری و مردانگی ببینیم، به گونه‌ای که سرگذشتش اگر حقیقتی انکار نشدنی و واقعیتی تردید ناپذیر نبود، به افسانه‌ای می‌ماند.

ویژگی‌های اخلاقی پیامبر ﷺ

در باره ویژگی‌های ایشان گفته‌اند: ظاهری تابناک و چهره‌ای نورانی داشت، دارای نوری بود که وی را برتری می‌بخشید، گام‌هایش در حد نیاز بود و آرام و با وقار با قدم‌های استوار راه می‌رفت، چشمانش را پایین می‌انداخت و به زمین بیشتر از آسمان خیره می‌شد. وقتی با کسی روبرو می‌شد در سلام کردن از او پیشی می‌گرفت، بدون نیاز صحبت نمی‌کرد، سخنش را با نام خدا آغاز و با نام خدا به پایان می‌برد،

تا آن که دوست بدارد برای برادرش آن چه را که برای خود دوست می‌دارد. (صحیح البخاری: ۱۳)

هم ایشان فرموده است: «لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَ لَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا»؛ به بهشت داخل نخواهید شد مگر اینکه مؤمن باشید، و مؤمن به شمار نمی‌آید مگر اینکه به همدیگر محبت بورزید. (صحیح مسلم: ۸۱)

و نیز فرموده است: «مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ لَا يَرْحَمَهُ اللَّهُ»؛ کسی که بر مردم رحم و مروت نداشته باشد، خدا به او رحمت نمی‌آورد. (ترمذی: ۱۹۲۳)

یکی از نمودهای محبت آن است که شخص فحاش و ناسزاگوی نباشد و صدای خویش را در بازار و خیابان بلند نکند و بدی را با بدی پاسخ ندهد، بلکه اهل عفو و گذشت باشد. عائشه ام‌المؤمنین رَضِيَ اللهُ عَنْهَا در مورد پیام‌آور رحمت ﷺ می‌فرمود: «لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَ لَا مُتَّفَحِشًا وَ لَا صَخَابًا فِي الْأَسْوَاقِ وَ لَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَ لَكِنْ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ»؛ پیامبر ﷺ ناسزاگوی نبود و هرگز وادار به آن نمی‌شد و صدایش را در

يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ بگوی: آیا اهل علم با کسانی که علم ندارند برابر هستند؟! (زمر: ۹)

این نکته را نباید فراموش کنیم که در قرآن نازل شده بر پیامبر رحمت ﷺ طی آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره‌ی بقره تصریح شده است که سجده‌ی فرشتگان بر آدم به خاطر علمی بود که خدا به او آموخته بود و فرشتگان از آن بی‌بهره بودند، به عبارتی، آدم به عنوان استاد فرشتگان تبلور و تجلی یافت.

(۷)

تبلور رحمت در محبت به خلق

پیام آور رحمت ﷺ نمود محبت و مهرورزی و رحمت بود، تا جایی که خدای تعالی در قرآن کریم او را با صفات (رؤوف) و (رحیم) ذکر کرده است. پیامبر ﷺ فرموده است: «الْإِحْمَانُ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ إِرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُم مِّنْ فِي السَّمَاءِ»؛ مهرورزان را خدای رحمان مورد رحمت قرار می‌دهد، به کسانی که در زمین هستند رحمت آورید، تا آن که در آسمان است بر شما رحمت آورد. (ترمذی: ۱۹۲۴)

در بیان صفات اهل ایمان می‌فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛ کسی از شما مؤمن به شمار نمی‌آید



سخنانش شمرده شمرده و قاطع بود و در سخنانش گزاف و نقصان راه نداشت، فصیح و بلیغ صحبت می‌کرد، بیهوده و یاوه نمی‌گفت و بسی فایده لب به سخن نمی‌گشود، هرگز از غذایی بدگویی نمی‌کرد و هیچ وقت به خاطر امور دنیا و یا بخاطر شخص خودش خشمگین نمی‌شد و به خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت، وقتی خوشحال بود چشمانش را پایین می‌انداخت و خنده‌هایش تبسم بود.

نیکومنظرترین، زیبا روی‌ترین، بخشنده‌ترین و جوان‌مردترین مردمان بود، در بخشش از فقر نمی‌هراسید و هرگز از وی چیزی طلب نشد که جواب رد دهد و هرگز در بین دو امر مخیر نشد مگر اینکه آسانترین آن دو را برمی‌گزید، البته در صورتی که نافرمانی خدا در آن نبود.

حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌گوید: اخلاقش قرآن بود.

حضرت علی ﷺ در توصیف پیامبر ﷺ می‌گوید: هر که وی را ناگهان می‌دید دچار ترس می‌شد و هر کس با او آشنا می‌شد دوستش می‌داشت.

زندگی شخصی پیامبر ﷺ

در پوشیدن لباس و انتخاب غذا سخت نمی‌گرفت، هر لباسی که برایش دست می‌داد می‌پوشید، بیشتر از لباس معمول مردم استفاده می‌نمود. اما در صورت نیاز برای استقبال هیئت‌ها یا به مناسبت عید لباس خوب و مناسب

می‌پوشید. از هر خوراکی که موجود بود می‌خورد. اگر گوشت و شیرینی بود تناول می‌کرد و یا اگر تنها نان و روغن یا سرکه بود از خوردن آنها امتناع نمی‌کرد و اگر هم خوراکی پیدا نمی‌شد گرسنه می‌خوابید و چه بسا از شدت گرسنگی سنگی بر شکمش می‌بست. برای خواب هم از تشکی چرمی که لیف خرما در آن بود؛ استفاده می‌نمود، بر روی حصیری می‌نشست و چه بسا برای خوابیدن هم به آن بسنده می‌کرد.

زندگی پیامبر ﷺ در منزل

در هم نشینی و هم صحبتی با همسرانش شیرین سخن بود، با آنان بسیار گفت و گو می‌کرد، اخلاق و منش آنان را می‌پذیرفت و حساسیت و روحیه خاص آنان را در نظر می‌گرفت و می‌فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ»؛ بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش بهترین باشد.

حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌گوید: هیچ وقت خانواده محمد ﷺ دو روز متوالی از نان گندمین سیر نشدند، گاهی یک ماه و گاهی دو ماه می‌گذشت اما در خانه‌ی ما آتش روشن نمی‌شد و خوراک ما تنها آب و خرما بود.

انس ﷺ می‌گوید: رسول خدا ﷺ زرهش را درگرو می‌گذاشت تا مقداری جو برای خوراک خانواده‌اش تهیه کند.

کار کردن پیامبر ﷺ در منزل

از حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا درباره ی کار پیامبر در خانه پرسیدند: پیامبر ﷺ در خانه چه کارهایی را انجام می داد؟ گفت: پیامبر ﷺ انسانی همچون دیگر انسانها بود، کفش های خود را تعمیر می کرد، لباس خود را می دوخت، گوسفند خود را می دوشید کارهایی که یک مرد در خانه انجام می دهد ایشان نیز انجام می داد و هنگامی که وقت نماز فرا می رسید از خانه بیرون می رفت.

رفتار پیامبر ﷺ با یارانش

انس رضی الله عنه خادم رسول الله ﷺ می گوید: ده سال برای پیامبر خدا ﷺ خدمت کردم هرگز نگفتند: آه از دست تو و هرگز به خاطر کاری که کرده بودم، نگفتند: چرا چنین کرده ای؟ و هیچ وقت درباره کاری که انجام ندادم از من سوال نکرد که چرا انجام نداده ای؟ و در پرداخت مزد هیچ گاه ستمی روا نمی داشت.

حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می گوید: پیامبر خدا ﷺ هیچگاه با زیر دستان خویش به تندی رفتار نمی کردند و هیچ وقت زنان و خدمتکاران خودشان را تنبیه نکردند.

ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که: بارسول خدا ﷺ به بازار رفتیم تا شلواری بخرد، فروشنده خواست دستان پیامبر را ببوسد ولی پیامبر دستش را عقب کشید و او را از کارش منع کرد و فرمود: (این کار را عجمها در مقابل پادشاهانشان انجام می دهند، من پادشاه نیستم، من مردی از میان شما هستم) شلوار را برداشت. من خواستم آن را برای پیامبر بردارم ولی اجازه نداد و فرمود: برای حمل هر چیزی صاحبش سزاوارتر است.

پیامبر خدا ﷺ یک بار با گروهی در سفری بودند؛ وقت غذا فرا رسید، خواستند تا گوسفندی برای خوراکشان آماده کنند، یکی از آنان گفت: سربریدنش با من! دیگری گفت من هم پوستش را می کنم. سوّمی هم گفت: بختش هم با من. پیامبر ﷺ نیز فرمودند من هم هیزم جمع می کنم، گفتند ای رسول خدا، ما کار تو را هم انجام می دهیم. فرمود: می دانم

شما کار من را هم انجام می دهید ولی من دوست ندارم خودم را از شما جدا کنم؛ زیرا خداوند دوست ندارد هیچکدام از بندگان او خود را از همراهانش جدا کند.

یکی از عادات حضرت محمد ﷺ این بود که عذر خطا کار را می پذیرفت و هیچ کس را با نام و لقبی که بدش می آمد صدا نمی زد. اگر از کسی ناشایستی می دید یا می شنید بدون اینکه نام او را بیاورد می فرمود: حال کسانی که چنین کنند چگونه است؟

وهم چنین پیامبر خدا ﷺ دوست نداشت کسی به خاطر او از جایش برخیزد، هرجا که خالی بود می نشست، به بازار میرفت و مردم را به امانتداری سفارش می نمود و آنان را از فریب و خیانت در معامله باز می داشت.

یکی دیگر از عاداتش این بود با هرکس که در مجلس ایشان حضور می یافت چنان شاد و خنده رو بود که تصور می کرد محبوبترین فرد پیش پیامبر ﷺ است. در امور سیاسی و جنگ و امور دنیا با صاحب نظران مشورت می کرد و به نظراتشان گوش می داد، اگرچه با آن مخالف هم بود.

خشیت و عبادت پیامبر ﷺ

حضرت محمد ﷺ مراقبت و نظارت خدا را بسیار احساس می کرد و ترس الهی در دل مبارکشان بسیار نمود داشت.

ایشان بیشتر اوقات خویش را به عبادت الله سپری می نمود، شبها بیدار و در حال رکوع و سجده بود. عایشه صدیقه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا در این باره به او می گوید: چرا این همه عبادت می کنی در حالی که خداوند گناهان پیشین و پسین را برای تو آمرزیده است؟ در پاسخ می فرماید: آیا بنده سپاسگذاری نباشم؟

حضرت محمد ﷺ خدا را بسیار یاد می کرد، خوردن، نوشیدن، نشستن، برخاستن و شروع تمام کارهایش با نام خدا بود و چون تمام می کرد با آن را به پایان می برد و هرگز از راز و نیاز با خدا خسته نمی شد. نمونه های زیر از جمله دعاهای

ایشان است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَعَمَلٍ لَا يُرْفَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ»؛ پروردگارا! از علمی که بهره نرساند و از عملی که پذیرفته نشود و از دعایی که مستجاب نگردد به تو پناه می برم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ»؛ پروردگارا! من هر خیری را از تو طلب می کنم، چه آن چه که می دانم و چه آنچه که نمی دانم و پروردگارا از هر شری به تو پناه می برم، چه آنچه که خود می دانم و چه آنچه که خود نمی دانم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفَجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَجَمِيعِ سَخَطِكَ»؛ پروردگارا! از نیست شدن نعمتت و دگرگونی عافیتت و عذاب ناگهانی ات و همه خشمت به تو پناه می برم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْإِدْوَاءِ»؛ پروردگارا! از اخلاق زشت، کردار نا پسند، هوای نفس و درد و رنج ناگوار به تو پناه می برم.

توجه پیامبر ﷺ به ورزش و بهداشت

پیامبر ﷺ درونی پاک داشت و به روی زندگی می خندید. باحضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا مسابقه می داد، با (رکانه) کشتی می گرفت، بازی حبشیان را در جشنهایشان تماشا می کرد. به لباس و بهداشت شخصی خود هم خیلی توجه می کرد، بسیار استحمام می نمود و خود را معطر می کرد، اگر از راهی می گذشت مردم از بوی خوش او می فهمیدند که پیامبر ﷺ از آنجا گذشته است و اگر کسی با ایشان دست می داد بوی خوش او را تا مدتی بر دستان خود احساس می کرد.

مزاج و شوخی پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ شوخی سالم را دوست می داشت و به لطفه زیبا می خندید و با یارانش شوخی می کرد، ولی شوخیش راستی و حقیقتی بود.

پیرزنی از انصار پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: دعا کن که خداوند مرا بیامرزد.

پیامبر ﷺ فرمود: مگر نمی دانی پیرزن وارد بهشت نمی شود؟ پیرزن شروع به گریستن کرد، پیامبر ﷺ خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر سخن خدا را نخوانده ای که: «إِنَّا أَنْشَأْنَا نَهْرًا مِنْهُ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا * غُرُبًا أَتْرَابًا»؛ ما آنان را به ابداع آفریدیم! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم. همسر دوست و هم سن و سال. (واقعه: ۳۵-۳۷)

روزی صحرا نشینی پیش پیامبر ﷺ آمد و از پیامبر ﷺ خواست برای سفری که در پیش دارد شتری به او بدهد، پیامبر فرمود: من تو را بر بچه شتری سوار می کنم، گفت: من بچه شتر را چه کار کنم؟ فرمود: مگر شتر بجز بچه چیز دیگری می زاید؟

زنی به اسم (أم ایمن) برای نیاز شوهرش پیش پیامبر ﷺ آمد و پیامبر ﷺ از او پرسید: همسرت چه کسی است؟ گفت: فلائی. فرمود همان که در چشمش سفیدی هست؟ گفت: ای رسول خدا ﷺ در چشمش سفیدی نیست! فرمود : چرا در چشمش سفیدی است! آن زن زود به نزد همسرش برگشت و به چشمان او خیره شد. شوهرش پرسید: چه کار داری؟ گفت: پیامبر ﷺ به من فرمود که در چشم تو سفیدی هست، گفت: آیا نمی بینی سفیدی چشمم از سیاهی آن بیشتر است؟

جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید: یک بار خدمت پیامبر ﷺ رفتم، دیدم که حسن و حسین رضی الله عنهما بر پشتش سوار شده بودند و پیامبر ﷺ با چهار دست و پا راه می رفتند و می فرمودند: شتر شما چه شتر خوبی است!

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام نعیمان بسیار اهل شوخی و شیرین سخن بود و با رسول خدا ﷺ شوخی می کرد، یکی از شوخی هایش این بود که هروقت وارد مدینه می شد چیزی می خرید و برای پیامبر ﷺ می برد و می گفت: ای رسول خدا[، این را برای تو هدیه آورده ام. ناگهان صاحبش می آمد و پولش را از نعیمان

طلب می کرد و نعیمان او را پیش پیامبر ﷺ می برد و می گفت: پول جنسش را بدهید. پیامبر ﷺ می فرمود: مگر تو آن را برای من هدیه نیاورده بودی؟ و می گفت: به خدا پول آن را نداشتم ولی دوست داشتم که تو آن را بخوری. پیامبر ﷺ می خندید و دستور می داد که پولش را به او بدهند.

فروتنی و گذشت پیامبر ﷺ

با مردم همچون پیامبری بزرگوار و رهبری محبوب و متواضع رفتار می کرد، بزرگواری که بزرگیش از اخلاق و رفتارش بود نه از جاه و مقام و نفوذش. همیشه و در تمام مراحل دعوتش پیامبری متواضع بود، چه هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته بود و چه بعد از غلبه و پیروزی و چه در زمانی که تنها بود، و چه در وقت مشکلات و سختی ها و چه در قله افتخار و پیروزی حتی بعد از این که بر جزیره العرب غلبه یافت و همه از او فرمانبرداری می کردند.

هنگامی که خداوند مکه را برای او گشود و سپاه قریش پس از بیست و سه سال جنگ و دشمنی در برابرش به زانو درآمدند، درحالی وارد مکه شد که سرش را به نشانه تواضع در برابر خداوند و ستایش به درگاه او پایین انداخته بود.

مردان قریش ترسان پیش او آمدند. یکی از آنان پاهایش از ترس می لرزید. پیامبر ﷺ به او فرمود: راحت باش! من فرزند همان زن قریش هستم که گوشت خشک شده می خورد!

رسول خدا ﷺ به سخنان برده، پیرزن، بیوه و بینوا به دقت گوش می داد. در سر راه برای هرکس که قصد صحبت با وی را داشت توقف می کرد و هر که را می دید با او دست می داد و دستش را رها نمی کرد تا موقعی که آن شخص دستش را رها می کرد. به یارانش سر می زد، از بیماران عیادت می نمود، در تشییع جنازه آنان شرکت می کرد، به مشکلاتشان گوش می داد و در غم و شادیهایشان شریک بود.

مهربانی و دلسوزی پیامبر ﷺ

ایشان با کودکان و زنان و بینوایان

خیلی مهربان بود. یک بار در نماز گریه بچه ای را شنید که مادرش پشت سر او مشغول نماز بود، نمازش را کوتاه کرد. در یکی از جنگها به جنازه زنی برخورد کرد؛ و سخت ناراحت شد و فرمود: مگر شما را از کشتن زنان منع نکرده بودم؟ این زن با شما نمی جنگید!

با حیوانات به حدی مهربان بود که ظرف آب را در جلوی گربه قرار می داد. یک بار شتر لاغری را دید؛ فرمود: در مورد این چهارپایان از خدا بترسید و آنها را سیر کنید. اینها همه نشانه های رحمت و مهربانی و دلسوزی حضرت محمد ﷺ است که درون بزرگش را لبریز نموده بود.

همدردی پیامبر ﷺ با مردم

فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا یک بار از رنج و زحمت کار منزل پیش ایشان شکایت برد و از پدر خواست خدمتکاری به او بدهد. پیامبر قبول نکرد و فرمود: در حالی که اهل صفا شکمشان از گرسنگی به هم می پیچند، چطور می توانم خدمتکار به تو بدهم.

زهد و پارسایی پیامبر ﷺ

روزی عمر فاروق رضی الله عنه پیش پیامبر ﷺ رفت؛ دید که ایشان بر روی حصیری دراز کشیده و جای حصیر بر پهلوی او نمایان است، به خانه پیامبر ﷺ هم نگاه کرد به جز کیسه ای اویزان و کمی جو چیزی نیافت. عمر رضی الله عنه شروع به گریستن کرد، پیامبر فرمود: ای پسر خطاب چه چیز تو را به گریه انداخت؟ گفت: ای رسول خدا ﷺ چگونه گریه نکنم! این از حصیری که بر پهلوی تو اثر نهاده و آن هم از خانه ات، تمامش همین است که می بینم و آن طرف پادشاهان ایران و روم در ناز و نعمت به سر می برند، درحالی که تو پیامبر خدا و فرستاده ی او هستی.

حضرت محمد ﷺ فرمود: ای پسر خطاب، آیا در آن شکی داری؟ آنان کسانی هستند که همه چیز خود را در دنیا گرفته اند.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه هم در چنین وضعی خدمت پیامبر خدا ﷺ رسید. به او گفت: چرا اجازه نمی دهی چیزی

را برای شما بر روی حصیر بیندازم؟ فرمود: من را به دنیا چه کار؟ مثال من و دنیا، مثال مسافری است که در سایه درختی می‌نشیند و پس از اندکی استراحت آن جا را ترک می‌کند.

انفاق و بخشش پیامبر ﷺ

بخشش و انفاق پیامبر ﷺ حد و حدودی نداشت و هرگز چیزی را ذخیره و انبار نمی‌کرد و چه بسا قرض می‌گرفت تا آن را به نیازمندان ببخشد و در بخشش از فقر و تنگ دستی نمی‌هراسید. وقتی که حضرت محمد ﷺ از دنیا رفت درهم و دیناری نداشت؛ در این باره هم می‌فرماید: ارث ما پیامبران به کسی نمی‌رسد و آن چه برجای بگذاریم صدقه است. یاران او تعبیر زیبایی از او داشتند، می‌گفتند: (پیامبر ﷺ) از باد وزنده بخشنده تر است).

عدالت و قاطعیت پیامبر ﷺ در اجرای حق

پیامبر ﷺ در برابر حق دوست و خویشاوند نمی‌شناخت، و همه پیش او یکسان بودند و همه در برابر خدا و شریعت مسئول اعمال خود بودند. زنی از قبیله بنی‌مخزوم که قومی صاحب نسب بودند مرتکب دزدی شد، خبر به پیامبر ﷺ رسید و آن زن اعتراف کرد؛ نزدیکانش ترسیدند از اینکه پیامبر ﷺ او را مجازات کند و رسوا شوند. پیش اسامه پسر زید رفتند - مشهور بود که پیامبر ﷺ اسامه ﷺ و پدرش را بسیار دوست دارد - به او گفتند نزد پیامبر برای آن زن شفاعت کند. اسامه ﷺ در این مورد با پیامبر ﷺ صحبت کرد، پیامبر ﷺ سخت ناراحت شد و فرمود: آیا برای اجرا نشدن حلدی از حدود خداوند شفاعت می‌کنی؟ سپس مردم را جمع کرد و برای آنها خطبه‌ای ایراد نمود و فرمود: ای مردم، پیش از شما کسانی هلاک شدند به سبب اینکه اگر فرد مشهور و بزرگی از آنان دزدی می‌کرد او را رها می‌کردند و اگر ناتوان و ضعیفی مرتکب دزدی می‌شد؛ او را مجازات می‌کردند. قسم به خدا اگر دخترم (فاطمه) دزدی کرده بود دستش را قطع می‌کردم.

شجاعت پیامبر ﷺ در جنگ‌ها

اوج این منظر شگفت انگیز در جنگ‌ها هنگامی نمایان می‌شد که ایشان خود فرماندهی جنگ‌ها را بر عهده می‌گرفت و در میدان کارزار فرو میرفت و مسلمانان را به جنگ در راه خدا و برای پیروزی رسالتی که بر عهده گرفته بود و بدان ایمان آورده بود تشویق می‌کرد.

ایشان هیچ وقت از میدان جنگ و نبرد فرار نکردند. حتی در جنگ احد وقتی که بیشتر مسلمانان شکست خورده بودند، ایشان ثابت قدم همچنان در برابر تیر باران دشمنان ایستاده بود و می‌جنگید و مبارزه می‌کرد.

در این باره علی ﷺ که خود جنگ‌آوری بی‌باک بود، می‌گوید: وقتی که چشم‌ها به خون می‌نشستند و آتش جنگ زبانه می‌کشید ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و هیچکدام از ما نزدیکتر از پیامبر ﷺ به دشمن نبود.

عشق و علاقه پیامبر ﷺ به ادای وظیفه و ابلاغ رسالتش

پیامبر ﷺ از هیچ وسیله‌ای برای تبلیغ رسالتش فرو گذار نکرد و دشمنانش هم از هیچ وسیله‌ای برای بازداشتن ایشان از دعوتش دریغ نکردند، ولی با وجود آن همه نیرنگ و تهدید، همچنان ثابت قدم ایستادگی کرد و به عمویش آن جواب مشهور را داد که: قسم به خدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند که از این دعوت دست بردارم، هرگز رهایش نخواهم کرد تا این که خداوند آن را پیروز گرداند یا در راه آن کشته شوم.

هنگامی که صورت مبارکش در جنگ احد زخمی و دندان مبارکش شکسته شد، به او گفتند: چرا آنها را دعا نکردی؟ فرمود: من برای نفرین کردن برانگیخته نشده‌ام بلکه داعی خیر و رحمت هستم و فرمود: پروردگارا! قومم را بیامرز چون آنان نمی‌دانند.

در پایان

یاد آوری این نکته لازم است که اینها تنها تصاویری از اخلاق پیامبر ﷺ است که حقیقت شخصیت ایشان را در آن می‌بینیم، در مورد دیگر جوانب اخلاقی ایشان از جمله وفاداری،

امانتداری، حیا، اخلاص، صداقت، پاک دامنی، سیاستمداری، خوش رفتاری با همسایه و فصاحت و... صحبت نمی‌کنیم که این‌ها هم به نوبه خود اثرات فراوانی در راهنمایی و هدایت قومش به سوی خیر و حقیقت و کرامت و سعادت داشتند.



دلیر عباسی - سردشت

در روم قدیم اتباع کشور به دو دسته تقسیم می‌شدند. شهروندان، یعنی رومیان اصلی، که از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار بودند و رعایا، یعنی اقوام و ملل دیگری که تحت تسلط حکومت رومیان بودند. در یونان قدیم، افراد ساکن در یونان دو درجه بودند، شهروندان درجه‌ی یک، که ساکنان اصلی یونان بوده اند و درجه دو، که بردگان و غیر یونانی‌ها بودند.

در یکی از فرهنگ‌های علوم سیاسی، شهروند چنین تعریف شده است: کسی که از حقوق مدنی یا امتیازات مندرج در قانون اساسی یک کشور برخوردار است.

مفهوم شهروندی در اسلام

در مدینه النبوی، معیار عضویت در جامعه‌ی اسلامی (شهروندی به زبان امروزی) یکی از این دو چیز بوده است؛ مسلمان بودن یا پیمان‌پذیر بودن. بدین ترتیب امت مسلمان و امت یهود مدینه، در عین حفظ استقلال جامعه دینی خود، جامعه‌ی سیاسی واحدی را به وجود می‌آورند و پیامبر ﷺ وحدت دینی را جایگزین وحدت قومی می‌نماید و پیروان سایر ادیان الهی را به شرط بستن پیمان به عضویت جامعه سیاسی در می‌آورد. با نزول آیات سوره‌ی توبه و تشریح پیمان ذمه، عضویت قراردادی در جامعه، از یهودیان مدینه فراتر رفته و سایر اهل کتاب را نیز در بر می‌گیرد و آنان نیز در پرتو پذیرش پیمان ذمه در جامعه‌ی اسلامی و نه امت مسلمان، عضویت می‌یابند. هر کس که هیچ یک از این دو شرط نداشت بیگانه

پیامبر ﷺ و اخلاق شهروندی

(غیر شهروند) تلقی می‌شود.

پیامبر ﷺ الگوی شهروندان جامعه

پیامبر اسلام ﷺ به توسعه‌ی انسانی جامعه‌ی خویش بسیار اهمیت داده و در ساختن فرد نیکوکار و شهروند با اخلاق تلاش‌های فراوانی را مبذول داشته است، زیرا جامعه از افراد شکل می‌گیرد و بدون داشتن افراد سالم، نمی‌توان ادعای داشتن جامعه‌ی سالم را داشت. بیشترین مشکلات یک جامعه مربوط به تعامل و رفتار نادرست شهروندان با هم دیگر است، از مشکلات افراد خانواده با همدیگر گرفته تا مشکلات آن‌ها با همسایگان، خویشاوندان، شرکاء معامله، همکاران، مسؤولان و...

پیامبر ﷺ اسوه و الگوی واقعی و همه‌جانبه‌ی مسلمانان است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱) وی در تمامی موقعیت‌هایی که برای فرد مسلمان پیش می‌آید واقع شده است؛ مثلاً او هم در مقام پدر هم پدر بزرگ، هم پسر مُرده، هم سرِباز و هم فرمانده، هم تک همسر و هم چند همسر، هم یتیم و هم پدر بزرگ مُرده و هم عمو مُرده، هم سرِباز و هم فرمانده، هم پیروز در جنگ و هم شکست‌خورده و هم زخمی‌شده، هم شکنجه دیده و مسخره شده، هم مریض هم گرسنه و فقیر، کسی که یاران و اصحابش هم شکنجه شده‌اند و هم شهید، هم مهاجر بوده هم مقیم، هم عالم بوده هم عابد و زاهد، هم رهبر سیاسی بوده و هم رهبر معنوی، هم رهبر اجتماعی، هم قاضی بوده، هم کشاورز بوده، هم تجارت کرده و هم چوپان بوده، هم با مسلمانان تعامل و برخورد داشته، هم با مشرکان و هم با اهل کتاب و...

همه‌ی این شرایط و موقعیت‌ها برای

دیگر پیامبران پیش نیامده است و لذا نمی‌توانند از هر لحاظ اسوه و الگوی عملی ما باشند.

چند نمونه از تلاش‌های پیامبر ﷺ برای تربیت شهروند خوب

۱. پیامبر ﷺ و اخلاق شهروندی

اساساً اخلاق شهروندی موضوعی است که هم دولت‌ها و هم انجمن‌ها و مؤسسات مردمی توجه فراوانی به آن نموده و در راستای اصلاح اخلاق شهروندان هزینه‌های هنگفتی صرف می‌کنند. مکاتب اخلاقی فراوانی هم در شرق و غرب عالم بوجود آمده‌اند، اما بسیاری از آن‌ها به دلیل عدم توجه به انگیزه‌های اخروی، موفقیت چندانی به دست نیآورده اند؛ اما دعوت پیامبر ﷺ برای مردم در راستای اصلاح اخلاق آنان تاحدی انگیزه‌بخش بود که از اعراب جاهلی آن زمان که از ضعف فرهنگ و تمدن رنج می‌بردند، آنچنان مؤمنانی ساخت که موفق به فتح قله‌های اخلاق شده و در این مسیر گوی سبقت را از همه ربودند. انگیزه‌ی او نعمت‌های بهشت و در رأس آن‌ها رضوان الهی بود.

در اهمیت اخلاق در منظومه‌ی فکری پیامبر ﷺ همین بس که فلسفه‌ی بعثت خود را به اتمام رساندن پایه‌های اخلاقی معرفی می‌نماید و می‌فرماید: «أَمَّا بَعثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ برانگیخته شده‌ام تا فضیلت‌های اخلاقی را به کمال برسانم.

او به حق، اسوه و الگوی رفتارهایی بود که بدان‌ها توصیه می‌کرد. چه بسا در طول تاریخ بوده‌اند کسانی که دیگران را به فضایل اخلاقی دعوت کرده ولی خود بدان پایبند نبودند. یکی از بزرگترین مشکلات مکاتب اخلاقی نیز همین بوده که الگوی عملی برای طرفداران خود نداشتند.

اما پیامبر ﷺ هیچگاه چیزی را به کسی امر نمی‌کرد مگر این که قبل از هر کس خود بدان عمل می‌نمود و کسی را از چیزی باز نمی‌داشت مگر این که قبل از هر کس خود از آن دوری می‌جست. ایشان ﷺ در مدت ۲۳ سال زندگی نبوی خویش، مکارم اخلاق را به اوج رسانید. اکنون به ذکر چند نمونه از احادیث وی در رابطه با ترغیب مردم به اخلاق نیکو و پرهیز از اخلاق ناپسند می‌پردازیم:

او برطرف خواهد کرد. و کسی که بر مؤمن فقیری آسان گیرد، خداوند نیازهایش را در دنیا و آخرت آسان نماید و هر کس عیبی از عیوب مؤمنی را ببوشاند خداوند عیب‌های او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. خداوند به بنده‌اش یاری می‌رساند مادامی که بنده‌اش به برادر مسلمانش یاری می‌رساند. [صحیح مسلم]

• قَالَ ﷺ «لا تحاسدوا و لا تناجسوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و لا يبيع بعضكم على بيع بعض و كونوا عباداً لله إخواناً»؛ نسبت به همدیگر حسد نوزید و به منظور ضربه زدن به دیگران قیمت‌ها را بالا نبرید و نسبت به همدیگر کینه نداشته باشید و به همدیگر پشت نکنید و معاملات همدیگر را به هم نزنید و بندگان خدا و برادران همدیگر باشید. [صحیح مسلم]

• «المسلمُ أخو المسلم لا يظلمه و لا يخذله و لا يكذبُه و لا يحقرُه. التقوى ههنا - و يشير إلى صدره ثلاث مرات - بحسب امرى مني الشر أن يحقر أخاه المسلم. كل المسلم على المسلم حرام؛ دمه و ماله و عرضه»؛ مسلمان برادرش را مورد ظلم قرار نمی‌دهد، او را خوار نمی‌گرداند، به او دروغ نمی‌گوید و وی را تحقیر نمی‌کند. تقوی در اینجاست [سه بار به سینه‌اش اشاره نمود] در اثبات بدی کسی همین بس که برادر مسلمانش را تحقیر نماید. خون و مال و ناموس مسلمانان برای همدیگر حرام است. [صحیح مسلم]

• «من نَفَسَ عني مؤمن كربةً من كرب الدنيا، نَفَسَ اللهُ عنه كربةً من كُرب يوم القيامة و من يَسِرْ على معسر يسر الله عليه في الدنيا و الآخرة و من ستر مسلماً ستره الله في الدنيا و الآخرة والله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه»؛ هر کس مصیبتی از مصایب دنیا را از انسان مؤمنی برطرف نماید، خداوند در پاداش آن، مصیبتی از مصایب قیامت را از

یکی از این عادت‌ها یافت شود در او عادت‌های نفاق وجود دارد تا این که آنرا ترک نماید: چون به او امانتی داده شود خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون عهد ببندد عهدشکنی کند و چون با کسی درگیر شود دشنام دهد. [بخاری و مسلم]

• «الإستيدانُ ثلاثٌ، فإن أذن لك و إلا فارجع»؛ اذن گرفتن، سه بار است، اگر به تو اجازه‌ی ورود داده شد وارد شو وگرنه برگرد. [بخاری و مسلم]

• «من يضمن لى ما بين لحييه و ما بين رجليه أضمن لى الجنة»؛ هر کس ضمانت مابین دلبش و دو رانش را برای من بنماید بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. [بخاری و مسلم]

• «لا يدخل الجنة نمام»؛ سخن جین هرگز داخل بهشت نمی‌شود. [بخاری و مسلم]

• «إياكم و الحسد، فإن الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب»؛ از حسادت پرهیزید، زیرا حسد نیکی‌ها را تباہ می‌کند، چنان که آتش هیزم را می‌خورد. [بهروایت ابوداود]

• «إذا كانوا ثلاثة، فلا يتناجى اثنان دون الثالث»؛ اگر سه نفر با هم بودند، دو تنی آنها با هم نجوا نکنند. [بخاری و مسلم]

• «من غش فليس منا»؛ کسی که غل و غش کند از ما نیست. [صحیح مسلم]

• «أنا و كافل اليتيم فى الجنة كهاتين - و اشار بالسبابة و الوسطى»؛ پیامبر اکرم ﷺ انگشت اشاره و میانی خود را نشان داد و فرمود من و سرپرست یتیم در بهشت مانند این دو هستیم. [صحیح مسلم]

• «خيركم، خيركم لأهله و انا خيركم لأهلى. ما أكرم النساء إلا كريم و لا أهانهن إلا لئيم»؛ بهترین شما کسی است که برای

خانواده‌اش بهتر باشد، و من از همه شما برای خانواده‌ام بهترم. زنان را گرامی نمی‌دارد مگر انسان بزرگوار و به آنان اهانت نمی‌کند، مگر شخص پست و بی‌مقدار. [بهروایت ترمذی]

۲. پرورش احساس مسئولیت در شهروندان

پیامبر ﷺ تمام تلاش خود را متوجه‌ی این نکته می‌کرد که شهروند جامعه‌ی اسلامی فردی بی‌خاصیت نباشد که همه‌ی هم و غمش را بر روی مسائل شخصی‌اش متمرکز کند و دغدغه‌ی دیگر شهروندان را نداشته باشد؛ ولذا می‌فرمود: «من أصبح و لم يهتم بأمر المسلمین فليس منهم»؛ کسی که شب را به روز برساند ولی به امور مسلمانان اهتمام نرزد، مسلمان محسوب نمی‌گردد. و از احادیث وی است که: «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعيتہ»؛ یکایک شما نسبت به افراد تحت سرپرستی‌تان مسؤولید. پیامبر با ذکر این احادیث می‌خواهد به ما بفهماند که نباید نسبت به آنچه در دور و بر ما می‌گذرد بی‌تفاوت و بی‌خیال باشیم. و به همین دلیل در دینی که وی ﷺ مأمور تبلیغش بود، امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای به حساب می‌آمد که ترک بی‌دلیل آن، فرد را همانند مرتکب گناه مسؤول و پاسخگو می‌گرداند. قرآن قوم بنی اسرائیل را به خاطر نداشتن این حساسیت مورد لعنت قرار می‌دهد و می‌فرماید: «كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون»؛ آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها نهی نمی‌کردند و چه کار بدی می‌کردند! (مائده: ۷۹) و پیامبر ﷺ می‌فرمود: «من رأى منكم منكراً فليغيره بيده فإن لم يستطع فليسه و إن لم يستطع فليقلبه و ذلك أضعف الأيمان»؛ هر که از شما منکری را دید آن را از میان ببرد و اگر برایش مقدور نبود، با زبان و سخن مبارزه کند و اگر این هم در توانش نبود با قلبش با آن بستیزد و این کمترین درجه‌ی ایمان است. و در حدیث دیگری می‌فرماید: «الدین النصيحة؛ قلنا لمن؟ قال لله و لكتابه و لرسوله و لأئمة المسلمين و لعامةهم»؛ دین سراسر خالص شدن و خیرخواستن است. پرسیدند به نسبت

چه کسانی؟ فرمود: برای خداوند و کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عامه‌ی مردم.

۳. پیامبر ﷺ و رفع مزاحمت از همدیگر

پیامبر ﷺ در این رابطه می‌فرماید: «المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه» یعنی مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند. فلسفه‌ی ترغیب پیامبر بر پیشی گرفتن در سلام دادن مؤمنان بر همدیگر نیز به همین دلیل بوده است: «لا تدخلوا الجنة حتى تؤمنوا و لا تؤمنوا حتى تحابوا، أولا أدلكم على شيء إذا فعلتموه تحاببتم؟ أفشوا السلام بينكم»؛ به بهشت وارد نمی‌شوید مگر اینکه مؤمن باشید و مؤمن به شمار نمی‌روید مگر اینکه یکدیگر را دوست بدارید. می‌خواهید رهنمون‌تان سازم به رفتاری که انجامش موجب دوستی و محبت است؟ سلام کردن را بین خود رواج دهید. [بهروایت مسلم] مسلمان با سلام خود، طرف مقابل را خاطر جمع می‌کند که از جانب وی گزندی به او نمی‌رسد. لذا نباید با زبان چیزی گفت و در عمل خلاف آن را انجام داد. از جمله‌ی مزاحمت‌های دنیای امروز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

• مزاحمت‌های زبانی: پیامبر ﷺ در توصیه‌ی مسلمان به خودداری از مزاحمت‌های زبانی فرمود: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت»؛ کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد یا سخن نیکو بگوید یا سکوت اختیار کند. [بخاری و مسلم] یکی از مظاهر مزاحمت‌های زبانی، مزاحمت‌های تلفنی هستند. اگر این مزاحمت‌ها تا دیروز بد و بیراه گفتن و نگران کردن طرف با خبرهای ناگوار بدون معرفی خویش و... بود، امروزه اشکال دیگری مثل زنگ زدن به دیگران در اوقات استراحت، وعده‌های غذایی و اوقات نمازهای جماعت پیدا کرده است.

• مزاحمت‌های چشمی: پیامبر ﷺ در توصیه به خودداری از

مزاحمت‌های ناشی از چشم دائم توجه مسلمانان را به آیات ۳۰ و ۳۱ نور معطوف می‌داشت که: «قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك أزكى لهم إن الله خبير بما يصنعون * وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهن...»؛ (ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند، و عورت‌های خویشان را مصون دارند. این برای ایشان زینده‌تر و محترمانه‌تر است و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) فرو گیرند و عورت‌های خویشان را (با پوشاندن و دوری از رابطه‌ی نامشروع) مصون دارند...

در حقیقت بازارها و خیابان‌های ما از این جهت محل امنی برای خواهرانمان نیستند. نه مردان چشم خود را از نظر باز می‌دارند و نه خواهران از نمایش بدن خود به نامحرمان خودداری می‌کنند و عدم رعایت توصیه‌های دین در این رابطه باعث ایجاد نابسامانی‌ها و بی‌بندوباری‌های فراوان گشته و مشاهده می‌کنیم که هر روز به آمار روابط نامشروع و مشکلات اخلاقی و فروپاشی خانواده‌ها افزوده می‌گردد.

۴. پیامبر ﷺ و بازداشتن از مدهای نامناسب

«من سنَّ في الاسلام سنةً حسنةً فله أجرها و أجر من عمل بها من بعده من غير أن يقص من أجرهم شيء و من سنَّ في الاسلام سنةً سيئةً كان عليه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غير أن يقص من أوزارهم شيء»؛ اگر کسی سنت نیکی را بنا بگذارد، برای او اجر آن عمل و اجر عمل کنندگان به آن تا روز قیامت است و اگر کسی سنت بدی را پایه‌گذاری کند برای او گناه آن عمل و عمل کنندگان به آن عمل تا روز قیامت خواهد بود. [صحیح مسلم]

۴. پیامبر ﷺ و بهداشت شهروندی

پیامبر ﷺ در رابطه با رعایت نظافت و بهداشت توصیه‌های بسیاری



«آزادی» در سیرت عملی پیامبر اسلام ﷺ

گفتگوی اختصاصی اصلاح ووب با
استاد سعدالدین صدیقی

عضو شورای مرکزی جماعت دعوت
و اصلاح ایران

گفتگو کننده: یحیی سهرابی

مفهوم «آزادی» یکی از مفاهیم کلاسیکی است که مشخصاً توسط فیلسوفان و اندیشمندان غربی زیاد مورد توجه بوده است، آیا بر اساس سیره عملی و عملکرد پیامبر اکرم ﷺ می‌توان تعریفی از مفهوم «آزادی» ارائه داد؟

اجازه می‌خواهم در آغاز، از شما و دوستانتان از اینکه فرصت پرداختن به یکی از موضوعات مهم در سیرت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را فراهم نموده‌اید تشکر نمایم. انتخاب بحث آزادی نشان از اهتمام شما به مسئله‌ای است که در طول تاریخ بشری یکی از دغدغه‌های جوامع انسانی بوده و از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار می‌باشد.

برای ارائه مفهوم آزادی مورد نظر پیامبر اسلام ﷺ و با توجه به اشاره جنابعالی به اینکه آزادی یکی از مفاهیم کلاسیک می‌باشد، لازم می‌بینم که به یک مطلب مهم در مقدمه اشاره کنم.

آزادی از آنجایی که بخشی از شخصیت و هویت انسان را تشکیل می‌دهد، لزوماً باید آن را به عنوان یک مفهوم همزاد با خلقت انسان تلقی نمود. به همین دلیل با توجه به قطعی بودن تقابل استبداد با آزادی، بخش عظیمی از رسالت پیامبران تحقق آزادی بوده است. اصلاً به تعبیر مولوی رسالت پیامبران ﷺ عموماً برای رسیدن به آزادی است:

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را ز انبیاء آزادی است
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند
بند رقیّت ز پایت بر کند
ای گروه مومنان شادی کنید
هم‌چو سرو و سوسن آزادی کنید

تفاوت در متد و روش پرداختن به یک موضوع گاهی غلط‌انداز است. مفهوم آزادی به عنوان یک مقوله‌ی فکری و علمی در پژوهشهای علمی براساس استناداردهای مشخص، توسط فیلسوفان و محققان در دنیای معاصر مورد واکاوی قرار گرفته است. قطعاً این روش با روش پرداختن دین به موضوع آزادی متفاوت است. این تفاوت را نمی‌توان دلیل بر اهمیت دادن یا ندادن به موضوع آزادی تلقی نمود. ریشه‌ی این تفاوت را باید در تفاوت کلام خداوند ﷻ و ضوابط فهم آن و کلام انسان و نوع نگرش او به مسائل، جستجو کرد.

در روش‌شناسی فهم نصوص باید متوجه بود که شرح درزمینه‌ی مسائلی که در دایره‌ی ضروریات زندگی انسان و رفتار طبیعی انسانها قرار می‌گیرد، فقط در حد ضابطه‌مند نمودن آن ورود می‌کند.

شریعت در اموری همچون سیاست، اقتصاد، آزادی و... قواعد و مقاصد کلی را بیان و جزئیات را به خود انسانها واگذار می‌نماید.

کسی که متوجه این موضوع نباشد، دچار اشتباه می‌شود، مثلاً نپرداختن صریح، مستقیم و مکرر به موضوع آزادی را در قرآن و سیره نبوی، حمل بر اهتمام اندک به این موضوع فرض می‌کند، در حالیکه قرآن و رسول خدا ﷺ در سیره عملی خود «آزادی» را در درون افراد و در جامعه اسلامی نهادینه نمودند.

برای پی بردن به مفهوم آزادی مورد نظر پیامبر اسلام ﷺ لازم است اشاره‌ای داشته باشیم به این که مخاطبین اول رسول

خدا ﷻ کسانی بودند که روحیه‌ی عبودیت و بندگی غیر خدا در گونه‌های مختلف آن، در وجودشان استقرار یافته بود.

کار رسول خدا ﷺ این بود که در آغاز به آزادی درون بپردازد، چرا که تا تغییر دل‌ها اتفاق نیفتد، رفتاری تصحیح نمی‌گردد.

پس برای رسیدن به آزادی باید انسان‌ها از بندگی غیر خدا به بندگی خدا فرا خوانده می‌شدند و این گام نخست رسیدن به آزادی است. بله در نگاه اول به نظر می‌رسد که دو مقوله‌ی بندگی خدا و آزادی قابل جمع نیستند، ولی از آنجایی که بندگی خدا ضامن آزادی درون است، انسان از بندگی خدا به آزادی درون می‌رسد. بندگی خدا نشان آزادی است. انسان در اوج عبودیت و بندگی، زمانی که پیشانی را بر آستان احدیت می‌نهد، این سجده از یک‌سو سجده‌ی بندگی، دلبری و دلبردگی و از دیگرسو سجده‌ی رهایی، آزادی و آزادگی است.

فطرت به نیاز مطلق در مقابل خدای بی‌نیاز معترف است و از همین جا بندگی را برای خدا که معنای حقیقی وجود است عاشقانه لیبیک می‌گوید. انسان بعد از تجربه‌ی

لذت‌بخش بندگی که نتیجه‌ی آن حیات طیبه و زندگی بدون ترس و اندوه خواهد بود، دیگر بندگی غیر خدا را بر نمی‌تابد. کسی که در مقابل خدا سر بر زمین می‌نهد، دیگر حاضر نمی‌شود برای غیر او کرنش کند.

خلاصه اینک: آزادی درون از قید و بند خدایان و حاکم نمودن محبت و ولایت و قانون خداوند بر دلها که در مفهوم لا اله الا الله تجلی پیدا می‌کند، لبّ و جان کلام در نگاه دینی به بحث آزادی است.

• شما جایگاه «آزادی» را در دوران رهبری و رسالت پیامبر اسلام ﷺ چگونه می‌بینید؟ آیا پیامبر اسلام ﷺ در اندیشه و عمل، وزنی برای مفهوم «آزادی» قائل بوده‌اند؟

آزادی مهمترین دهش و موهبت الهی به انسان و اساسی‌ترین رکن هویت انسانی و ضروری‌ترین وسیله و ابزار تحقق انسانیت و نتیجه عبودیت خالصانه می‌باشد، آزادی از جمله‌ی مقاصد عالیه است که بخش

عمده‌ای از تشریحات و قوانین در جهت تحقق آن وضع گردیده است. و هم از جمله وسایل و روشها است که باید با عمل به آن به حیات طیبه و زندگی کریمانه رسید. چنین امری که در صمیم دینداری قرار دارد، به صورت طبیعی باید جایگاه آن در رهبری و رسالت پیامبر ﷺ نیز در همین سطح و جایگاه مورد بررسی قرار گیرد.

اقبال لاهوری در معنی این که «مقصود رسالت محمدیه تشکیل و تأسیس حریت و مساوات و اخوت بنی نوع آدم است» بعد از بیان وضعیت جهان قبل از رسالت پیامبر ﷺ، هدف و رسالت دین جدید را چنین معرفی می‌کند:

تا ز جان اندر تن آدم دمید
بنده را باز از خداوندان خرید
زادن او مرگ دنیای کهن
مرگ آتش‌خانه و دیر و شمن
حریت زاد از ضمیر پاک او
این می‌نوشین چکید از تاک او
عصر نو که این صد چراغ آورده است
چشم در آغوش او وا کرده است

ارزشمندی دارد که جهت اختصار تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌نمایم:

• نهی از ریختن آب دهان: «البصقُ علی الأرض خطیئةٌ و کفارتُها ردمُها»؛ ریختن آب دهان بر روی زمین گناهی است که کفاره‌ی آن محو آن است.

• توصیه به بهداشت دهان و دندان: «لو لا أن أشقّ علی امتی - أو علی الناس - لأمرنهم بالسواک مع کل صلاة»؛ اگر بر امتم دشوار نمی‌بود آنان را به مسواک زدن در هر نوبت نماز امر می‌کردم. [بخاری و مسلم]

• نهی در دمیدن در مایعات: «عن ابن عباس ؓ أن النبی ﷺ نهی أن یتنفس فی الإناء أو ینفخ فیه.» [به‌روایت ترمذی]

• توصیه‌ی ایشان به ختنه کردن پسران، تراشیدن موهای شرمگاه و زیر بغل، کوتاه کردن سبیل و ناخن‌ها: «الفطرة خمس: الختان و الإستحداد و قصّ الشارب و تغلیم الأظفار و نتف الأباط»؛ پنج چیز جزو فطرت هستند: ختنه کردن، گرفتن موهای عورت، گرفتن ناخن، گرفتن موهای زیر بغل و کوتاه کردن سبیل. [به‌روایت مسلم]

در پایان امید است با الگو گرفتن از پیامبران شهروندی ایده‌آل برای جامعه‌ای باشیم که در آن زندگی می‌کنیم.

آموزه‌های قرآنی و تطبیق عملی آن توسط رسول خدا ﷺ در بخش اندیشه، زیرساخت و بستری مستحکم را برای آزادی در درون فرد ایجاد می‌کرد. خداوند در ازل انسان را بر ربوبیت خود شاهد می‌گیرد و این شهادت که نوعی ولایت بر نفس و اعتراف اختیاری انسان به حساب می‌آید شروع آزادی است. سپس انسان در میان همه‌ی موجودات باز هم به اختیار خود امانت را که قدرت اختیار است می‌پذیرد و دینی را که مطابق با فطرت اوست آزادانه اختیار می‌کند. این امور وقتی که درونی می‌گردند آثار آن در زندگی چیزی جز آزادمنشی نخواهد بود.

رسول خدا ﷺ در حدیثی که در صحیح بخاری آمده است حدود آزادی را مشخص نموده‌اند.

«مَثَلُ الْقَائِمِ فِي حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْظَاهَا، وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِي فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقُوا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ، فَقَالُوا: لَوْ أَنَا حَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا حَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا؟ فَإِنْ تَرَكَوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا وَهَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَّوْا وَنَجَّوْا جَمِيعًا؛» مثال کسی که بر پا دارنده‌ی حدود تعیین شده‌ی خداوند است و کسی که در نافرمانی امر خدا قرار گرفته است، مانند گروهی است که در کشتی قرار گرفته، برخی از آنها در طبقه‌ی بالا و برخی در طبقه پایین کشتی قرار می‌گیرند. کسانی که در طبقه‌ی پایین هستند هنگامی که کشتی بر روی آب قرار می‌گیرد برای گرفتن آب به طبقه بالا می‌روند. آن‌ها به افرادی که در طبقه‌ی بالا هستند می‌گویند: خوب است ما برای خود شکافی در زیر کشتی ایجاد کنیم و از آنجا آب بگیریم و مزاحم افراد طبقه‌ی بالا نشویم. اگر آن‌ها را با آنچه می‌خواهند انجام دهند به حال خود وا می‌گذاشتند، همگی غرق می‌شدند و اگر جلوی اقدام آن‌ها را بگیرند، همگی رهایی می‌یابند.

این حدیث از طریق مثال، حدود آزادی افراد را در جامعه مشخص می‌نماید. افراد در رفتار خود آزادند ولی اگر آزادی آن‌ها بخواهد به دیگران ضرری برساند روا نیست. «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» ضرر رساندن به خود و دیگران جایز نیست. بنابراین آزادی مطلق و بدون قید و بند که از آن به آزادی منفی نیز تعبیر می‌شود، در دین جایی ندارد. در سیرت عملی پیامبر اموری همچون شورا، مساوات، عدالت، تکامل اجتماعی و افتتاح

بر دیگران که مثال‌های متعدد دارد همه بر رعایت جانب آزادی دلالت می‌دهد.

• **یکی از شاهکارهای پیامبر اسلام ﷺ، «تربیت و ساختن» نخبگانی در محیط عاری از فرهنگ و تمدن شبه جزیره‌ی عربستان بود که بعدها توانستند تاریخ تمدنی جهان را آنگونه که خود می‌خواستند و بدان سفارش شده بودند، از نو بسازند.** «آزادی اندیشه و بیان» چه سهمی در «تربیت و تکامل شخصیتی» اصحاب تاریخ‌ساز رسول اکرم ﷺ داشته است؟

شهید سید قطب رحمته‌الله با اشاره به جمع صحابه رضی‌الله‌عنهم می‌فرماید: «از شگفتی‌های تاریخ این است که نسلی توانستند از لابلای نصوص یک کتاب خارج گردند و در کمتر از یک ربع قرن امپراطوری‌های بزرگ زمان خود را تحت سیطره در آورند.»

آنچه باعث شد این تغییر بزرگ اتفاق بیفتد، ایجاد تغییر عمیق در باورهای درونی افراد بود. تربیت نبوی در تکوین و تکامل شخصیتی اصحاب از این اصل مهم آغاز می‌گشت که، اگر نقشه‌های درونی افراد تغییر پیدا نکند و تبدیل به باورهای جدید نگردد هیچ تغییر دائمی و مثبتی در بیرون اتفاق نخواهد افتاد. به تعبیر سنایی:

کاری ز درون جان تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید
یک قطره‌ی آب در میان خانه
به زان جویی که آن ز بیرون آید

به همین دلیل است که «پذیرش دین» که اساسی‌ترین پیام و مسوولیت رسول خدا ﷺ است، باید اختیاری باشد و به صراحت بیان می‌گردد که: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و در سیره‌ی عملی پیامبر رضی‌الله‌عنه نیز کمترین اثر از توجیه، امر یا برنامه‌ای که بخواهد فرد را به پذیرفتن دین وادار کند پیدا نمی‌کنیم. اصل بر این است که افراد آزادانه به قناعت برسند و خود تصمیم بگیرند.

حتی رسول خدا ﷺ از شعارها و برنامه‌هایی همچون شعار اصلاح اجتماعی، از بین بردن ظلم و... که می‌توانست باعث گردآمدن افراد گردد، در شروع رسالتش خودداری می‌کند تا افراد در محوریت خداوند و توحید وارد دین گردند و مسائل جانبی هر چند مهم باشند اصل ایمان و توحید را تحت الشعاع

قرار ندهند.

آیات فراوانی با تأکید بر تفکر و تدبر، همراه با ایجاد و بستر مناسب از طرف رسول خدا ﷺ باعث می‌گشت که صحابه رضی‌الله‌عنهم آزادی اندیشه را تمرین کنند. رسول خدا رضی‌الله‌عنه فرمود: اگر کسی اجتهاد کند و اجتهادش درست باشد دو اجر و کسی که اجتهادش خطا باشد یک اجر دارد. در حقیقت ایشان با بیان این امر بیشترین تشویق را در ابراز رأی و نظر انجام داده است.

در عمل نیز وقتی صحابه رضی‌الله‌عنهم در زمینه‌های مختلف اجتهاد کردند -همانند نماز عصر در بنی قریظه- رسول خدا رضی‌الله‌عنه به اجتهاد آنها احترام گذاشت.

موارد مختلف و متعدد مشورت که در سیرت ذکر گردیده همه را می‌توان در راستای اهمیت دادن به آزادی اندیشه و بیان ارزیابی نمود.

• **آیا در دوران پیامبر اسلام ﷺ، یاران و پیروانش «آزادی و فرصت نقد، انتقاد و مخالفت» را در برابر پیامبر رضی‌الله‌عنه بعنوان رهبر جامعه‌ی اسلامی داشته‌اند؟ با نظر به سیره‌ی نبوی، اصحاب از چه سازوکارهایی برای بیان انتقادات و مخالفت‌های خویش بهره می‌جسته‌اند؟**

انتقاد و مخالفت، شاخص وجود آزادی است. اگر فرصت نقادی و مخالفت ایجاد نگردد یعنی آزادی وجود ندارد. تصرف در امور مشترک انسان‌ها اگر بر مبنای حکمت باشد، سیاست عدل و آزادی را رقم خواهد زد و اگر این تصرف بر اساس هوی و هوس باشد استبداد ایجاد خواهد گشت. استبداد، نتیجه‌ی طغیان است و طغیان، نتیجه‌ی استکبار و احساس بی‌نیازی. معمولاً دو عامل مانع نقد و نقدپذیری است. یکی اینکه شخص به پشتوانه‌ی قدرت سیاسی بخواهد مانع نقد و آزادی بیان گردد و دوم اینکه شخص خود را واسطه‌ی خدا و مردم قرار دهد و بخواهد لباس تقدس بر تن کند و خود را بر جایگاهی فراتر از نقد بنشانند. با اندک نگاهی به سیرت پیامبر رضی‌الله‌عنه در می‌یابیم که رسول خدا رضی‌الله‌عنه از این دو امر شدیداً خودداری می‌کرد. در خصوص امر اول چگونگی نشست و برخاست و تعامل پیامبر با کودکان، اصحاب، زنان و حتی دشمنان که همیشه بر مبنای رحمت و محبت استوار بود از پیامبر رضی‌الله‌عنه رحمتی فراگیر و همه‌پذیر می‌ساخت که هر کسی

را توان هم صحبتی با او فراهم می‌گشت. روزی بادیه نشینی به مجلس رسول خدا رضی‌الله‌عنه وارد گشت، در هنگام صحبت با پیامبر رضی‌الله‌عنه می‌لرزید. رسول خدا رضی‌الله‌عنه به او فرمود: من پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که همچون سایرین از غذای معمولی می‌خورد. در فتح مکه متواضعانه و به دور از غرور یک فرمانده فاتح، در حالی که محاسنش بر رحل شتر ساییده می‌شد، وارد مکه شد. به نسبت امر دوم نیز رسول خدا اجازه هیچ غلوی را نسبت به خودش نمی‌داد. بلکه صریحاً می‌فرمود: در حق من غلو نکنید آنچنانکه مسیحیت در حق عیسی رضی‌الله‌عنه غلو نمود. هنگامی که فرزندش ابراهیم وفات می‌کند، این حادثه با خورشید گرفتگی در یک روز قرار می‌گیرد. بعضی می‌گویند خورشید به خاطر وفات ابراهیم گرفته است. رسول خدا رضی‌الله‌عنه رسماً اعلام می‌دارد که خورشید از نشانه‌های خداست و برای مرگ هیچکس نمی‌گیرد.

با توجه به آنچه گذشت، شخصیت رسول خدا رضی‌الله‌عنه به گونه‌ای بود که به راحتی امکان هرگونه نقد و مخالفت را بر می‌تابید. اصحاب رضی‌الله‌عنهم نیز البته با کمال ادب و احترام هرگاه امری را نمی‌پسندیدند، حتماً آن را به عرض پیامبر رضی‌الله‌عنه می‌رساندند.

البته در اینجا بد نیست به این موضوع اشاره کنیم که صحابه رضی‌الله‌عنهم بین آنچه از رسول خدا رضی‌الله‌عنه در مقام رسالت صادر می‌گشت با آنچه ایشان به عنوان یک نظر شخصی می‌فرمود تفاوت قائل بودند.

توجه به این اصل، مهم است. امام قرافی در کتاب ارزشمند «الفروق»، رسول خدا رضی‌الله‌عنه را دارای ۳ شخصیت «رسول»، «امام» و «قاضی» می‌داند. شاه ولی‌الله دهلوی در «حجة الله البالغة» نیز اوامر پیامبر رضی‌الله‌عنه را به دودسته تقسیم می‌کند. اوامری که بر سبیل رسالت بیان کرده و اوامری که اجتهادات رسول خدا رضی‌الله‌عنه است.

بر این اساس است که می‌بینیم حباب بن مندر رضی‌الله‌عنه نظر خود را در ارتباط با نحوه‌ی استقرار لشکر در میدان بدر بیان می‌نماید.

یا سعد بن معاذ و سعد بن عباد رضی‌الله‌عنهم اعتراض خود را بر تعهد رسول خدا رضی‌الله‌عنه به بنی‌غطفان در مورد واگذاری یک سوم خرما‌ی مدینه اعلام می‌کنند. صحابه رضی‌الله‌عنهم در حدیبیه نیز ناراحتی خود را از پیمان و صلح حدیبیه مخفی نمی‌کنند، بلکه آن را به عرض پیامبر رضی‌الله‌عنه می‌رسانند.

• **با هجرت تاریخی پیامبر**

اکرم رضی‌الله‌عنه از مکه به مدینه، رسالت و دعوت «لأله الاالله» وارد مرحله‌ی تازه‌ای گشت که فرصت‌ها و ظرفیت‌های گسترده‌ای را فراروی حاملان این «رسالت و مسئولیت» نهاد. پیامبر اسلام رضی‌الله‌عنه بعنوان رهبر «جامعه اسلامی»، پیمان‌نامه‌ی «مدینه» را جهت بنیان نهادن «ساختار اجتماعی نوین»ی تدوین نمودند. شما آیا نمودهایی از «آزادی‌های عمومی» را در این «پیمان‌نامه‌ی کلیدی» تاریخ سیاسی اسلام ملاحظه می‌نمایید؟ به نظر شما این «آزادی‌ها» چه نقشی در استقرار پایه‌های فرهنگی و سیاسی جامعه نوپای اسلامی مدینه داشته است؟

اسلام از اهل ایمان می‌خواهد که با دیگران با نگاهی انسانی تعامل نمایند و به مؤمنین دستور داده است با کسانی که با آنها سر جنگ ندارند از راه قسط، برّ و عدل رفتار کنند. زیرا مبنای دین، عدل و مصلحت‌بندگان است. رسول خدا رضی‌الله‌عنه بعد از هجرت در مدینه با شرایط جدیدی روبرو بود. در مدینه تقریباً ۴۵۰۰ یهودی، ۴۰۰۰ مشرک و حدوداً ۲۰۰۰ مسلمان زندگی می‌کردند. از آنجایی که بر اساس بیعت «عقبه‌ی کبری»، مدینه در اختیار رسول خدا رضی‌الله‌عنه قرار گرفته بود و اهل مدینه و یهود نیز به حاکمیت رسول خدا رضی‌الله‌عنه و مسلمانان اعتراف داشتند، پیامبر رضی‌الله‌عنه با مشورت با اصحاب (مهاجرین و انصار) رضی‌الله‌عنهم و همچنین با رایزنی با یهودیان و اهل مدینه، پیمان‌نامه‌ای را جهت تنظیم روابط بین افراد جامعه تدوین و به توافق همه رسانید. بسیاری از اندیشمندان اسلامی همچون شیخ راشد الغنوشی و شیخ یوسف القرضاوی این پیمان‌نامه را مبنای حقوق شهروندی دانسته، و حتی پروفیسور حمیدالله از آن به عنوان اولین قانون اساسی مکتوب یاد می‌کند. بر اساس این پیمان‌نامه تمام کسانی که در مدینه زندگی می‌کردند شهروند به حساب می‌آمدند.

براساس پیمان نامه مدینه، آزادی عقیده و عبادت برای همه تضمین گردید: «للیهود دینهم و للمسلمین دینهم» و تمام شهروندان مدینه از حقوق مساوی برخوردار گردیدند.

قرار شد افراد و گروه‌های مختلف در مدینه در مقابل دشمن، توسط بقیه مورد

حمایت قرار گیرند. آزادی و حقوقی که در پیمان‌نامه به نسبت همه‌ی شهروندان لحاظ گردیده بود، فرصتی ایجاد نمود تا مسلمانان مخصوصاً در سال‌های اول تشکیل حکومت، به استقرار و ساماندهی اوضاع معنوی سیاسی و اقتصادی جامعه بپردازند و بتوانند فرصت تخریب و توطئه را از دشمنان حکومت نوپای مدینه بگیرند. رسول خدا رضی‌الله‌عنه به این اصول در عمل نیز به شدت پایبند بود؛ اما متأسفانه یهود و مشرکین ارزش و اهمیت این اصول را درک ننموده و دست به خیانت زدند.

• **با ورق زدن برگ‌های تاریخ تمدن جهان متوجه خواهیم شد که بدخواهان و دشمنان «آزادی»، بی‌شمارند. به نظر شما پیامبر اسلام جهت برقراری نوعی از آزادی در مدینه که محل گردهم‌آمدن مسلمانان، یهودیان، مشرکان و منافقان با جهانیینی‌ها و ارزش‌های متفاوت و منافع متضاد بود، با چه نارسایی‌های داخلی و تهدیدات خارجی مواجه‌بود؟**

مهمترین چالش آزادی این است که روحیه بندگی در درون جان‌ها جای گرفته باشد.

مسائلی همچون عناد، لجاجت و تعصب می‌تواند فرد را اسیر خود نماید. همیشه تا رسیدن به آزادی و آزادمنشی مسیر طولانی است. جامعه‌ای که آزادی را تمرین نکرده باشد و از میوه‌ی آن نخورده باشد در بسیاری از مواقع با آزادی به نبرد می‌پردازد. به همین دلیل می‌بینیم با وجود پیمانی که همه‌ی حقوق شهروندی را تضمین می‌نمود و با وجود پیامبری که حتی به احترام جنازه‌ی زنی یهودی بر پا می‌ایستد، یهودیان در سه مرحله دست به خیانت و نقض پیمان می‌زنند. همچنین مشرکین مکه نیز به عنوان تهدید خارجی به هم‌پیمانان خود از یهود و منافقین خبر می‌دهند که به زودی به مدینه حمله خواهند کرد.

• **به نظر شما پیامبر اسلام ﷺ در دوران رسالت و رهبری معنوی و سیاسی‌اش، تا چه اندازه در راستای «استقرار و نهادینه ساختن» آن نوع از آزادی مورد نظر اسلام توفیق داشت؟**

کاری که رسول خدا رضی‌الله‌عنه انجام داد، این بود که توانست احترام به دیگران را - ولو اینکه با شما هم‌فکر نباشند - در میان اصحاب رضی‌الله‌عنهم

مستبد امروز ماست، ملاحظه می‌شود؟

اجازه می‌خواهم با یادآوری تقسیم‌بندی امام قرافی و امام ولی‌الله دهلوی در مورد شخصیت پیامبر اسلام ﷺ این امر را اضافه کنم که؛ آنچه بر این تقسیم‌بندی مترتب می‌گردد این است که همه افعال رسول خدا ﷺ در حکم تشریح و قانونی که باید از آن پیروی گردد نیست. بسیاری از احکام و اجتهادات رسول خدا ﷺ تابع شرایط محیطی و زمانی خاصی بوده که می‌تواند آن احکام با گذشت زمان تغییر کند. البته تشخیص این امر کار هر کسی نیست و نیاز به متخصصین و اهل اجتهاد دارد.

در جواب سؤال باید عرض کنم که عموماً در سیرت عملی پیامبر ﷺ حتی یک مورد که کسی را به زور به پذیرش اسلام فراخوانده باشند نمی‌یابیم. داستان موثق و مستند از سیرت پیامبر ﷺ این مطلب را برای ما واضح می‌کند. روزی رسول خدا ﷺ شمشیر را در کنار درختی نهاده و استراحت نمود. یکی از دشمنان فرصت را غنیمت شمرد شمشیر را برداشت و آن را بالا برد تا با آن پیامبر ﷺ را بکشد. رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شد. آن مرد گفت: «مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟» الان چه کسی از تو دفاع می‌کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: الله. شمشیر از دست مرد افتاد. پیامبر ﷺ شمشیر را برداشت و فرمود: «مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟» مرد گفت: از انسان بزرگواری چون تو امید عفو و بخشش دارم. رسول خدا ﷺ او را به اسلام دعوت کرد او مهلت خواست تا بیشتر اندیشه کند و بعدها مسلمان شد.

بله رسول خدا ﷺ به عنوان رهبر جامعه اسلامی با کسانی که به او خیانت نموده یا جنگیده‌اند متناسب با رفتار آنها برخورد نموده است. یهود بنی‌قریظه را که در سخت‌ترین شرایط خیانت نمودند به سخت‌ترین شیوه مجازات می‌کند. نضر فرزند حارث و عقبه فرزند ابومعیط را به عنوان مجرم جنگی در مسیر بازگشت از بدر اعدام می‌کند. برخی از سران یهود را که در دشمنی با پیامبر ﷺ لحظه‌ای آرام نمی‌گرفتند و از هر وسیله‌ای در ضربه زدن به دین استفاده می‌کردند حذف فیزیکی می‌کند.

بدیهی است که این موارد را نباید با محدودسازی و کنترل عقاید یکی دانست. زیرا این امور استثنائی در مواردی اتفاق افتاده است که این افراد شمشیر را از رو بسته و به دور از رعایت کمترین موازین

اخلاقی با پیامبر ﷺ وارد جنگ شده‌اند. ضمناً این موارد را باید در حوزه‌ی سیاست شرعی که خالی از قطعیات و احکام صریح شرعی می‌باشد، مورد ارزیابی قرار داد.

● **به نظر شما علاوه بر «شأن و مقام رسالت» رسول اکرم]، چه عواملی ایشان را در دوران رهبری سیاسی و معنوی‌شان از افتادن در هوس استبداد و سرکوب و ساکت نمودن مردم جامعه‌ی تحت امرش محفوظ می‌داشت و به آنان فرصت عرض اندام در میادین مختلف را می‌داد؟**

این سؤال به یکی از ضوابط و قواعد مهم در فهم سیرت اشاره می‌کند. بسیاری در تحلیل سیرت بر این باورند که رسول خدا ﷺ تحت عنایت و مدیریت خداوند همه‌ی کارها را انجام داده و موفق گردیده است. بله، از منظر اعتقادی، فاعل حقیقی همه کارها خداست، ولی این به معنی نفی برنامه‌ریزی و نقش افراد در کارها نیست.

مطلب مهم در سیرت این است که چون رسول الله ﷺ الگوی حسنه است، تمام امور حیات ایشان از دعوت، هجرت، جهاد و... براساس قواعد عادی اتفاق افتاده است. شاید تنها مورد که جنبه‌ی استثناء دارد سفر اسراء و معراج می‌باشد و دلیل آن هم واضح است، چون امت اسلامی به این امر مکلف نیست.

عواملی که رسول خدا ﷺ را در دوران رهبری سیاسی از افتادن در هوس استبداد بازداشت به اختصار عبارتند از:

۴۰ سال زندگی پیامبر ﷺ قبل از بعثت، او را با حقیقت زندگی آشنا نمود، مشکلات و سختی‌ها تحمل کرد و در این مدت رسوم، آداب و قوانین زندگی را به خوبی فرا گرفته بود، این باعث گردید که شخصیت رسول خدا ﷺ از مفاهیمی همچون ظلم و تبعیض بیزار باشد. معنی آزادی را به خوبی درک کند و برای آن ارزش قائل شود.

توسعه‌ی شخصیتی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای بود که جایگاه و مقام، حتی مقام رسالت، او را مغرور نمی‌کرد. در متن بندگی فقط رضایت خدا را جستجو می‌کرد. نام‌ها و القاب او را فریب نمی‌داد، از هر آنچه جنبه‌ی قداست داشت پرهیز می‌کرد و این باعث می‌گردید که اصحاب ﷺ نیز در مقابل ایشان غلو نکنند. رسول خدا ﷺ با نگاه انسانی به همه می‌نگریست و این امر سبب

می‌گشت که برای همه احترام و ارزشی خاصی قائل باشند.

حاکمیت تفکر جمعی و شورایی یکی از عوامل مهم نفی استبداد بود. رسول خدا ﷺ در امور مهم با همه مشورت می‌کرد. در غزوه‌ی بدر می‌فرمود: «أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ!» ای مردم، به من مشورت بدهید. و جالب اینجاست که به نظر اکثریت حتی اگر مخالف نظر خودش بود عمل می‌کرد (مانند خروج برای جنگ احد).

ایجاد فضای نقد و ابراز نظر از دیگر عوامل مهم در استبدادگریزی بود. بودن مشاورین قوی که بتوانند به راحتی آراء و نظرات خود را بیان کنند از ضرورت یک حاکم عادل می‌باشد.

● **به اعتقاد شما رهبران، مدیران و فعالان در «احزاب و جماعت‌های اسلامی» چگونه می‌توانند از «سیره‌ی عملی» پیامبر اسلام ﷺ در مواجهه با «فرصت‌ها و چالش‌ها»ی پیش روی خویش و در دنیای پرتلاطم و پرآشوب امروز، بهره‌ی بیشتری ببرند؟**

مسئولین حرکت‌ها و جماعت‌های اصلاحی باید با درک شرایط حساس تاریخی امت اسلامی و تحلیل دقیق شرایط پیرامونی به تأسی از رسول گرامی]، خود و اعضای خود را به ایمان و معنویت مزین کرده و رابطه‌ی خود را با خداوند قوی بگردانند. این امر بستر مناسب برای دور ماندن از استبداد و تنگ نظری را فراهم می‌آورد.

امروزه مسلمانان بیشتر از هر زمانی نیاز به همگرایی، انسجام و هماهنگی دارند. تنوع و تعدد حرکت‌ها که نشان کثرت می‌باشد در ذات خود مثبت است و می‌تواند زمینه تضارب آراء و تنوع در فعالیت‌ها را ایجاد کند. البته آفتی که این تنوع و کثرت را تهدید می‌کند این است که مسؤولین جماعت‌ها به جای همگرایی و هماهنگی در اهداف مشترک، خود و اعضای خود را به واگرایی و تعصب راهنمایی کنند. حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

قطعا منظور حافظ از تعلق این نیست که انسان دارای هیچ اسم و رسم یا نشان و علامتی نباشد، چرا که طبیعت خلقت، چنین وضعی را ایجاد خواهد کرد. یکی مهاجر و یکی انصار می‌گردد. یکی عالم،

یکی فقیه و یکی مجاهد نامیده می‌شود.

آنچه حافظ ما را از آن پرهیز می‌دهد این است که داشتن نام‌های مختلف که ناشی از رویکردهای متنوع افراد نسبت به مسائل مختلف است، در انسان تعصب ایجاد نکند. آفت تعصب باعث می‌شود که فرد دچار خود حق‌انگاری شود و درصدد حذف دیگران بر آید.

رسول خدا ﷺ که متصف به «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) است نمونه‌ی بزرگ‌منشی، وسعت و آزادگی بود و لازم است ما نیز این ویژگی‌ها را در خودمان ایجاد کنیم. والحمدلله اولاً و آخراً

پیامبر ﷺ و مدیریت زمان



جلال معروفیان

همان حیات و زندگی است» و چون چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از زندگی برای انسان وجود ندارد اگر آن را مدیریت نکنیم، زود می‌گذرد و آسان از کف می‌رود!!

در متون اسلامی، زمان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است تا حدی که پروردگار عظیم در قرآن کریم به آن سوگند یاد کرده و در پی هم آمدن شب و روز را که عامل اصلی ایجاد برشمرده است: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به حقیقت در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، دلایل و نشانه‌هایی (به منظور شناخت آفریدگار) برای صاحبان عقل و خرد وجود دارد. (آل‌عمران: ۱۹۰)

«زمان» در اندیشه‌ی اسلامی، ویژگی‌هایی دارد که مهمترین آن‌ها عبارتند از: ۱- سیال بودن و ۲- غیر قابل برگشت بودن آن برای انسان؛ و به همین خاطر، خداوند بزرگ از مسلمانان خواسته است که اولاً آن را تحت کنترل و سیطره‌ی خویش در آورند (مدیریت زمان) و ثانیاً نگاه آن‌ها در ظرف زمان، رو به آینده باشد. (آینده نگری)

در سوره‌ی ابراهیم آمده است که: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ

بر روی زمین و برای مسلمانان، هیچ «زمانی» با ارزش‌تر از ماه مبارک رمضان نیست؛ زیرا در آن ماه بود که قرآن نازل گشت و آن، در شبی اتفاق افتاد که به اندازه‌ی هزار ماه ارزش دارد. با این حال دهه‌ی آخر این ماه، مهمترین و با ارزش‌ترین جزء آن به شمار می‌رود؛ زیرا فرجام و خاتم هر چیزی «که همان آینده است» ارزش و حساسیت بیشتری دارد، چنانکه در دعای مأثور آمده است «اللهم اجعل خیر عمری آخره و خیر عملی خواتمه و خیر آیامی یوم القاک»؛ خداوند!! آخر عمرم را بهترین بخش عمرم قرار بده و آخرین (یا پایان) اعمال را بهترین اعمالم و بهترین ایام را روزی قرار بده که به دیدار تو می‌آیم.

«سَحَر» در نزد مسلمانان یکی از بهترین اوقات و زمان‌هایی است که در آن می‌توان از پروردگار استغفار طلبید و به پذیرش آن امیدوار بود و آن، آخرین لحظات شب است. «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ همانا پرهیزگاران در بوستانها و چشمه‌های آب باشند. گیرنده‌اند آنچه را خدای بدیشان دهد- از نعمتها-، زیرا پیش از این نیکوکار بودند. اندکی از شب را می‌خفتند- و بیشتر آن را به نماز و عبادت برمی‌خاستند- و سحرگاهان آمرزش می‌خواستند. (ذاریات: ۱۵-۱۸)

و پیامبر اکرم ﷺ نیز فرموده است: «أَفْرَبَ مَا يَكُونُ الرَّبُّ مِنَ الْعَبْدِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ...»؛ خداوند در آخر شب، از هر وقت دیگری به بنده‌ی خویش نزدیک‌تر است.

و سرانجام در روایت آمده است که هرگاه کسی دو روزش برابر باشند او مغبون (و ضررخورده) است و اگر امروزش بدتر از دیروزش باشد ملعون است و بهترین کس آن است که امروزش بهتر از دیروز و فردایش بهتر از امروز باشد.

با این حساب، درک تغییرات زمان و نگاه به آینده و سرانجام کنترل و

تسلط برآن، از ضروریات زندگی و بقا و تداوم آن است و از انسان مسلمان، به هیچ عنوان پذیرفتنی نیست که نسبت به گذشت زمان بی‌تفاوت باشد. یعنی باید زمان را مدیریت کرد تا به نحو احسن از آن بهره برداری شود.

مسلمانان، نیک می‌دانند و به کلام پروردگار باور دارند که فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»؛ هر آینه شما را در [خصلت‌ها و روش] پیامبر خدا نمونه و سرمشق نیکو و پسندیده‌ای است. (احزاب: ۲۱)

یکی از مهمترین زوایای شخصیت ایشان که امروز واجب است برای آنان الگو و اسوه باشد، الگو بودن آن بزرگوار در ارزش دادن به زمان و استفاده درست از آن است که امروز به مدیریت زمان تعبیر می‌شود.

مدیریت زمان چیست؟

مدیریت زمان یعنی:

- درک ارزش وقت و زمان، و بهترین استفاده از زمانی که در اختیار داریم؛
- داشتن نظم در زندگی؛
- تقسیم اوقات و زمان‌هایی که در اختیار داریم بر مقدار کارها و میزان فعالیت‌ها؛
- رعایت اولویت‌ها در زندگی.

۱- ارزش و اهمیت زمان نزد پیامبر ﷺ

«مَا مِنْ يَوْمٍ طَلَعَتْ شَمْسُهُ إِلَّا يَقُولُ: مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَعْمَلَ فِيَّ خَيْرًا فَلْيَعْمَلْهُ فَإِنِّي غَيْرُ مُكْرَرٍ عَلَيْكُمْ أَبَدًا»؛ هر روزی که آفتاب در آن روز طلوع می‌کند، به ما چنین می‌گوید: امروز هر چه می‌توانی عمل خیر انجام بده، چون من دوباره هرگز بر نمی‌گردم. (کنز العمال)

«نِعْمَتَانِ مَغْبُوتٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ: الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»؛ دو نعمت

چنانند که بسیاری از مردم نسبت به آنها زیانبارند، یکی صحت و دیگری فراغت. (به‌روایت بخاری)

• «كُنْ فَيَالِدُنِيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرٌ سَبِيلٍ. إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ وَ إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ. وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ»؛ در دنیا مانند غریبه یا رهگذری باش. هرگاه وارد شب شدی صبح را به انتظار منشین و هر گاه وارد صبح شدی چشم انتظار شب مباش. (به‌روایت بخاری)

• «إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَ فِي يَدِ أَحَدِكُمْ فَسِيلَةٌ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا تَقُومَ حَتَّى يَغْرَسَهَا فليَغْرَسَهَا»؛ اگر روز رستاخیز، در حال رسیدن بود و کسی از شما نهالی به دست داشت، پیش از برپا شدن قیامت، آن را بکارد. (به‌روایت امام احمد و بخاری در ادب المفرد)

• «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُوتٌ»؛ هر آنکه دو روزش یکسان و در یک سطح باشد، باخته و زیان‌دیده است.

• «خداوند برای کسی که شصت سال از عمر خود را سپری نموده (ولی هنوز کارنامه‌ای ندارد که کارهای مثبتش در آن ثبت شده باشند) هیچ عذر و بهانه‌ای را باقی نگذاشته است.»

نکته‌ی بسیار جالب و ظریفی که در این روایت وجود دارد، این است که بیش از هزار سال بعد از وفات پیامبر، اریک اریکسون، یکی از روان‌شناسان سرشناس که در حوزه‌ی رشد و بالندگی و بحران‌های شخصیت، در تحقیقات و پژوهش‌هایش به این نتیجه رسیده است که یکی از بحران‌های رشد در دوران میان‌سالی یعنی از ۶۵ سالگی به بالا، بحران وحدت و یکپارچگی شخصیت در برابر ناامیدی و سرخوردگی است. به نظر او، اگر انسان در دوران جوانی (۲۰ تا ۴۰ سالگی) و میان‌سالی (۴۰ تا ۶۵) موفقیت‌هایی داشته باشد و فرد از گذشته‌ی خود اظهار رضایت و

با یک جمله‌ی بسیار کوتاه و گویا و عمیق درباره‌ی زمان باید گفت: «زمان،

خوشنودی دارد، این بحران را با موفقیت پشت سر می‌نهد و دارای شخصیتی یکپارچه و منسجم خواهد شد. برعکس اگر ما زندگی خود را با احساس ناکامی، خشمگین از فرصت‌های از دست رفته، و متأسف از اشتباهاتی که نمی‌توانند اصلاح شوند بازنگری کنیم، پس احساس ناامیدی خواهیم کرد.

۲- نظم در زندگی پیامبر ﷺ

• عبادت پیامبر ﷺ از نظم خاصی برخوردار بود. از عایشه نقل شده است که شبها بر بالین پیامبر ﷺ مسواک نهاده میشد و مکرر مسواک میزد. چون برای نماز شب بر میخواست نخست مسواک میزد، سپس وضو میگرفت. در مورد نماز شب پیامبر ﷺ هم از وی پرسیده شد گفت: معمولا پس از نماز عشاء در آغاز شب میخوابید و سپس بر میخواست و نماز میگزارد. چون نزدیک سحر میشد نماز وتر خود را میگزارد و آنگاه در بستر خود می‌آرمید همین که آوای اذان میشنید شتابان از جای بر می‌خاست و برای نماز صبح به سوی مسجد بیرون میشد.

• یکی از شاخصه‌های نظم در امور فردی توجه به آراستگی ظاهری است. پیامبر ﷺ به آینه نگاه میکرد، موی سر را صاف میکرد و شانه میزد و نه تنها برای خانواده خود بلکه برای یارانش نیز خود را می‌آراست؛ ایشان در مسافرت هم به نظم ظاهری خود توجه داشتند و پیوسته پنج چیز را با خود همراه داشت؛ آئینه، سرمه‌دان، شانه، مسواک و قیچی.

• ایشان در مورد نظم در امور منزل نیز سفارشهایی کردند؛ پیامبر ﷺ میفرماید: خانه‌ی شیطانها (آلودگی‌ها) در منزلتان خانه عنکبوت است و در روایتی دیگر میفرماید: خاکروبه را پشت در نریزید که جایگاه شیطان است.

یکی دیگر از مسائلی که موجب نظم در زندگی شخصی پیامبر ﷺ میشد نامگذاری اشیاء بر وسایل شخصی بود؛ از اخلاق ﷺ حضرت بود که حیوانات، اسلحه و اثاث خود را نامگذاری میکرد.

نظم در صفهای نماز جماعت: در روایت مسلم آمده است: رسولخدا ﷺ صفهای نماز را چنان مرتب و منظم میکرد که گویی چوبهای تیر را جفت و جور میکند. روزی به مسجد آمد چون خواست تکبیرة الاحرام گوید متوجه شد که مردی سینه‌اش جلوتر از سایرین است؛ فرمود: بنندگان خدا صفوف خود را منظم کنید و گرنه میان دل‌هایتان اختلاف خواهد افتاد. روایتهای دیگری با تعابیر مختلف در این زمینه آمده است.

• رسوالله ﷺ در پوشیدن لباس، در خوردن و آشامیدن در ورود و خروج نظم داشت؛ زیرا همیشه از راست شروع می‌کرد.

۳- تقسیم اوقات شبانه روز:

• رسولخدا ﷺ چون به خانه میرفت، اوقات خویش را سه قسمت میکرد؛ بخشی را برای عبادت خدا، بخشی برای خانواده خود و بخشی را به خود اختصاص میداد و سپس بخش مربوط به خود را میان خود و مردم تقسیم میکرد.

• «انَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا. فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ»؛ پروردگارت بر تو حقی دارد و خودت هم بر خود حقی داری، خانواده‌ات نیز بر تو حقی دارند؛ پس حق هر صاحب حقی را ادا و ایفا کن. (به‌روایت بخاری)

۴- رعایت اولویت‌ها

• «اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسِ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ

قَبْلَ مَوْتِكَ»؛ پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی را پیش از پیری، سلامتی‌ات را قبل از نیازمندی، فراغت را پیش از اشتغال و زندگی‌ات را پیش از مرگت. (به‌روایت حاکم و بیهقی)

• در حدیثی به نقل از معاذ بن جبل ﷺ فرموده است: «لَنْ تَزُولَا قَدَمَا عُبِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ أَكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ عَلِمِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ»؛ در روز رستاخیز، هیچ کدام از بندگان خدا از میدان محاسبه قدم بر نمی‌دارد و تکان نمی‌خورد تا این که از موارد زیر از او سؤال شود: (اول) این که عمر و اوقات زندگی خود را در چه چیزی صرف نموده، (دوم) عمر دوران جوانی‌اش را چگونه سپری کرده است، (سوم) مال و دارائی‌اش را از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده، (چهارم) با علم و دانشی که اندوخته، چه کاری انجام داده است؟ (به‌روایت ابن حبان و ترمذی)

• پرهیز و خودداری از مشغول شدن و اهتمام به امور نامربوط: یکی از راه‌هایی که پیامبر ﷺ به وسیله آن استفاده از زمان را تشویق می‌نمود، پرهیز دادن مسلمانان از اهتمام و مشغول شدن به اموری بود که نامربوط و اضافی هستند و غیر از اتلاف وقت و خُرد کردن اعصاب، نفعی برای آنان در بر نداشت و فرمود: «مَنْ حَسَنَ اسْلَامَ الْمَرْءِ تَرَكَهُ مَالًا يَعْجِيهِ» که این نشان دهنده‌ی اهتمام و توجه رسول الله ﷺ به رعایت اولویت‌ها در زندگی است.

* نمونه‌هایی از زندگی یاران رسول خدا ﷺ در بهره برداری و استفاده از زمان

• عبدالله بن مسعود صحابی

بزرگ ﷺ می‌گوید: «هیچ‌گاه به اندازه‌ی روزی که بر من گذشته و با غروب خورشید از عمرم کاسته شده است ولی نتوانستم کار مفید و عملی صالح را انجام دهم، پشیمان و دلگیر نبوده‌ام.»

• می‌گویند عمر بن خطاب، هرگاه شب فرا می‌رسید با شلاق به خود می‌زد (و خود را سرزنش و محاسبه می‌کرد) و به نفس خود می‌گفت: «هان! امروز چه عملی انجام داده‌ای؟»

• یکی از پیشینیان گفته است: «کسی که یک روز از عمر خویش را سپری کند، بدون این که در آن حقی گذارد، یا دینی ادا کند و یا عظمتی بنا نهاده باشد، یا ستایش و تحسینی کسب کرده و یا خیر و نیکی‌ای نهاده یا دانشی اندوخته باشد، مسلماً حق زمان خویش را به جا نیاورده و به خویش ستم کرده است.»

تاریخ را ورق می‌زنیم تا ببینیم مسلمانان چگونه از وقت خود استفاده می‌کردند.

۱- تحمل رنج و سفر کردن به خاطر یادگیری علم

• امام دارمی ﷺ (از رجال بزرگ حدیث)، به منظور فراگیری علم حدیث به مناطقی چون: خراسان، عراق، مصر شام و حرمین سفر نمود.

• امام بخاری ﷺ از ۱۴سالگی سفرهای خویش را به همراه مادر و خواهرش از بخارا به سوی عراق و مصر و شام و حرمین آغاز کرد.

• ابوحاتم رازی ﷺ بیش از ۱۸۰۰۰ کیلومتر را با پای پیاده برای تحصیل علم طی نمود.

• یکی از عالمان می‌گوید برای بدست آوردن یک نسخه از کتاب ابن فضاله هفتاد منزل سفر کردم که هر منزل ۲۲ کیلومتر مسافت داشت!!

۲- گوشه‌ای از تألیفات و آثاری که بر جای گذاشتند:

• ابن جوزی ﷺ: با این دستان خودم، ۲۵۰۰ جلد کتاب نوشته‌ام که ۲۵۰ جلد آن از تألیفات خودم بوده‌اند.

• طبری ﷺ (صاحب تاریخ و تفسیر) روزانه ۴۰ صفحه کتاب نوشته است؛ هر سال ۱۴۶۰۰ صفحه.

• یحیی بن معین ﷺ می‌گوید: با دست خودم ۶۰۰/۰۰۰ حدیث را نوشته‌ام.

• ابوالعباس ثعلب ﷺ به کتابخانه اسحق موصلی رفت تا از آن بازدید کند که هزار جلد کتاب را فقط در رشته‌ی لغت در آن یافت که همه را سماع کرده بود.

• علامه ثعلبی ﷺ یکی از ادیبان معروف می‌گوید: ۵۰ سال است که ابراهیم حربی را در تمام جلسات و کلاس‌های ادبی و لغت حاضر می‌یابم!!

۳- تلاش برای حفظ کردن

• یکی از بزرگان، به نام تقی‌الدین بعلبکی ﷺ، در یک جلسه، ۷۰ حدیث و در یک روز سه مقاله از مقامات حریری را حفظ می‌کردند.

• فیروزآبادی مولف قاموس فیروزآبادی ﷺ می‌گوید: «تا زمانی که هرشب تا ۲۰۰ سطر را حفظ نمی‌کردم هرگز نمی‌خواییدم.»

• در شهر قرامان روم (بخشی از ترکیه کنونی) مدرسه‌ای بنا شده بود و شرط تحصیل و ثبت نام در آنجا حفظ «صحاح جوهری» بود.

مدیریت اختلاف از دیدگاه

پیامبر ﷺ



دکتر محمود ویسی

از آنجایی که سنت پیامبر ﷺ به عنوان منبع دوم از منابع تشریح و تطبیق عملی احکام قرآن و تشریحات آن به شمار می‌رود و تا به امروز به عنوان چشمه‌ای خروشان و الگویی تابان برای دعوت‌گران و رهروان در راستای چگونگی دعوت مؤثر و موفق مطرح است، لذا لازم است که با سنت و سیره‌ی پیامبر ﷺ قدری تعامل دقیق‌تر و عمیق‌تر داشته باشیم تا بتوانیم در استنباط درسها و عبارتهای لازم جهت سامان بخشیدن بیشتر به حیات فردی و جمعی و پشت سر نهادن اختلافات و رفع معضلات موفق‌تر عمل کنیم.

مسأله‌ی اختلافات و ریشه‌های آن و راهکارهای حل و فصل آنها در میان دعوت‌گران قضیه‌ای مهم و حیاتی است و لازم است که در رأس احتمالات همه دعوت‌گران قرار گیرند. بسیاری اوقات این قضیه چالش برانگیزاست و ما به‌ناچار نیازمند تأمل و آسیب‌شناسی دقیق برای اجتناب از آثار منفی آن هستیم.

از همین رهگذر اولین سؤال مهم جوانه می‌زند که روش‌های شرعی در حل اختلاف میان دعوت‌گران مسلمان چیست؟ منظور از دعوت‌گران کسانی هستند که افراد برگزیده‌ی جامعه از لحاظ اعتقادی و اخلاقی و فکری به شمار می‌روند.

این مسأله از مهمترین و حساس‌ترین مسایل کار دینی به شمار رفته و بررسی دقیق و کارشناسانه را می‌طلبد تا با لحاظ نمودن ریشه‌های اختلاف، تلاش‌های مؤثرتر و نتایج مطلوب‌تری به بار آید و وحدت صف و سخن و تلاش‌ها محقق گردد، پس لازم است که سنت و سیره‌ی پیامبر ﷺ را مورد مطالعه قرار دهیم و از درسهای ارزشمند آن چراغی بر فراز راه دعوت و دعوت‌گران بر افرازیم.

در این نوشتار به بررسی سه موضعگیری و تعامل پیامبر ﷺ با بعضی از یارانش می‌پردازیم تا چگونگی تعامل نیکوی پیامبر ﷺ را در جهت حل اختلافات دریابیم و اصول و شیوه‌هایی را که پیامبر ﷺ به‌کار برده نصب‌العین قرار دهیم.

موضعگیری اول (تقسیم غنیمت‌های جنگ حنین)

در این جریان بعضی از افراد انصار نسبت به توزیع غنایم از سوی پیامبر ﷺ دچار اندوه و اعتراض شدند و اینکه سهم بیشتر غنایم را پیامبر ﷺ به قریش و بعضی از قبایل دیگر داده و چیزی به انصار نرسیده، با خود گفتند: این کار بسیار حیرت‌انگیز است!!! این گلايه‌ها و اعتراضات بالا گرفت تا به نمایندگی انصار، سعد بن عباده ﷺ خدمت پیامبر ﷺ رسید و جوانب نارضایتی انصار از تقسیم غنایم جنگ حنین را به استحضار رسانید، پیامبر ﷺ به او گفت که انصار را جمع کند. پیامبر ﷺ بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: ای گروه انصار مراتب گلايه و ناراحتی شما را دریافتم. آیا در زمانی که گمراه بودید من نزد شما نیامدم و خداوند شما را هدایت نداد؟ آیا فقیر نبودید و خدا شما را بی‌نیاز ساخت؟ و دشمن یکدیگر نبودید و خداوند در میانتان اخوت و الفت برقرار ساخت؟ پاسخ دادند: منت و بزرگواری از آن خدا و پیامبرش است. سپس فرمود شما هم می‌توانید بگویید که زمانی که همه مرا تکذیب می‌کردند شما تصدیق نمودید و پناه دادید و از همه چیز مایه گذاشتید. اما من به جای غنایم حنین، خود در کنار شما قرار گرفته‌ام. من راه انصار را بر می‌گزینم. خداوند انصار و فرزندان انصار و خود قرار ده. بعد از این سخنان همه گریستند و اعلام نمودند ما بر آنچه پیامبر خدا ﷺ تقسیم نموده راضی

هستیم.[۱]

پیامبر ﷺ در حل این مسأله روشی را اتخاذ نمود که در اوج وضوح و شفافیت بود و لازم است که قدری در رابطه با این موضعگیری پیامبر ﷺ تأمل نماییم تا بیاموزیم که چگونه اختلافات را مدیریت نماییم و تهدیدها را به فرصت تبدیل کنیم، این مسأله بسیار مهم است زیرا هر چیزی که سبب تضعیف اعتماد میان رهبری و پیروان گردد اگر به سرعت مرتفع نشود خسارات جبران‌ناپذیری را به بار خواهد آورد.

اما درسهای برگرفته از این نوع تعامل پیامبر ﷺ با یارانش عبارتند از:

۱- استماع دقیق نظرات و آراء دیگران و دوری از تحقیر شأن آنها و یا پیش‌داوری شتابزده

پیامبر ﷺ در آغاز مطلب را از سعد بن عباده ﷺ شنید سپس انصار ﷺ را گرد آورد تا مسأله را از نزدیک بررسی کند زیرا رهبر نباید تنها به معلومات رسیده برای داوری کردن اکتفا نماید بلکه باید تبیین و روشنگری لازم را انجام دهد.

۲- سعه‌ی صدر که از ویژگی‌های بسیار ضروری است.

پیامبر ﷺ در این جریان عصبانیت و ناراحت نشد بلکه با سعه‌ی صدر اعتراض آنها را پذیرفت.

۳- رعایت ادب و عفت کلام

پیامبر ﷺ در گفت‌وگو با گروه انصار ابتدا آنها را مورد خطاب قرار داد سپس نعمت‌های خداوند را برایشان یادآور شد طوری که نهایتاً اعتراف زیبای انصار را به‌دنبال داشت. لذا رعایت ادب گفتار سبب تسریع حل مشکل و رفع اختلاف می‌شود.

۴- یادآوری ویژگی‌های مثبت طرفین

اختلاف به عنوان آغاز اختلاف

پیامبر ﷺ در آغاز نقاط اتفاق را برجسته نمود سپس به بررسی نقاط اختلاف پرداخت زیرا سخن گفتن از اختلافات و برجسته نمودن آنها، حل آنها را مشکل می‌کند.

۵- تسریع در حل اختلاف

پیامبر ﷺ به محض مطلع شدن از اعتراض انصار به سرعت اقدام به تشکیل جلسه با آنان نمود.

۶- مثبت‌اندیشی و صراحت لهجه

اینکه در آغاز سعد بن عباده ﷺ برای بیان مشکل خدمت پیامبر ﷺ می‌رود و هنگامی که پیامبر ﷺ از او می‌پرسد نظر خودت در این قضیه چیست؟ او با صراحت می‌گوید: که نظر انصار، نظر او هم هست و جایی برای عدم وضوح و مجامله باقی نمی‌گذارد. هرچه صفا بر رابطه‌ی رهبری و پیروان حاکم باشد حل اختلاف آسانتر می‌شود.

موضعگیری دوم (جریان صلح حدیبیه)

در صلح حدیبیه بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ ناراضی بودند و شرط قریش را ظالمانه می‌دانستند اما چگونگی تعامل پیامبر ﷺ با آنها:

۱- بررسی حوادث و دورنگری

تمامی شروط قریش به نسبت مسلمانان ظالمانه بود اما پیامبر ﷺ با تیزهوشی و دورنگری و دوراندیشی و حسن تدبیر اموری را مدنظر داشت که برای انتشار دین و دعوت می‌توانست از آنها حداکثر بهره‌برداری را داشته باشد و همین جا بود که آیه‌ی «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح: ۱) نازل شده و خداوند صلح حدیبیه را «فتح مبین» نام نهاد که این نیز تأکید بر موضع‌گیری درست پیامبر ﷺ دارد.

۲- همه‌ی جوانب قضیه را در نظر داشتن

آنجا که عمر بن خطاب ﷺ در حال اعتراض به پیامبر ﷺ گفت: آیا تو فرستاده‌ی خدا نیستی؟ پیامبر ﷺ با سعه‌ی صدر گفت: بلی، پرسید: آیا ما مسلمان نیستیم؟ پیامبر ﷺ فرمود:

بلی، گفت: آیا آنها مشرک نیستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلی، عمر ﷺ گفت: پس چرا ما راضی به پذیرفتن ذلت در دین شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: من بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اویم هرگز از فرمان او سر باز نمی‌زنم و او هم هرگز مرا ضایع نمی‌گرداند پیامبر ﷺ با گشاده‌رویی به تمام پرسش‌های عمر ﷺ پاسخ می‌دهد سپس او را متوجه اصول و ثوابت دینی می‌گرداند تا وحدت صفوف حفظ گردد.

۳- مشورت

هنگامی که ام‌سلمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا راه حلی را پیشنهاد می‌کند پیامبر ﷺ می‌پذیرد آنجا که به پیامبر ﷺ: ای پیامبر خدا خارج شو و هرآنچه را که می‌خواهی خود انجام بده و اگر ببینند که تو خود از احرام خارج شده‌ای از تو پیروی خواهند نمود، پیامبر ﷺ از احرام خارج و اقدام به قربانی کردن و تراشیدن سر نمود و هنگامی که مسلمانان او را در این حالت دیدند به سرعت اطاعت نمودند. مشورت‌پذیری پیامبر ﷺ سبب حل اختلاف گردید.

۴- مثبت‌اندیشی پیروان

هنگامی که عمر بن خطاب ﷺ نزد ابوبکر ﷺ رفت و به او گفت: آیا او پیامبر ﷺ نیست؟ او گفت: بلی، به او گفت: آیا مامسلمان نیستیم؟ گفت: بلی، باز گفت: آیا آنها مشرک نیستند؟ گفت: بلی، سپس عمر ﷺ گفت: پس چرا ما باید ذلت را در دین بپذیریم؟ ابوبکر ﷺ گفت: ای عمر فرمان پیامبر ﷺ را اطاعت کن زیرا من شهادت می‌دهم که او فرستاده‌ی خداست، عمر ﷺ هم گفت: من نیز شهادت می‌دهم که او فرستاده‌ی خداست.

در اینجا وظیفه سرباز مخلص این است که سخنان برادر مسلمانش را بشنود و بپذیرد.[۲]

موضعگیری سوم (فتح مکه)

همه می‌دانیم که برای حاطب بن ابی‌بلتعنه ﷺ زمان فتح مکه چه اتفاقی افتاد آنجا که مرتکب جاسوسی علیه مسلمانان شد. اگر کاری را که حاطب ﷺ انجام داد با معیارهای امروزی بسنجیم خیانتی بزرگ و افشای اسرار نظامی بود و این دو اتهام در عصر حاضر آشد مجازات را

دارد اما چگونگی تعامل پیامبر ﷺ با این قضیه و درسهای آن:

۱- تحقیق و بررسی دقیق و عدم استناد بر شبهات

پیامبر ﷺ برای اثبات قضیه تعدادی از اصحابش را روانه ساخت تا زنی را که پیغام حاطب را می‌برد شناسایی و دستگیر کنند.

۲- اظهار نظر و دفاع از خود

پیامبر ﷺ سخنان حاطب را استماع نمود و به او فرصت دفاع داد اگر چه نیازی به این کار نبود اما پیامبر ﷺ با این نوع از تعامل به ما می‌آموزد که به متهم اجازه دفاع و اینکه هر چه را که می‌خواهد بگوید باید داد.

۳- عذر پذیری همراه با جدیت

اگر فردی عذری آورد رهبری بپذیرد، باید راه بازگشت برایش گشوده شود و تمامی درها به رویش بسته نشوند.

۴- فراموش نکردن حسن سیرت و سابقه افراد

هر گاه کسی خطایی انجام داد لازم است حجم خطای او دقیقاً مشخص گردد و اگر دارای حسن سابقه بود نباید آن را نادیده گرفت به شرطی که خطا تکرار نشود و بر آن اصرار نگردد و اینکه ضعیف بودن انسان‌ها در این زمینه لحاظ شود و از آنها انتظار فرشته بودن نرود.

اینها نمونه‌هایی بودند از چگونگی تعامل پیامبر ﷺ با خطاهایی که شاید اگر امروزه به وقوع بپیوندند برای ما قابل گذشت نباشند، اما پیامبر ﷺ با حسن تدبیر و درایت به آسانی با آنها تعامل نمود و به نیکویی آنها را مدیریت کرد و توانست از اختلافاتی که بروز و شیوع آنها تهدیدی جدی برای کیان صفوف جماعت مسلمان بود فرصتی نیکو و طلایی بسازد.

منابع:

۱. صفی‌الرحمن مبارکفوری، الرحیق المختوم.
۲. سیره‌ی ابن هشام.
۳. خضری بک، نور الیقین.
۴. سعید حوی، الرسول.
۵. رمضان بوطی محمد سعید، فقه السیره.

پاورقی‌ها و ارجاعات:

- [۱] - الرحیق المختوم مبارکفوری.
- [۲] - الرحیق المختوم مبارکفوری، سیره‌ی ابن هشام و نور الیقین خضری بک.



صلاح‌الدین عباسی

ورود پیامبر ﷺ به مدینه، از همان اول همراه با ساختار شکنی بود. نحوه‌ی ورود بزرگان، در هر سطحی، به هر دیار و شهری نظم و نظام خاصی داشت. بزرگان قوم اعم از پادشاه، قیصر، مغ، پاپ و خاخام وقتی وارد شهری می‌شدند از طرف افراد خاص با پایگاه طبقاتی چشمگیر مورد استقبال واقع می‌شدند. در مورد مردم عادی و طبقات پایین این تعابیر جاری بود: کور باشید، دور باشید که فلائی جلوس اجلال می‌فرمایند، ورود و مرور می‌فرمایند. از قبل هم جایگاهی خاص مهیا شده و صاحبان قدرت‌های مالی و خانوادگی و نظامی برای پذیرایی مسابقه داده و سر و دست می‌شکستند. رسم زمان چنین بود و هرگونه تخطی از آن گناهی نابخشودنی به شمار می‌آمد.

اما پیشوازان رسول خدا ﷺ جمعی از مهاجرین و انصار بودند. بدون شاخص طبقاتی. بردگان آزاد شده در کنار رؤسای عشایر و قبایل، ثروتمندان در کنار مستمندان، زنان در کنار مردان با خیل عظیم کودکان به سوی «ثنیات وداع» چشم دوخته بودند و با شعر و آواز و موسیقی به پیشوازش شتافتند. اولین ظهور او در افق مدینه؛ همراه با خیل عظیم خدم و حشم، نظامیان پیاده و سواره و آزابه‌های عظیم و برخواستن گرد و خاک و تاریک شدن تابش خورشید نبود.

دو نفر بودند که آرام آرام جلو می‌آمدند، او بود و یار غار که دوست و اولین صحابی‌اش بود، همان دوستی که در میان تمام مردان مکه اولین تصدیق کننده‌ی رسالتش بود. همو که در طول ۱۳ سال نبوتش با جان و مال در خدمت اسلام بود و یک لحظه پیامبرش را تنها نگذاشته بود. چه رازی در این انتخاب نهفته بود که: «ابوبکر بمان شاید خدا رفیقی مناسب در راه هجرت برایت پیدا کند»، که در افق

مدینه، سیستمی دینی یا مدنی؟!

ورود به یثرب چهره‌ی نبی و صدیق نمایان شود، که در غار و در طول این سفر، که نه فقط سرنوشت عالم، بل عالمیان را رقم می‌زد، خدا با این دو نفر باشد. که «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»

این که شخصیتی بزرگ و صاحب نام؛ چنین وارد شهری شود، اولین ساختار شکنی سیاسی-مدنی بود. و اینکه چنین پیشوازی و مراسم خیر مقدمی انجام گیرد دومین آن بود. اما برای نزول اجلال چنین شخصی چه مکانی آماده شده بود. رسم بر این بود که محل خاص حکومتی یا خانه‌ی بزرگترین اشراف شهر به محل پذیرایی اختصاص می‌یافت. اما رسول خدا ﷺ افسار شترش را رها کرد تا هر جا برود آن جا را انتخاب کند و این سومین ساختار شکنی این واقعه مهم تاریخی بود.

اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مدینه

پیامبر اسلام ﷺ در ۲۴ سپتامبر، برابر دوم مهر ماه سال ۶۲۲ میلادی، وارد شهر یثرب شد. از نظر اجتماعی ساکنین یثرب دو نژاد یهود و عرب بودند که یهودیان کلیمی و اکثریت قریب به اتفاق اعراب مشرک بودند که گروه گروه مسلمان می‌شدند. هر کدام از این دو به قبایل زیادی تقسیم شده بودند. یهودیان بیست قبیله و اعراب دوازده قبیله بودند. از نظر سیاسی قدرت واحدی حاکم نبود، گاهی یهودیان و گاهی اعراب قدرت بیشتری بدست می‌آوردند. از نظر اقتصادی هر چند در کل یهودیان وضعیت بهتری داشتند اما یثرب بر خلاف مکه، شهری متمرکز نبود. هر قبیله دارای یک محله بود، این محله‌ها از همدیگر فاصله داشتند. دو پدیده مشخصه هر قبیله بود که به آن‌ها اطم (otom) و رُبعه (rabaa)

دولت-شهر انجام داد. ارکان دولت-شهرها چهار پدیده بود، اول جمعیت، دوم سرزمین، سوم حاکمیت، چهارم حکومت.

در مورد جمعیت؛ یثرب دارای جمعیتی چشمگیر بود که منبع موثقی در مورد میزان آن یافت نمی‌شود. اما با توجه به آمارهایی که تعداد نیروهای نظامی را ۱۵۰۰ نفر ذکر کرده است، می‌توان جمعیتی کمتر از بیست هزار نفر برای یثرب تصور کرد. با پیش آمدن هجرت مسلمین و واجب شدن هجرت در دین اسلام اولین عامل تأسیس دولت-شهر با ورود مسلمین به آن جا تقویت شد. که بعد از تأسیس دولت - شهر از این جمعیت با نام «امت» یاد شده است.

دومین رکن دولت-شهرها؛ سرزمین بود. با وجود محله‌ها، واحه‌ها، چاه‌ها، چشمه‌ها و مزارع و باغات این رکن از قدرت زیادی برخوردار بود و یثرب دارای مساحت وسیعی نسبت به سایر شهرهای مجاور خود مثل مکه و طایف بود که بعداً این مساحت «حرم» نامیده شد.

برای دو رکن دیگر پیامبر ﷺ اقدامی عجیب و بی‌سابقه انجام داد. اقدامی که نمونه‌ی آن را در تاریخ قبل از آن نمی‌توانیم پیدا کنیم. رسول خدا ﷺ از میان اوس و خزرج، با انتخاب دوازده نفر که به «نقبأ» مشهور شدند، شالوده‌ی تأسیس نظامی اداری را پی‌ریزی کرد. شهر مدینه را به چندین ناحیه تقسیم نمود و بر هر ناحیه یک نقیب گمارد. هر نقیب دارای نائبی به نام «عریف» بود که یک محل اجتماع به نام سقیفه داشتند. نقیبان دارای یک رئیس به نام «نقیب النقبأ» بودند. گفته می‌شود تعداد نقبأ و عرفان به ۴۹ نفر می‌رسید که در واقع شورای اداره کننده‌ی شهر یثرب بودند و شخص پیامبر ﷺ در رأس آن‌ها قرار داشت. اما این سیستم سازماندهی با ورود مهاجرین و پیامبر ﷺ به مدینه به هم خورد و شهر با وجود جمعیت یهودیان و مشرکین و مسلمین مجدداً سازماندهی شد و در این جا بود که رسول خدا ﷺ میثاقی را تدوین نمود که به «میثاق النبئی» مشهور بود و در واقع «قانون اساسی» دولت-شهر یثرب، که از این به بعد

مدینه‌النبئی نامیده می‌شد، به‌شمار می‌رفت.

این قانون اساسی ۴۷ ماده داشت که این نوشتار امکان درج آن را ندارد و مشتاقان امر حداقل می‌توانند به «سایت ویکی‌پدیا» مراجعه تا با جستجوی «میثاق مدینه» نسبت به آن اطلاعاتی کسب کنند. محققین نیز می‌توانند به کتاب‌های تاریخی مثل تاریخ ابن اسحاق، طبری، ابن اثیر و غیره مراجعه نمایند.

این قانون از جامعه‌ی مدینه به عنوان «امت» یاد می‌کند. حقوق غیر مسلمانان یهود و حتی مشرکین را به رسمیت شناخته است. امنیت همه‌ی گروه‌ها و ادیان را یکسان دانسته است. حقوق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غیرمسلمانان با مسلمین مساوی بوده و آن‌ها از استقلال و آزادی مذهبی برخوردار بوده‌اند. غیر مسلمانان در جنگ علیه دشمنان امت شرکت نموده و هزینه‌ی جنگ بین همه تقسیم شده است و غیر مسلمانان مجبور نبوده‌اند در جنگ‌های مذهبی مسلمانان شرکت نمایند. هیچ گروه و دین و قبیله‌ای حق خیانت به هم را نداشته‌اند. این قانون دارای موضوعاتی مثل قواعد قتل نفس، عدالت قضایی، حقوق و تکالیف یهودیان، حقوق و تکالیف مشرکین، حقوق و تکالیف مؤمنین، اداره‌ی امور نظامی، امان‌دهی و غیره می‌باشد.

از نکات جالب این میثاق این است که قبایل یهودی به همراه مسلمین به عنوان یک «امت» در نظر گرفته شده‌اند. آلفرد ولش این سند را نشانه‌ی «استعداد سرشار دیپلماتیک محمد!» می‌داند. مونگمری وات و هیوبرت کریمه و مستشرقین زیادی درباره‌ی این میثاق اظهار نظر کرده‌اند، تا جاییکه گفته شده: این مکتوب که به «قانون اساسی مدینه» شهرت یافته فرمی از اتحاد یا فدراسیون است که در آن حقوق و وظایف هر شهروند و نوع روابط بین گروه‌های مختلف مسلمانان و یهودیان و مشرکین و بقیه اهل کتاب مشخص شده است.

توسعه دولت - شهر

دولت-شهر مدینه با فتح مکه و جنوب جزیره‌العرب که شامل یمن

می‌شد و فتح مناطق جنوب خلیج فارس در زمان پیامبر ﷺ توسعه پیدا کرد و به شکل حکومت قدرتمندی درآمد. امپراطوری‌های روم و ایران با نگرانی این قدرت نوپا را رصد می‌کردند. اما به‌دلیل اینکه قدرت آن در بعد نظامی چشمگیر نبود از آن نگران نبودند. آن‌ها از قدرت عقیدتی و ایمانی آن غافل بودند.

حاکمیت دولت پیامبر ﷺ چهار سال بعد از هجرت؛ محدود به دولت-شهر مدینه بود. یهودیان پیمان‌شکنی کردند، مکه فتح شد، با حکومت‌های اطراف ۳۳ نامه مبادله گردید. ۴۴ پیمان‌نامه با قبایل و مناطق اطراف حجاز منعقد شد، به حکومت‌های یمن و حبشه و مصر پیشنهاد اتحاد داده شد. به قبایل مشرک حجاز، ضمن دعوت شدن به اسلام، برخورداری از حمایت مالی و نظامی ناشی از هم‌پیمانی با مسلمین پیشنهاد گردید. و چنین شد که هنگام وفات رسول خدا ﷺ جنوب حجاز و خلیج فارس، حوزه‌ی دولت اسلامی بودند. مردم، خصوصاً مهاجرین و انصار، در تمام موارد اظهار نظر می‌کردند و در نقد و بررسی و قبول و رد نظریات ارائه شده از طرف هر کسی؛ حتی شخص پیامبر ﷺ، آزاد بودند. آن گاه که نظری از طرف پیامبر ﷺ بیان می‌شد گفتن این جمله به کرات در تاریخ ثبت شده است: «ای رسول خدا ﷺ این دیدگاه شخص خودتان است یا وحی است؟».

اگرچه وحی بود بدون کمترین مخالفت و اظهار نظری پذیرفته می‌شد اما اگر نظر شخصی رسول خدا ﷺ بود زمینه بحث و رد یا قبول آن فراهم بود. واگذاری امور مردم به مردم اهمیت داشت و نظام بر اساس شورا اداره می‌شد. رسول خدا ﷺ چنان به دولت تأسیس شده‌اش باور داشت و به رشد فکری و عقیدتی و سیاسی امتش عموماً و مهاجرین و انصار خصوصاً، چنان ایمان داشت که مهم ترین کارها را به شورای آنها می‌سپرد. خصوصاً که کلام الهی قرآن نیز توانایی‌های مهاجرین و انصار را تأیید کرده بود.

مساجد، مرکزی مدنی بود که هر روز پنج بار مردم در آن جمع

می‌شدند. بدون در نظر گرفتن طبقات اجتماعی و اقتصادی، همگی در کنار هم قرار می‌گرفتند. مساجد، مرکز علمی، مشاوره، امور نظامی و امور قضایی بودند. پیامبر ﷺ علیرغم داشتن مقام مقدس و الهی نبوت؛ در امور و تصمیم‌گیری‌ها مشاوره می‌کرد و به مردم مراجعه می‌کرد. از زنان و مردان بیعت می‌گرفت و رأی‌گیری می‌کرد. انسان هر وقت با دیدگاهی امروزی، شیوه‌ی حکومت محمد ﷺ را مطالعه می‌کند، از اینکه چهارده قرن پیش در کنار سیستم‌های طبقاتی و استبدادی شاهنشاهان و امپراطوران چگونه چنین حکومتی تشکیل شده، و جقدر به آرای مردم اهمیت داده و تا آن سطح یکسان به مردم نگریده، نه تنها حقوق زنان و کودکان بلکه از حقوق سایر جانداران و گیاهان و محیط زیست هم غافل نبوده است؛ تعجب می‌کند. و از اینکه تداوم نیافت و بعد از سه دهه کم کم سیستم‌های متأثر از شاهنشاهان و امپراطوران جایگزین آن شدند متأسف و متأثر می‌شود. باید تاریخ صدر اسلام را دوباره خواند.

صدیق قطبی



محمد ﷺ، «سلطان بی‌ظنیر وفادارِ قندخو»، تجلی‌ دریاهای بیکرانِ رحمت ایزدی است و قندخویی و نرم‌طبعی او هم شعاعی از الطاف خداوند رحمان است. سیراب از سرچشمه‌ای که «بارانِ رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده، پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ن‌درد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر ن‌برد.» آخر نه آنکه به تصریح قرآن، تنها هدف از ارسال وبعثت او، بارش رحمت بر جهان و جهانیان بوده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و تو را جز مایه‌ی رحمت جهانیان نفرستادیم.(انبیاء: ۱۰۷)

در دوجهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا؟ ابروی او گره نشد، گرچه که دید صد خطا چشم گشنا و رو نگر، جُرم بیار و خو نگر خوی چو آب جو نگر، جمله طراوت و صفا من ز سلام گرم او، آب شدم ز شرم او وز سخنان نرم او، آب شوند سنگ‌ها [غزلیات شمس]

«فَمَا رَحْمَهُ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو[و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.(آل‌عمران: ۱۵۹)

ای فلک پیمای چُست چُست خیز ز آنچه خوردی جرعه‌ای بر ما بریز میر مجلس نیست در دوران دگر جز تو ای شه در حریفان در نگر قطره‌ای بر ریز بر ما زان سبو

معلم بران

شّمه‌ای زان گلستان با ما بگو
[مثنوی: دفتر چهارم]

آبه‌ای که از نظر گذشت، بیانگر نکته‌ی ظریف و تأمل برانگیزی است. رحمت پروردگار در پیمان‌های وجود پیامبرگرمای اسلام ﷺ، سرریز می‌شود و موجب می‌گردد وجود مبارک آن حضرت، لبالب و آکنده از نرمی و ملایمت و سرشار از عطوفت و رحمت و لبریز از شفقت و ملاحظت گردد و دل‌ها را بسان آهن‌ربایی به دور خود جذب کند، دل‌های رننده‌ای که به تعبیر قرآن اگر پیامبر ﷺ از تمام امکانات و ثروت‌های روی زمین جهت تألیف و همگرایی آنان بهره می‌جست، موفق نمی‌شد: «... لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ...»؛ اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان جاهلی که به مانند بُراده‌هایی پراکنده و از هم رمیده و بی‌وزن بودند، بر اثر جریان قوی مغناطیسی پیامبر ﷺ که جاذبه و کشش مهر و ملایمت بود، مبدّل به امتی پیکارچیپه و یک‌دست شدند: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ...»؛ این امت شماست که امتی یگانه است.(انبیاء: ۹۲)

اعراب سرزمین حجاز که ستهندگی و خشونت و زبری و درشتی وصف ملازم آنان بود، کسانی که برسر مسئله‌ای کوچک شمشیرهایشان را به خون یکدیگر خضاب می‌کردند، بر اثر نرم‌خویی و ملاحظت پیامبر مهربان بود که پروانه‌وار، دورادور شمع وجود او، پیوند اخوت و صفا بستند:

صدملک دل به نیم نظر می‌توان خرید
خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند
[حافظ]

حُسنّت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت
[حافظ]

به چند سال شاید گرفت مُلکی را
که خُسروان ملاحظت به یک نظر گیرند
[سعدی]

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را [حافظ]

پیامبری که به شهادت قرآن، رنج دیگران برای او تحمل‌ناپذیر و به غایت سنگین می‌آمد و بندگان خدا را به مثابه‌ی فرزندان خود می‌دانست و دوست می‌داشت:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که هر رنج که شما می‌برید، برای او گران می‌آید، و سخت هواخواه شماست و به مؤمنان رئوف و مهربان است.(توبه: ۲۱۸)

او خود گفته است: «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لِوَالِدِهِ»؛ من برای شما به مانند پدر برای فرزندش هستم»[صحیح مسلم]

گفت پیغمبر شما را ای مهان (یعنی: بزرگواران)

چون پدر هستم شفیق و مهربان

[مثنوی‌دفتر سوم]

کسی که از غم هدایت و به راه آوردن دیگران نزدیک بود که جانش به لب آید:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ و چه بسا تو جان خود را در کار و بار ایشان، از شدت تأسف می‌فرسای، که چرا به این سخن ایمان نمی‌آورند. (کهف: ۶)

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی.(شعراء: ۳)

همه پیامبران ﷺ، پیش از بعثت چوپانی کرده‌اند، چراکه رسیدگی به حال گوسفندان که حیواناتی کند وکم‌شتابند، به آدمی درس و تجربه‌ی حلم و بردباری و نرمی و تأنسی

می‌دهد، خصیصه‌ای که لازمه‌ی مدیریت جامعه است.

پیامبرمهربان ﷺ در ایین خصوص می‌فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعِي الْعَنَمَ» فَقَالَ أَضْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «يَعْنَمُ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيضٍ لِأَهْلِ مَكَّةَ»؛ خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه شبانی کرده بود. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز (چوپانی کرده‌اید)؟ فرمود: «بلی، من هم گوسفندان مردم مکه را در برابر مبلغی خُرد، می‌چرانیدم.»[به‌روایت بخاری]

در ادامه، نمونه‌ها و اشارت‌های چند از زندگی پر بار پیامبر ﷺ را مرور می‌کنیم که بیانگر مهربانی و نرم‌خویی اوست، بدان امید که چراغی باشد و رهنمونی، تندخویان ترش‌روی را تا با اقتدا بدان کان قند و مَهد مهر، فراخ‌سینه و چهره‌گشاده و مهربان شوند...

+ فرد بادیه‌نشین به نام زاهر بن خرام در زمان پیامبر خدا ﷺ می‌زیست که کمی زودخشم بود. زود بر می‌آشت و درشتی می‌کرد. روزی در حالی که در بازار مشغول داد و ستد بود، پیامبر ﷺ او را دید و از پشت سر، او را در آغوش گرفت، به طوری که زاهر، چهره‌ی پیامبر ﷺ را نمی‌دید. زاهر گفت: «رهایم کن! چه کسی هستی تو؟» سرش را که به عقب برگرداند، دیده‌اش به رخسار پیامبر ﷺ افتاد و از شدت شعف، پشتش را از سینه‌ی پیامبر-ص- جدا نکرد. پیامبر خدا-ص- گفت: «چه کسی این بنده را می‌خرد؟» زاهر گفت: «تجدنی یا رسول‌الله کاسدا» ای رسول خدا ﷺ! بازار من رونقی ندارد و کساد است. پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «بل آنست عند الله غال» اما تو در نزد خداوند گران‌بها و ارزنده‌ای.[صحیح ابن‌حبان، الشمائل‌المحمدیه ترمذی]

+ تعداد زنان در جنگ خیبر بیست نفر بود، در میان آنها دختر کوچکی بود. رسول‌الله ﷺ به او گفت: بیبا پشت سرم سوار شو. گویند هنگامی که رسول‌الله ﷺ می‌خواست استراحت کند از شتر پیاده می‌شد، سینه‌ی شتر را

می‌خواباند و آنگاه به دختر می‌گفت: دستت را بده، سپس او را پیاده می‌کرد. این دختر می‌گوید وقتی جنگ به پایان رسید و مسلمانان پیروز شدند رسول‌الله ﷺ را دیدم که غنیمت‌ها را تقسیم می‌کند و دنبال کسی می‌گردد و به مردم نگاه می‌کند. وقتی مرا دید فرمود: بیبا. نزد وی رفتم، گردنبندی را بیرون آورد و گفت این را به گردنت آویز. خواستم آن را از پیامبر ﷺ بگیرم و به گردنم بیندازم که فرمود: نه، من به گردنت می‌بندم. رسول‌الله ﷺ گردنبد را با دست خودش به گردنم بست. این دختر می‌گوید به خدا قسم هرگز آن گردنبد را از گردنم بیرون نمی‌آورم و وصیت کرده‌ام که با من در قبر دفن شود تا روز قیامت به حضورش روم و بگویم گردنبدت یا رسول‌الله! ﷺ [به‌نقل از: اخلاق مؤمن، عمرو خالد]

+ پس از گذشت ۱۴ سال از وفات خدیجه، در روز فتح مکه، در بحبوحه‌ی اشتغالات و وظائف اجتماعی، پیامبرخدا ﷺ پیرزنی را می‌بیند، همگی را رها می‌کند و با آن پیرزن می‌نشیند. سپس عبایش را از شانه برداشته و بر زمین پهن می‌نماید و او را بر روی عبا می‌نشاند و با اوساعتی می‌نشیند و هم‌صحبتش می‌شود. عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از رسول خدا ﷺ می‌پرسد که این پیرزن کیست؟ ایشان جواب می‌دهد: «إِنَّهَا صَاحِبَةُ خَدِيجَةَ كَانَتْ تَأْتِينَا أَيَّامَ خَدِيجَةَ» او دوست خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا است، در روزگار خدیجه به دیدار ما می‌آمد، عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌پرسد: درباره‌ی چه با هم صحبت کردید یا رسول‌الله؟، پیامبر ﷺ جواب می‌دهد: «كُنَّا نَتَذَكَّرُ أَيَّامَ الْخَوَالِي» روزگار گذشته را یادآور می‌شدیم. آتش غیرت در عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا بر افروخته می‌شود و می‌گوید: آیا هنوز این پیر زن را به یاد داری درحالی که در زیر خروارها خاک است و خداوند بهتر از او را به تو ارزانی داشته است. رسول‌الله ﷺ فرمود: «لا والله ما أبدلني الله من هي خير منها، واستنى حين معنى الناس، أمنت بي حين كذبني الناس» نه، به خدا سوگند خداوند بهتر از او را به من ارزانی نداشته است، وقتی مردم با من قطع رابطه

نمودند او مرا دلداری داد و وقتی همه مرا تکذیب نمودند به من ایمان آورد. [احمد، حدیث ۱۱۸/۶ و طبرانی، المعجم الکبیر، حدیث ۱۳/۲۳]

+ عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم ﷺ به اندازه خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا رشک نبردم. او را ندیده بودم ولی رسول اکرم ﷺ به کثرت از او یاد می کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می نمود، آنرا قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به آنحضرت ﷺ می گفتم: گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ می فرمود: «فضایل زیادی داشت و من از او، فرزند دارم» [بخاری: ۳۸۱۸]

و در روایتی آمده که گفت: هاله بنت خویلد خواهر خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از آنحضرت ﷺ اجازه ی دخول خواست. رسول الله ﷺ از اجازه خواستن او به یاد اجازه خواستن خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا افتاد. چون صدایش نغمه ی صدای خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا را داشت و نهایت شاد شده و فرمود: ای خدا! هاله بنت خویلد!

+ اعرابی ای در مسجد ادرار نمود، مردم برخاستند تا او را بزنند. پیامبر ﷺ فرمود: او را به حال خود وانهد و بر بول او سطلی آب بریزید، «فَإِنَّمَا بَعْثْتُمْ مُبْسِرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مَعْسِرِينَ» زیرا شما برانگیخته شده اید تا آسانگیر باشید و نیامده اید که سختگیری کنید. [صحیح بخاری]

+ یک عرب بادیه نشین که برای بار نخست به مدینه می آمد، به محضر پیامبر خدا ﷺ رسید و از او صدقه طلب کرد، پیامبر ﷺ آنچه نزدش موجود و فراهم بود به او بخشید و سپس از او پرسید آیا نیکی ای درحقت کردم؟ مرد بادیه نشین با سنگدلی و تندی و منکرانه پاسخ داد: نه! زیبا هم نبود. یاران حاضر، شنیده و از این واکنش نادرست و زشت آن مرد با پیامبر اکرم ﷺ به خشم آمدند، اما پیامبر اکرم ﷺ فوراً به آنان اشاره کرد که با او کاری نداشته باشند، پیامبر اکرم ﷺ برخاست و به منزلش

رفت و چیزی به همراه آورد تا به آن اعرابی ببخشد، کسی را به دنبال مرد بادیه نشین فرستاد و آن را به او بخشید، آنگاه پرسید آیا در حقت نیکی می نکردم؟ اعرابی پاسخ داد بله، نیکی می و رفتار پسندیده ای کردی و خداوند به تو پاداش خیر و خانواده و خویشان نیکو دهد. پیامبر ﷺ پس از خرسندی اعرابی به او گفت: «تو حرفت را راجع به ناخرسندی پیشین ات زدی و یارانم وقتی سختت را شنیدند دل آزرده شدند، اگر دوست داشتی، به نزدشان برو و به ایشان آنچه اکنون به من گفתי بازگو، تا آنچه در دل نسبت به تودارند برطرف شود.» مرد بادیه نشین خواسته ی پیامبر ﷺ را اجابت کرد. شب هنگام وقتی صحابه جمع شدند پیامبر ﷺ تشریف آورد و گفت این اعرابی نخست چنان گفت اما سپس به او کمک بیشتری کردیم و گویا راضی شد، آیا همینگونه است؟ اعرابی پاسخ داد: بله، خداوند به تو پاداش و خانواده و خویشاوند شایسته عطا کند. سپس حضرت گفت: «داستان من و شما حکایت شخصی است که شترش از او رمید، مردم به دنبالش دویدند تا آن را بگیرند، اما موجب رمیدگی و فراریشتر شتر شد، صاحب شتر فریاد زد که مرا با شترم تنها بگذارید چراکه من با او ملایم تر و از احوالش آگاهترم، آنگاه مقابل شتر رفت و اندکی علوفه برگرفت و به آرامی شتر را برگرداند و آرامش کرد، کجاوه بر پشت شتر نهاد و برآن سوار شد. بر همین روال، من اگر رهایتان می کردم به سبب گفته ی آن مرد، او را می کشتید و او وارد آتش می شد.» [به نقل از: التریبیه و دوزها فی تشکیل السلوک، مصطفی طحان]

+ عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی که عبد الله بن ابی (سرسخت ترین دشمن پیامبر ﷺ و سردسته ی منافقان) مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ! پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش، دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: «هنگامی که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم.»

سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر رضی الله عنهما پیراهن آنحضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: به من اختیار داده شده است. خداوند می فرماید: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...»؛ چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آنها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید. (توبه: ۸۰) سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. بعد از آن، خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٌ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرَهُ...»؛ و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگذار و بر سر قبرش نایست (توبه: ۸۴) [بخاری: ۱۲۶۹]

+ انس بن مالک رضی الله عنهما می گوید: با نبی اکرم ﷺ قدم می زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوری که من به گردن نبی اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیه ی چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند. [بخاری: ۳۱۴۹]

+ از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که او همراه رسول الله ﷺ برای غزوه ی ذات الرقاع، بسوی نجد رفت. و در بازگشت نیز همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. پس گرمای ظهر آنان را در دشتی که درختان خار دار زیادی داشت، فرا گرفت. رسول الله ﷺ فرود آمد و مردم نیز زیر سایه ی درختان خاردار، پراکنده شدند. آنحضرت ﷺ نیز زیر سایه یک درخت مغیلان، به استراحت پرداخت و شمشیرش را بر آن، آویزان کرد. جابر رضی الله عنهما می گوید: پس از خواب کوتاهی، ناگهان متوجه شدیم که رسول الله ﷺ ما را صدا

می زند. نزد ایشان رفتیم و دیدیم که مردی صحرانشین نزد او نشسته است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که این مرد، شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که با شمشیر برهنه، بالای سرم ایستاده است. آنگاه، به من گفت: چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ گفتم: الله. و این مردی را که می بینید، اوست که اینجا نشسته است.» راوی می گوید: سپس رسول خدا ﷺ او را مجازات نکرد. [بخاری: ۴۱۳۵]

+ انس رضی الله عنهما می گوید: نوجوانی یهودی که برای رسول الله ﷺ خدمت می کرد، بیمار شد. آنحضرت به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو!» آن پسر، به سوی پدرش که نزد او نشسته بود، نگاه کرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمد) اطاعت کن! (یعنی اسلام را بپذیر). او مشرف به اسلام شد. رسول الله ﷺ در حالی که از منزل، خارج می شد، فرمود: «سپاس خدای را که او را از آتش دوزخ، نجات داد.» [بخاری: ۱۳۵۶]

+ نبی اکرم ﷺ فرمود: «گاهی که به نماز می ایستم، دوست دارم آنرا طولانی بخوانم. در آن اثنا، صدای گریه ی کودکی به گوشم می رسد. آنگاه، نماز را مختصر می خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم.» [بخاری: ۷۰۷]

+ عبدالله ابن عمرو ابن العاص رضی الله عنهما می گوید: پیامبر خدا ﷺ سخن ابراهیم را که در قرآن آمده تلاوت کرد: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر که که از من پیروی کند بی گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی. (ابراهیم: ۳۶) و این سخن عیسی را: «إِنْ تَعَذَّبْتُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ اگر عذابشان کنی آنان بنندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشی تو خود توانا و حکیمی. (مائده: ۱۱۸)؛ آنگاه دستانش را برای دعا بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي اللَّهُمَّ أُمَّتِي»؛ خدایا، امت من! خدایا امت من!؛ و گریست. خداوند به جبرئیل گفت که

به سوی محمد برو و از او بپرس که چرا می گرید. پیامبر ﷺ سبب گریه ی خود را به جبرئیل گفت؛ خداوند متعال به جبرئیل فرمود به نزد محمد برو و به او بگو: «إِنَّا سَنُرْضِيكَ فِي أُمَّتِكَ وَلَا نَسُوؤُكَ»، ما ترا در رابطه با اُمَّتت خشنود و خرسند می کنیم و ناراحت نمی سازیم.» [به روایت مسلم]

+ عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا روزی، سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت فرمود: «از سوی قومت، سختیهای زیادی را متحمل شده ام. اما شدیدترین موقعیتی که از سوی آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. یعنی هنگامی که خود را به ابن عبدلیل بن عبدکلل، عرضه کردم (وخواستهام را به او گفتم). آنرا نپذیرفت. غمگین شدم و ناخود آگاه، به سویی که چهره ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامی که بخود آمدم، دیدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته است. به آن ابر نگاه کردم. جبریل را در میان آن دیدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قومات و پاسخشان را شنید. هم اکنون، فرشته ی کوهها را بسوی تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داری، در مورد آنها به او دستور دهی. سپس فرشته ی کوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: ای محمد! هر چه می خواهی، انجام می دهم. اگر می خواهی، دو کوه سخت مکه را بر آنان، فرود می آورم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «بَلِّ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَضْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِكَ بِهِ شَيْئًا»؛ خیر، چرا که من امیدوارم که خداوند از نسل های آنان، کسانی را بوجود آورد که فقط خدا را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نسازند. [به روایت بخاری و مسلم]

+ به پیامبر خدا ﷺ گفتند: «أدعُ علي المشركين»؛ مشرکین را لعنت و نفرین کن، آن حضرت فرمود: «إِنِّي لَم أَبْعَث لَعْنًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»؛ من به عنوان لعنت گر مبعوث نشده ام بلکه به جهت رحمت و مهر برانگیخته شده ام. [به روایت مسلم]

+ پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در روز احد، ابتدا گفتند: «إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي قَوْمِ دِمَوُا وَجَهَ رَسُولُهُ»؛ خداوند سخت محشم خواهد گرفت بر مردمانی که صورت پیامبرشان را خون آلود گردانیدند. آنگاه لحظاتی درنگ کردند و سپس گفتند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا این قوم مرا بیامرزد چرا که

را درون آن می اندازند و او آنها را باز می دارد و مانع می شود؛ (همینگونه) من کمر بندهای شما را گرفته ام تا شما را از دوزخ باز دارم، ولی شما خود را از چنگم بیرون می کشید تا به آتش درآید.» [به روایت مسلم]

راست می فرمود آن بحر کرم من شمارا از شما مُشفق تر من نشسته بر کنار آتشی با فروغ و شعله ی بس ناخوشی همچو پروانه شما آنسو دوان هر دو دست من شده پروانه ران [مثنوی: دفتر دوم]

+ به پیامبر خدا ﷺ گفتند: «أدعُ علي المشركين»؛ مشرکین را لعنت و نفرین کن، آن حضرت فرمود: «إِنِّي لَم أَبْعَث لَعْنًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»؛ من به عنوان لعنت گر مبعوث نشده ام بلکه به جهت رحمت و مهر برانگیخته شده ام. [به روایت مسلم]

بر همه کفار ما را رحمت است گر چه جان جمله، کافر نعمت است بر سگانم رحمت و بخشایش است که چرا از سنگ هاشان بالش است آن سگی که می گرد گویم دعا که از این خو وار هانش ای خدا این سگان را هم در آن اندیشه دار که نباشند از خلاق شرمسار زان بیاورد اولیا را بر زمین تا کندشان رَحْمَةً للعالمين جهد بنماید از این سو بهر پند چون نشد گوید خدایا در میند [مثنوی: دفتر سوم]

+ عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما می گوید: گویا هم اکنون، نبی اکرم ﷺ را می بینم که از پیامبری حکایت می کند که قومش او را زده و خون آلود کرده اند و او در حالی که خون را از چهره اش پاک می کند، می گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا! قومم را ببخشای چرا که آنان نمی دانند. [به روایت بخاری و مسلم]

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در روز احد، ابتدا گفتند: «إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي قَوْمِ دِمَوُا وَجَهَ رَسُولُهُ»؛ خداوند سخت محشم خواهد گرفت بر مردمانی که صورت پیامبرشان را خون آلود گردانیدند. آنگاه لحظاتی درنگ کردند و سپس گفتند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا این قوم مرا بیامرزد چرا که

نمی‌دانند. در روایت دیگری آمده است که در این حالت گفتند: «اللهم اهد قومی فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا قومم را هدایت کن، چرا که آنان نمی‌دانند.[به نقل از خورشید نبوت، عبدالرحمن مبارک‌فوری]

پیشه‌اش اندر ظهور و در کُمون
«إهد قومی إنهم لا يعلمون»
مشفقى بر خلق و نافع همچو آب
خوش شفيعى و دعایش مستجاب
نیک و بد را مهربان و مستقر
بهتر از مادر شهی‌تر از پدر
گفت پیغمبر شما را ای مهان
چون پدر هستم شفیق و مهربان
بندگان حق، رحیم و بردبار
خوی حق دارند در اصلاح کار
مهربان، بی رشوتان، یاری‌گران
در مقام سخت و در روز گران
[مثنوی: دفتر سوم]

+ ابوهزیره ﷺ می‌گوید: طفیل بن عمرو دوسی ﷺ و یارانش نزد نبی اکرم ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! طایفه دوس، عصیان کرده و کفر ورزیدند. آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول خدا ﷺ) دوس، نابود خواهد شد. رسول خدا ﷺ (خلاف انتظار آنها) دعای خیر کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اهدِ دَوْسًا وَاَنْتَ بِهِمْ»؛ خدایا! دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام گردان.[بخاری: ۲۹۳۷]

+ پس از فتح مکه، وقتی که رسول اکرم ﷺ از طواف خانه‌ی خدا فراغت یافت عثمان بن طلحه را طلب نمود و از وی کلید کعبه را گرفت. دروازه‌ی کعبه گشوده شد و حضرت به داخل آن رفت. عثمان بن طلحه همان کسی بود که رسول اکرم ﷺ روزی قبل از هجرت به مدینه از وی کلید کعبه را طلب نمود اما او با خشونت پیش آمد و به آن حضرت با تندی سخن گفت، اما حضرت آن وقت از وی گذشت نمود و فقط فرمود: «شاید این کلید را روزی در دست من دیدی که به هر کسی خواستم تحویلش بدهم.» عثمان گفت: آن روز قطعاً قریش خوار و هلاک خواهند شد. حضرت فرمود: خیر، بلکه آن روز قریش سربلند و باعزت خواهند گشت. هنگامی که رسول خدا ﷺ از داخل کعبه بیرون آمد فرمودند: عثمان بن

طلحه کجاست؟ عثمان را صدا زدند و وقتی به نزد پیامبر ﷺ رسید، حضرت فرمود: «هاک مفتاحک یا عثمان، الیومَ یومُ بَرٍّ وَّ وُفَاء، خذوها خالدةً تالدةً لاینزعها منکم الا ظالم»؛ بیا عثمان این کلیدت را بگیر، امروز روز نیکی و وفاست؛ این منصب برای همیشه در اختیار شماست و به‌جز انسان ستمکار کسی آن را از شما نخواهد گرفت.[زادالمعاد، ابن‌قیم‌الجوزیه]

من نمی‌کردم غذا از بهر آن
تا ظفر یابم فروگیرم جهان
کین جهان جیفه است و مردار و رخیص
بر چنین مُردار چون باشم حریص؟
سگ نیم تا پرچم مُرده کنم
عیسی‌ام آیم که تا زنده‌اش کنم
زان همی‌کردم صفوف جنگ چاک
تا رهانم مر شما را از هلاک
زان همی بُرم گلوبی چند تا
زان گلوها عالمی یابد رها
که شما پروانه‌وار از جهل خویش
پیش آتش می‌کنید این حمله کیش
من همی رانم شما را همچو مست
از در افتادن در آتش با دو دست
[مثنوی: دفتر سوم]

+ در فتح مکه، هنگامی که سعد بن عباده ﷺ در میان دسته‌ای از انصار، از کنار ابوسفیان عبور کرد به او گفت: «الیومَ یومُ المَلْحِمَةِ الیوم تستحل الحُرمة الیوم اذل الله قریشا»؛ امروز روز جنگ و درگیری است امروز حرمت‌ها حلال می‌گردد، امروز خداوند، قریش را خوار و زبون می‌گرداند. وقتی رسول خدا ﷺ با سپاه خودش از برابر ابوسفیان گذشت، او شکایت کرد و گفت: یا رسول‌الله ﷺ آیا نشنیدی که سعد چه گفت؟ ابوسفیان گفتار سعد ﷺ را برای پیامبر ﷺ نقل کرد. پیامبر ﷺ سخن سعد را محکوم کرد و فرمود: «بَل الیومَ یومُ المَرْحَمَةِ الیوم یُعزُّ الله قریشا و یُعظُمُ الله الکعبه»؛ بلکه امروز روز مهربانی و عطف است، امروز خداوند قریش را عزت می‌بخشد و کعبه را بزرگ می‌دارد. آنگاه رسول‌الله ﷺ کسی را به طرف سعد فرستاد و پرچم را ازدست وی گرفت و به فرزندش قیس داد، گویی پرچم کلا از دست سعد بیرون نرفته زیرا به دست فرزندش رسیده است و در عین دلجویی از دل ابوسفیان موجبات ناراحتی سعد بن عبادة ﷺ را فراهم

نیاورد.[فتح‌الباری، ابن‌حجرالعسقلانی؛ زادالمعاد، ابن‌قیم‌الجوزیه]

+ وقتی رسول‌الله ﷺ مکه را فتح کرد، مسجد صف کشیده بودند و منتظر بودند که رسول اکرم ﷺ چگونه عمل خواهد کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «یا معشر قریش ما ترون انی فاعل بکم؟»؛ ای گروه قریش! نظرتان چیست؟ من با شما چگونه رفتار خواهم کرد؟ قریش گفتند: ما از شما انتظار خیر و نیکی داریم، چون شما را برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می‌دانیم. حضرت فرمودند: «فانی أقول لکم ما قال یوسف لإخوته: لا تثریبَ علیکم الیومَ إذهبوا فأنتم الطلقاء»؛ من همان جمله‌ای را که یوسف به برادرانش گفت به شما می‌گویم: امروز بر شما هیچ ملامت و مؤاخذه‌ای نیست، بروید که شما آزادید.[سیره ابن‌هشام]

آنکه بر اعدا در رحمت گشاد
مکه را پیغام «لا تثریب» داد
[اسرارخودی، اقبال لاهوری]

+ فضالة بن‌عمیر تصمیم گرفت درحال طواف به جان رسول خدا ﷺ سوء قصد نماید. وقتی نزدیک رسید رسول‌الله ﷺ فرمود: ای فضاله در دلت چه تصمیمی داشتی؟ او گفت: هیچ چیز، به ذکر خدا مشغول بودم. حضرت تبسم فرمود و سپس گفت: ازخداوند آمرزش بخواه. آنگاه دست خود را بر روی سینه‌ی او گذاشت. قلب فضاله آرامش یافت و جهان دلش دگرگون شد. فضاله می‌گوید: هنوز رسول خدا ﷺ دستش را از روی سینه‌ام برداشته بود که حال دلم چنان عوض شد که هیچ مخلوقی نزد من از آن حضرت محبوب تر نبود. [سیره‌ی ابن‌هشام]

+ در یکی از شب‌های سرد زمستان، یکی از زنان انصار عیابی از پارچه دوخت و آن را برای پیامبر اکرم ﷺ آورد و به او داد. پیامبر اکرم ﷺ آن را گرفت و چون در این هوای بسیار سرد به آن نیاز داشت آن را پوشید. رسول خدا ﷺ برای اولین بار با آن نزد یارانش رفت. مردی از انصار به پیامبر ﷺ نگاه کرد و گفت: چه عباى خوبى، آن را به تن من بپوش

یا رسول‌الله ﷺ . پیامبر ﷺ فرمود: «بله»؛ بلافاصله پیامبر ﷺ آن را از تنش بیرون آورد. اصحاب به مرد انصاری نگاه کردند (گویی زبان حالشان به او می‌گفت: این چه کاری بود که کردی؟ پیامبر اکرم ﷺ به آن نیاز دارد)؛ مرد انصاری گفت: ولی من از پیامبر ﷺ به آن بیشتر نیاز دارم. من می‌خواهم در وقت مردنم آن را کفنم کنم.[به‌روایت بخاری]

+ ابوسفیان کسی بود که در بدر و احد و خندق فرماندهی مشرکین را به عهده داشت و در اکثر جنگ‌ها سپه‌سالار مشرکین بود. پیامبر ﷺ در روز فتح مکه اعلان نمود: «مَنْ دَخَلَ دارَ ابی‌سفیان فَهُوَ آمِنٌ»؛ هرکس به خانه‌ی ابوسفیان درآید در امان است. [به‌روایت مسلم]

+ هند، همسر ابوسفیان، کسی است که حمزه ﷺ، عموی رسول خدا ﷺ را مُثله نمود و پس از جنگ چون چشم رسول‌الله ﷺ به آن وضعیت حمزه افتاد سخت اندوهناک گشت. در روز فتح مکه پیامبر ﷺ گذشته‌اش را نادیده گرفت و او را بخشید. هند چون این گذشت بی‌سابقه را مشاهده کرد گفت: ای محمد پیش از این هیچ جمع‌ی پیش من منفورتر از جمع تو نبود و امروز هیچ جمع‌ی محبوب‌تر از جمع تو پیش من نیست.[به‌نقل از: درجستجوی الگو، سید سلیمان ندوی]

+ عکرمه پسرابوجهل از دشمنان سرسخت اسلام بود که بارها در برابر مسلمانان جنگیده بود. زمانیکه مکه فتح شد عکرمه هراسان به سمت یمن فرار کرد. همسرش که پیشتر ایمان آورده بود ونسبت به پیامبر ﷺ آشنایی داشت به یمن رفت ونگرانی شوهرش را برطرف نمود و او را با خویش به مدینه آورد. همین که خبر آمدن عکرمه به رسول‌الله ﷺ رسید به استقبالش شتافت تا به او خیر مقدم بگوید و درحالیکه چادرش ازشانه‌هایش به زمین افتاده بود خطاب به عکرمه فرمود: «مَرَحِباً بالزاکب المَهاجر»؛ مرحبا به سوارکار مهاجر.[به‌روایت ترمذی]

+ عبدالله ابن حارث ﷺ روایت

می‌کند: «ما رأیتُ أَكثَرَ تبسماً من رسول‌الله ﷺ»؛ من کسی را ندیده‌ام که بیش از رسول‌الله ﷺ تبسم کند.[شمائل، ترمذی]

+ جریر بن عبدالله البجلی ﷺ می‌گوید: «ولا رَأى إِلَّا تَبَسَّمَ فى وَجْهى»؛ هیچگاه پیامبر ﷺ با من رویرو نشد مگر اینکه لبخند به لب داشت.[به‌روایت بخاری و مسلم]

+ عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌گوید: رسول‌الله ﷺ هرگز چیزی را بدست خویش نزدند، نه زنی را و نه خادمی را، مگر اینکه جهاد فی سبیل الله نموده باشد، و هیچ گاه در مقابل ستمی که برایشان وارد شده، انتقام نگرفتند، مگر اینکه به حریم شریعت الهی تجاوز شده باشد و آنحضرت ﷺ فقط برای حق تعالی انتقام گرفته باشد.[به‌روایت مسلم]

+ انس بن مالک ﷺ می‌گوید: «بَخِلْتُ النَّبى ﷺ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لى أَفَّ، وَلَا لِمَ صَنَعْتَ؟، وَلَا أَلَا صَنَعْتَ»؛ ده سال در خدمت نبی اکرم ﷺ بودم. آنحضرت هرگز به من، «اف» یا «چرا چنین کردی؟» و یا «چرا چنان نکردی؟»، نگفت.[به‌روایت بخاری]

+ شخصی گوسفندش را برای ذبح روی زمین خوابانید، سپس به تیز کردن کاردش پرداخت، رسول خدا ﷺ به او فرمود: «أَتُرِيدُ أَنْ تُمَيِّتَهَا مَوْتَات، هَلَا حَدَّدْتَ شَفْرَتَكَ قَبْلَ أَنْ تُضَجَّعَهَا؟»؛ آیا می‌خواهی چند بار او را بکشی؟ چرا قبل از آنکه حیوان را بخوابانی، کاردت را تیز نمی‌کنی؟[به‌روایت حاکم و طبرانی]

+ عبدالله ابن جعفر ﷺ می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ داخل باغ یک انصاری تشریف برد. آنجا شتری بود، وقتی شتر، رسول اکرم ﷺ را دید ناله کرد و از چشمانش اشک سرازیر شد.

+ عدی بن حاتم ﷺ از بزرگان قبیله‌ی «طی» بود و وقتی به مسجد پیامبر ﷺ رسید مورد تکریم حضرت واقع شد. می‌گوید: «به مدینه آمدم و پیش آن حضرت رفته سلام کردم، فرمود: کیستی؟ گفتم: عدی بن حاتم هستم. وقتی پیغمبر ﷺ مرا شناخت

که خداوند آن را در ملکیت تو قرار داده از خدا نمی‌ترسی؟ این شتر پیش من شکایت کرد که تو آن را گرسنه می‌داری و همیشه از آن کارمی‌گیری. [به‌روایت ابوداود]

+ ابن مسعود ﷺ می‌گوید: ما در سفری همراه رسول خدا ﷺ بودیم و ایشان برای حاجتی جدا شدند و ما حَمَّره (نام پرنده‌ای‌ست) را دیدیم که دو جوجه‌اش همراهش بود، دو جوجه‌اش را گرفتیم؛ حمزه آمده و در بالای سر ما می‌گشت و پر می‌زد. پیامبر ﷺ آمده و فرمود: چه کسی این حیوان را در رابطه با فرزندش رنج داده است؟ فرزندش را به او بازگردانید! و لانه‌ی مورچه‌ها را دید که ما سوزانیده بودیم و فرمود: چه کسی این را سوخته؟ گفتم: ما! فرمود: همانا نمی‌سزد که جز پروردگار آتش، کسی با آتش عذاب نماید.[به‌روایت ابوداود]

+ عمرو بن‌عاص ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ با تمام چهره و کلام با شیرین‌ترین افراد، رویرو می‌شد و به آنان توجه و التفات می‌نمود و به این شیوه، مایه‌ی نزدیکی و الفت آنان می‌گشت. به همین روال و عادت، با چهره و سخن (یعنی با تمام وجود) به من توجه می‌کرد تا بدان‌جا که گمان بُردم من[در نزد او] بهترین فردم. از این‌رو او با همین گمان و پندار[گفتم: «ای رسول خدا ﷺ من بهترم یا ابوبکر؟» فرمود: «ابوبکر» ادامه دادم: «من بهترم یا عمر؟» فرمود: «عمر!» گفتم: «من بهترم یا عثمان؟» فرمود: «عثمان!» پس از آن که این سؤالات را از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم و او صادقانه پاسخ گفت، پیش خود آرزو کردم که کاش این سؤالات را نمی‌پرسیدم (و همان پندار شیرینی که ناشی از توجه عمیق پیامبر ﷺ بود، برایم باقی می‌ماند).[الشمائل‌المحمدیه، ترمذی]

+ عدی بن حاتم ﷺ از بزرگان قبیله‌ی «طی» بود و وقتی به مسجد پیامبر ﷺ رسید مورد تکریم حضرت واقع شد. می‌گوید: «به مدینه آمدم و پیش آن حضرت رفته سلام کردم، فرمود: کیستی؟ گفتم: عدی بن حاتم هستم. وقتی پیغمبر ﷺ مرا شناخت

روبرو شوی. [به‌روایت مسلم].

+ «تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ صَدَقَةٌ»؛
لبخند و تبسم تو در روی برادرت،
صدقه محسوب می‌شود. [ترمذی و
ابن حبان]

+ «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَجَّجِي رَجُلَانِ
دُونَ الْآخِرِ، حَتَّى تَخْتَلَطُوا بِالنَّاسِ أَجَلُ
أَنْ يَخْرُجَهُ»؛ اگر سه نفر بودید، دو نفر
بدون مشارکت دیگری، با یکدیگر،
درگوشی صحبت نکنید. زیرا این کار،
باعث نازاحتی آن شخص می‌شود.
مگر اینکه در جمع مردم قرار
گرفتید (که در این صورت می‌توانید
درگوشی صحبت کنید). [بخاری: ۶۲۹۰]

+ «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يَحُبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ
كَلَهُ»؛ همانا خداوند نرم‌رفتار است و
نرم‌رفتاری را در همه کارها دوست
می‌دارد. [بخاری و مسلم]

+ «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يَحُبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي
عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعُنْفِ
وَمَا لَا يُعْطَى عَلَى مَا سِوَاهُ»؛ بی‌شک
خداوند نرم‌رفتار بوده و نرمش را
دوست می‌دارد و در برابر نرم‌رفتاری
ثوابی می‌دهد که به تندی و دیگر
کارها نمی‌دهد. [به‌روایت مسلم]

+ «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا
زَانَهُ، وَلَا يَنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»؛
نرم‌رفتاری در هیچ چیزی نمی‌باشد،
جز اینکه آن را زیبا و زینده می‌کند و
از هیچ چیزی ستانده نمی‌شود، مگر
اینکه آن را زشت می‌سازد. [به‌روایت
مسلم]

+ «أَلَا أَخْبَرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ أَوْ
بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ؟ تَحْرُمُ عَلَى كُلِّ
قَرِيبٍ هَيْنَ لَيْنِ سَهْلٍ»؛ آیا شما را با
خبر نسازم از کسی که بر دوزخ حرام
است؟ یا اینکه دوزخ بر وی حرام
است؟ بر هر نزدیک، آسان‌گیر،
نرم‌خوی ملایم. [به‌روایت ترمذی]

+ «يَسْرُوا وَلَا تُعْسَرُوا. وَيَسْرُوا وَلَا
تُنْفَرُوا»؛ آسانگیری نموده و سختگیری
نکنید، و به مردم مژده دهید و آن‌ها
را گریزان مسازید. [به‌روایت بخاری و
مسلم]

+ «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا

اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى» خداوند رحمت
کند شخصی را که هنگام خرید و
فروش و طلب حق خود، سهل‌گیر و
اهل مدارا باشد. [بخاری: ۲۰۷۶]

+ «إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرَّحَمَاءَ»؛
خداوند تنها به رحم‌پیشگان و
نیک‌خواهان رحمت میکند. [به‌روایت
بخاری]

+ «مَنْ لَا يَرْحَمُ، لَا يُرْحَمُ»؛ هر کس،
به دیگران، رحم نکند، خداوند به او
رحم نخواهد کرد. [به‌روایت بخاری]

+ «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا
مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُم مِّنْ فِي
السَّمَاءِ»؛ مهرپیشگان، مشمول رحمت
خداوند رحمان قرار می‌گیرند. بر
ساکنان زمین مهر بورزید تا ساکنان
آسمان بر شما مهر بارند. [به‌روایت
ترمذی و ابوداود]

+ «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ
إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ
كَلْنَا يَرْحَمُ. قَالَ: لَيْسَ بِرَحْمَةِ أَحَدِكُمْ
صَاحِبَهُ يَرْحَمُ النَّاسَ كَافَةً»؛ سوگند به
آنکه جانم در دست اوست، خداوند
رحمت خود را جز بر شخص
مهرورز نمی‌گسترد. گفتند ای رسول
خدا! همه‌ی ما مهر می‌ورزیم. گفت:
مردم مهرورزی به دوست و نزدیک
خود نیست، بلکه مهرورزی به عموم
انسان هاست. [شعب‌الإيمان بیهقی،
سلسلة الأحاديث الصحيحة ألبانی]

+ «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
حَتَّى تَرَاحَمُوا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَلْنَا
رَحِيمٍ. قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِرَحْمَةِ أَحَدِكُمْ
خَاصَّتَهُ، وَلَكِنْ رَحْمَةُ الْعَامَّةِ»؛ سوگند به
آنکه جانم در دست اوست، تا نسبت
به یکدیگر مهر نورزید، اهل بهشت
نگردید. گفتند: ای پیامبر خدا! همه‌ی
ما مهربانیم. گفت: منظور، مهربانی با
بستگان و متعلقان خود نیست، بلکه
مهرورزی فراگیر و عمومی است.
[به‌روایت نسائی]

+ «إِرْحَمُوا تُرْحَمُوا، وَاغْفِرُوا يَغْفِرَ اللَّهُ
لَكُمْ»؛ مهرورزید تا بر شما رحمت
بارند و از دیگران درگذرید تا از شما
درگذرند. [به‌روایت احمد]

+ رسول اکرم ﷺ فرمود: بنده‌ای نزد

خداوند متعال آورده شد که خداوند
به او دارایی داده بود. به او گفت: در
دنیا چه می‌کردی؟... آن مرد گفت:
پروردگار من! تو مال‌ت را به‌من
دادی و از اوصاف من این بود که
چشم‌پوشی و گذشت می‌کردم و با
سرمایه‌دار و ثروتمند آسانگیری نموده
و تنگدست و ناتوان را مهلت می‌دادم.
خداوند تعالی فرمود: من به اینکار
از تو سزاوارترم. از بنده‌ام در گذرید.
[به‌روایت مسلم]

+ «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ،
فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ
فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ وَلِيحَدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ
وَلِيُرِخَ ذَبِيحَتَهُ»؛ بی‌تردید خداوند
احسان و نیکی را بر هر چیز واجب
نموده است، پس چون کشتید، نیکو
بکشید و چون حیوانی را ذبح نمودید،
نیکو ذبح کنید، باید هریک از شما
تیغ خود را تیز کند و به ذبیحه‌ی
خود راحتی ببخشد. [به‌روایت مسلم]

+ رسول اکرم ﷺ فرمود: «روزی،
مردی در مسیر راه، بشدت تشنه شد.
وارد چاهی شد و از آن آب نوشید.
سپس بیرون آمد و ناگهان سگی را
دید که از شدت تشنگی، زبانش را
بیرون آمده است و خاک می‌خورد.
(با خود) گفت: این سگ، به همان
اندازه، تشنه است که من تشنه بودم.
(دوباره، وارد چاه شد)، موزه اش را پر
از آب کرد و به دهان گرفت و از چاه
بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از
او راضی شد و گناهانش را بخشید.»
صحابه گفتند: «یا رسول‌الله و إن لنا
فی الهائم أجرًا؟»؛ ای رسول خدا ﷺ!
خداوند برای نیکی به حیوانات هم
به ما پاداش می‌دهد؟ رسول خدا ﷺ
فرمود: «فی کل کبد رطبة أجر»؛ نیکی
کردن به هر موجود زنده‌ای، ثواب
دارد. [بخاری: ۲۳۶۳]

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
پروان از رمق در حیاتش نیافت
کله دل کرد آن پسندیده کیش
چو حبل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد
سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد
که داور گناهان از او عفو کرد
[بوستان سعدی، باب دوم]

+ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بهشت چنان
نزدیک من آمد که اگر به خود
جرات می‌دادم از میوه‌های آن برای
شما می‌آوردم. دوزخ نیز چنان نزدیک
من آمد که با خود گفتم: خدایا! مگر
من هم از دوزخیانم؟ در آن اثنا، چشمم
به زنی افتاد که گربه‌ای، چهره‌اش را
می‌خراشید. پرسیدم: این زن، چه
کرده است؟ گفتند: گربه‌ای را در دنیا
حبس کرده تا اینکه از گرسنگی مرده
است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد
گذاشته تا از حشرات و چیزهای دیگر
زمین، تغذیه کند.» [بخاری: ۷۴۵]

+ رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: خداوند
متعال در روز قیامت می‌گوید: «ای
فرزند آدم، بیمار شدم و به عیادت‌م
نیامدی!» [آدمی] می‌گوید: «پروردگار
من! چگونه به عیادت تو آیم حال
آن که تو خداوندگار جهانیانی؟»
می‌گوید: «آیا ندانستی که فلان
بنده‌ام بیمار شد و به عیادتش نرفتی،
آیا ندانستی که اگر به عیادت او
می‌رفتی مرا نزد وی می‌یافتی؟ ای
فرزند آدم! از تو طعام طلبیدم و مرا
ندادی!» [آدمی] می‌گوید: «پروردگار
من! چگونه تو را طعام دهم حال
آنکه تو پروردگار جهانیانی؟»
می‌گوید: «آیا به یاد نداری که فلان
بنده‌ام از تو طعام طلبید و تو او را
طعام ندادی؛ آیا ندانستی که اگر او را
طعام می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی!
ای فرزند آدم! از تو طلب آب کردم
و تو امتناع کردی.» [آدمی] پاسخ
می‌دهد: «پروردگار من! چگونه تو
را آب دهم حال آن که تو پروردگار
جهانیانی؟» می‌گوید: «فلان بنده‌ام از
تو آب طلبید و تو دریغ کردی، اما
اگر تو او را سیراب می‌کردی، آن را
نزد من می‌یافتی.» [به‌روایت مسلم]

+ «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحْبِبُّهُمْ إِلَى
اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ»؛ مخلوقات، همگی
خانواده‌ی خداوند هستند، بنابراین
محبوب‌ترین فرد نزد خداوند کسی
است که بیشترین سود و منفعت را
به خانواده‌ی خداوند برساند. [جامع
الصغیر، سیوطی]

+ «خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ»؛ آن کس
بهترین است که برای مردم سودمندتر
باشد. [جامع الصغیر، سیوطی]

*

با امید به اینکه که غنچه‌ی وجودمان
از نسیم سیره و سنت نورانی
رسول اکرم ﷺ، گلسی صدبرگ شود
و بتوانیم از گلزار معرفت و اخلاق و
محبت او، دامنی پر از گل و ریحان
فراهم آریم؛ چنانکه اقبال لاهوری
گفته است:

غنچه‌ای از شاخسار مصطفی
گل شو از باد بهار مصطفی
از بهارش رنگ و بو باید گرفت
بهره‌ای از خلق او باید گرفت
آنکه مهتاب از سرانگشتش دو نیم
رحمت او عام و اخلاقش عظیم
از مقام او اگر دور ایستی
از میان معشر ما نیستی

رسول الله ﷺ

در آینده‌ی غیر مسلمانان



نوشته و برگردان: دکتر سیداحمد هاشمی

قضاوت در مورد شخصیتی به عظمت رسول الله ﷺ کار چندان آسانی نیست، شخصیتی که خداوند تعال او را با وصف «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقِ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) ستوده و او را الگوی برتر و تجسم همه‌ی خوبیها معرفی کرده است.

نقاط قوت یک انسان غالباً از طرف دوستان و طرفداران او ابراز می‌شود، دوستان هم که عیبهای انسان را نمی‌بینند و فقط ذهنشان متوجه محاسن و خوبیها می‌شود، ولی کمتر اتفاق می‌افتد مخالفان یک شخص که عادتاً عیبهای انسان را می‌بینند و مترصد فرصتی برای خرده‌گیری هستند، زبان به ذکر فضایل بگشایند و او را ستایش کنند.

از این روست که در زبان عربی ضرب المثلی است که می‌گوید: «الفضل ما شهد به الأعداء» یعنی فضیلت آنست که دشمنان به آن گواهی دهند و به قول مولانا جلال الدین رومی:

خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

در تاریخ اسلام نه تنها دوستان و مؤمنان رسالت محمدی به فضایل رسول الله ﷺ اعتراف کرده‌اند، بلکه در طول تاریخ، دشمنان او بارها به عظمت، صداقت، امانت، شجاعت و اخلاص او در راه خدا اقرار کرده‌اند، در ذیل برخی از دیدگاه‌های فرهیختگان و دانشمندان غیر مسلمان که با عدل و انصاف، سیره‌ی پیامبر ﷺ را مطالعه کرده و به عظمت و بزرگی رسول الله ﷺ اعتراف کرده‌اند، نقل می‌شود:

دائرة المعارف بریتانیکا (Encyclopedia Britannica) پیامبر اسلام ﷺ را چنین توصیف می‌کند: بخش عمده‌ای از جزئیات در منابع اولیه نشان می‌دهد که او مرد صادق و درستکاری بود، که احترام و وفاداری را از دیگرانی که راستگو و درستکار بودند، به دست آورده بود. (۱)

جرج برنارد شاو (Sir George Bernard Shaw)

(Shaw) (۱۸۵۶م-۱۹۵۰م) نمایشنامه‌نویس، منتقد و فعال سیاسی ایرلندی درباره‌ی محمد ﷺ می‌گوید:

«اگر دینی این شانس را داشته باشد که در صد سال آینده بر انگلستان و نه اروپا حاکم شود، آن دین می‌تواند اسلام باشد.»

او اضافه می‌کند: «من باور دارم که اگر مردی مانند او بود که به‌فرض دیکتاتور جهان مدرن باشد، می‌توانست در حل مشکلات طوری موفق شود که صلح و شادی مورد نیاز بیشتری را به ارمغان بیاورد.»

سپس خاطر نشان می‌کند: «من در مورد دین محمد ﷺ پیشگویی کرده‌ام که همانطور که این دین برای اروپای امروز مورد قبول واقع می‌شود، می‌تواند برای اروپای فردا نیز قابل قبول باشد.»

در جای دیگر می‌گوید: «من همیشه دین محمد ﷺ را به خاطر پویایی و سرزندگی فوق‌العاده‌ی آن، در جایگاه بالایی قرار داده‌ام. به نظر من اسلام تنها دینی است که ظرفیت سازش با تغییر و تحولات زندگی را داراست، به طوری که می‌تواند آن‌را در هر عصری جذاب کند.»

او تأکید می‌کند: «من او را مورد مطالعه قرار داده‌ام- مرد فوق‌العاده‌ای که از دیدگاه من بعنوان یک ضد مسیح، باید به عنوان نجات دهنده‌ی بشریت نامگذاری شود.» (۲)

مایکل هارت (MICHAEL H. HART) فیزیکدان نجومی و نویسنده‌ی مشهور آمریکایی کتابی دارد بنام: (صد؛ رتبه‌بندی تأثیرگذارترین اشخاص تاریخ)

آنچه در این کتاب خوانندگان را شگفت‌زده کرد، این بود که او از میان صد شخصیت برتر، محمد ﷺ را به عنوان اولین شخص تأثیرگذار در تاریخ معرفی کرد و برای انتخاب خود چنین استدلال نمود:

«انتخاب محمد ﷺ توسط من بعنوان اولین شخص در لیست با نفوذترین افراد جهان ممکن است برخی از خوانندگان را به تعجب وا دارد و ممکن است توسط دیگران مورد پرسش واقع شود، اما او تنها مردی در

تاریخ بود که به‌طور عالی در هر دو سطح دینی و دنیوی موفق بود.» (۳)

آلفونس دو لامارتین (Alphonse de Lamartine) نویسنده، شاعر و سیاستمدار مشهور فرانسوی قرن نوزده (۱۷۹۰م-۱۸۶۹م) در کتاب خود بنام «تاریخ ترکیه» می‌گوید:

«اگر بزرگی هدف، ناچیزی وسایل و نتایج حیرت‌انگیز، سه معیار برای نبوغ بشر باشد، چه کسی جرأت دارد در تاریخ مدرن، مرد بزرگی را با محمد ﷺ مقایسه کند؟ معروف‌ترین مردان، تنها سلاح، قوانین و امپراتوری را تأسیس کردند. آنها چیزی بیش از قدرت مادی تأسیس نکردند که در هر صورت، اغلب در جلو چشم آنها از هم پاشیده شد. این مرد نه تنها ارتش، قانون، امپراتوری، امت و حکومت را به حرکت درآورد، بلکه میلیون‌ها نفر از مردان در یک سوم از جهان مسکونی آن روز و نیز بیشتر از آن، عبادت‌گاه‌ها، خدایان، ادیان، عقاید، باورها و روحها را متحول ساخت.» (۴)

توماس کارلایل (Thomas Carlyle) (۱۷۹۵م-۱۸۸۱م) فیلسوف، نویسنده‌ی طنزپرداز، مقاله‌نویس و مورخ اسکاتلندی در کتاب خود تحت عنوان «قهرمانان و قهرمان‌پرستی» درباره‌ی محمد ﷺ نوشته است:

«بسیار شرم‌آور است که کسی به این اتهام گوش کند، که اسلام یک دروغ و محمد ﷺ یک کلاهبردار و فریبکار بوده است. ما دیدیم که او با عزم و اراده‌ی راسخ و مهربان و بخشنده، دلسوز، وارسته، پرهیزکار، با مردانگی واقعی، سخت‌کوشی و اخلاص، بر اصول خود ثابت‌قدم باقی ماند. علاوه بر تمام این ویژگی‌ها، او در برخورد با دیگران اهل مدارا، بردباری، مهربانی و خوشرویی بود و حتی گاهی با یاران خود مطایبه و مزاح می‌کرد. او عادل، راستگو، باهوش، خالص، بزرگوار و حاضرذهن بود. چهره‌ی او چنان درخشان بود که گویا چراغی در درون خود داشت تا تاریک‌ترین شبها را روشن کند، او یک مرد بزرگ بود، با این خصوصیت که

در یک مدرسه درس نخوانده بود و توسط یک معلم پرورش نیافته بود، چرا که او به هیچکدام از اینها نیازی نداشت.»

در همان کتاب او شگفت‌زده می‌پرسد: «چگونه یک مرد به تنهایی می‌تواند در کمتر از دو دهه قبایل در حال جنگ و سرگردان بدوی را به یک کشور قدرتمند و متمدن تبدیل کند؟»

و اضافه می‌کند: «دروغ (تهمت غربی) که همراه با تعصب از روی حسن نیت، دور این مرد (محمد) را فراگرفته است، تنها برای خودمان ننگین و شرم‌آور است.» (۵)

یوهان ولفگانگ فون گوته [Johann Wolfgang von Goethe] (۱۷۴۹م-۱۸۳۲م) نویسنده و سیاستمدار آلمانی می‌گوید:

«ما اروپایی‌ها، با تمام مفاهیم‌مان نمی‌توانیم به آنچه محمد ﷺ رسیده است برسیم و هیچ کس قادر نخواهد بود تا از او پیشی بگیرد. من تاریخ بشریت را برای پیدا کردن یک الگو، بررسی کرده‌ام و متوجه شدم که تنها محمد ﷺ است که باید به عنوان یک حقیقت آشکار شود. در واقع، محمد ﷺ موفق شد کل جهان را برای عقیده‌ی توحید تحت کنترل در آورد.»

ادوارد گیبون (۱۷۳۷م-۱۷۹۴م) مورخ و عضو پارلمان انگلیس و سیمون اوکلی خاورشناس بریتانیایی در کتاب «تاریخ امپراطوری مسلمانان» می‌گویند:

«من به خدای یکتا ایمان دارم و محمد رسول خدا ﷺ، بیانی‌ی ساده و ثابت اسلام است. تصور عقلانی از خدا هرگز توسط هیچ بت قابل مشاهده‌ای، نازل پیدا نمی‌کند. افتخارات پیامبر ﷺ هرگز قدر و منزلت فضائل انسانی را نقض نکرده است.» (۶)

مهاتما گاندی رهبر هند در مورد شخصیت محمد ﷺ در مجله‌ی «هند جوان» می‌گوید:

«من می‌خواستم بهترین کسی را که امروزه بصورت بی‌چون و چرا بر قلب میلیون‌ها نفر از مردم حکومت می‌کند، بشناسم. من بیشتر به این قناعت رسیده‌ام که این شمشیر نبود که در برنامه‌ی زندگی آن روزها، جایی را برای اسلام بدست آورد.»

این ساده‌زیستی پیامبر ﷺ، توجه و سواس‌گون به وعده‌هایش، اخلاص و ایثار شدید نسبت به دوستان و پیروانش، شجاعتش، بی‌باکی‌اش، اعتماد مطلق او به خداوند در مأموریتش؛ اینها و نه شمشیر، همه چیز را برای آنها بدست آورد و بر هر

مانعی غلبه کرد. وقتی که من جلد دوم کتاب (زندگینامه پیامبر ﷺ) را بستم، متأسف شدم که چیز دیگری برای خواندن من درباره‌ی زندگی این مرد بزرگ وجود ندارد.»

آنی بیسانت (Annie Besant) (۱۸۴۷م-۱۹۳۳م) جامعه‌شناس، عارفه، فعال حقوق زنان، نویسنده‌ی بریتانیایی در کتاب «زندگی و تعالیم محمد ﷺ» می‌گوید:

«هر کسی که به مطالعه‌ی شخصیت پیامبر بزرگ عرب‌ها بپردازد و بداند که چگونه این پیامبر ﷺ زندگی می‌کرده است و چگونه به مردم یاد می‌داده است، غیر ممکن است که نسبت به این پیامبر بزرگوار ﷺ احساس احترام نکند، یکی از بزرگترین رسولانی که خداوند فرستاده است.»

دکتر گوستاو ویل (Dr. Gustav Weil) (۱۸۰۸م-۱۸۸۹م) خاورشناس آلمانی در کتاب «تاریخ ملل اسلامی» می‌نویسد:

«محمد ﷺ یک الگوی درخشان برای قوم خود بود. شخصیت او خلص و بی‌شائبه بود. خانه‌اش، لباسش، خوراکش متمایز با یک سادگی نادر بود. تا آنجا بی‌تکلف بود که از اصحاب خود هیچ علامت خاصی از احترام دریافت نکرد و هر خدمتی که می‌توانست برای خود انجام دهد از غلامش قبول نمی‌کرد. او برای همه و در هر زمانی قابل دسترسی بود. از بیمار عیادت می‌کرد و سرشار از همدردی برای همه بود. خیرخواهی و سخاوت او نامحدود بود. همچنین دلواپسی و نیک‌خواهی او برای رفاه جامعه بود.»

آری! این است محمد ﷺ، پیام‌آور رحمت، خاتم همه پیامبران و فرستادگان الهی و برترین شخصی که پس از گذشت هزار و چهارصد سال، همچنان بر قلب بیش از یک میلیارد و نیم نفر از جمعیت کره‌ی زمین حکومت می‌کند. درود و سلامهای خداوند بر او و خاندان و یاران و پیروانش باد. آمین.

ارجاعات:

1. Encyclopedia Britannica, vol:12
2. Sir George Bernard Shaw in 'The Genuine Islam,' Vol. 1, No.8, 1936.
3. M.H. Hart, The 100: A Ranking Of The Most Influential Persons In History, New York, 1978, P. 33)
4. Alphonse De Lamar Tine, His-

toire De La Turquie, Paris, 1854, Vol. II, pp 276-277

5. Thomas Carlyle, Heroes And Hero-worship
6. History Of The Saracen Empires, London, 1870, P. 54



حکیم کوچکی – گنبد کاووس

سیره‌ی رسول الله ﷺ بازترین تجلی و مصداق عملی برای صلح جهانی و الگوی تسامح در میان امت خود است؛ آن حضرت ﷺ نخستین رهبر حرکت صلح‌جویانه و عدم خشونت در تاریخ اسلام و جهان می‌باشد. و نیز حامل پرچم امنیت و همزیستی مسالمت‌آمیز است؛ زیرا برای بشریت منشأ نور و هدایت و خیر و برکت بوده است. و از ویژگی ممتاز ارشادی و رحمت و رأفت برخوردار است.

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «اُنْهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مَّهْدَاةٌ»؛ ای مردم قطعاً من پیامبر رحمت و هدایت هستم. قرآن کریم رسالت جهانی نبی گرامی‌اش ﷺ را در سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۱۰۷ به زیبایی به تصویری می‌کشید و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و تو را جز مایه‌ی رَحْمَتِ جهانیان نفرستادیم.(انبیاء: ۱۰۷)

« و ما این حرکت مسالمت آمیز فراگیر و الهی مبارک را در رهبری رسول بزرگوار محمد بن عبدالله ﷺ آشکارا شاهدیم، که این شیوه پیوسته در جانها تأثیرگذار بوده و هست و اثر خوب و مطلوب خود را در جهان تا امروز به جا گذاشته است.»^۱

اسلام دین جهانی است و رسالتش را برای همه‌ی بشریت به ارمغان گذاشته است، رسالتی که به عدالت دستور می‌دهد و از ظلم بر حذر می‌دارد و پایه‌های صلح و آشتی را روی زمین محکم بنا می‌نهد، و به همزیستی مثبت و مسالمت‌آمیز میان همه‌ی انسانها در فضایی از برادری و تسامح فارغ از جنسیت‌ها و رنگ‌ها و معتقداتشان دعوت می‌کند.

دین اسلام به ارزش تسامح و تساهل، جایگاه ویژه‌ای قائل شده‌است و رسول گرامی اسلام ﷺ نمونه‌های عملی را در اجرای این ارزش‌ها در لابه‌لای سیره‌ی پاک و بی‌آلایش خود ارائه نموده‌است و پیوسته این ارزش نشانه‌های تمدن اسلام در طی شکوفایی‌اش بوده‌است.

نبی اکرم ﷺ درباره‌ی تسامح فرموده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ بِالْحَنِيفَةِ السَّمِجَةِ». تسامح ارزش و‌الایی در اسلام دارد، زیرا اُن

از سماحت و گذشت در برابر هر چیزی که از حریت و آزادی و برابری برخوردار است، سرچشمه گرفته بدون اینکه برتری جنسی و نژادی در میان باشد.

از عبادہ بن‌صامت روایت شده که می‌فرماید:«مردی نزد پیامبر ﷺ آمد وگفت: ای پیامبر خدا ﷺ کدام عمل بهتر است؟ فرمود ایمان به خدا و باور به آن و جهاد در راهش. گفت: ای رسول خدا ﷺ آسانتر از آن می‌خواهم. فرمود: سماحت و صبر، گفت: ای رسول خدا ﷺ آسانتر از آن می‌خواهم فرمود: خدا را دربارهی چیزی که برایت حکم داده متهم مکن.»^۲

وقتی در منهج پاک دین اسلام که پیامبر اکرم از جانب پروردگارش آورده تحقیق و جستجو می‌کنیم، در می‌یابیم که با روح تسامح و مدارا در آمیخته و رفتار خوب و همنشینی زیبا و آسانی احکام مفروضه را به همراه دارد و خدای سبحان در آغاز کار برای ما روشن نموده است که فرستادن پیامبر اسلام ﷺ برای خونریزی و گرفتن اموال و اراضی و به ترس و وحشت انداختن مردم نبوده، بلکه بعثت او مایه‌ی رحمت و هدایت برای همه‌ی جهانیان است.

بدین سبب نبی اکرم ﷺ نخستین الگو و اسوه برای همه در بیان مبدأ تسامح و تراحم در طول تاریخ است. در موضوع تسامح و حسن معاشرت و تعامل پیامب ﷺ با مردم و با غیرمسلمانان- برای مشرکین مکه- روز فتح و پیروزی بزرگ، ایوب بس است که فرمودند: «اذْهَبُوا فَإِنَّكُمْ الطُّلُقَاءُ»^۳ بروید شماها آزادید. دلایل و آثار دیگری نیز وجود دارند که بر مبدأ تسامح در تاریخ اسلام دلالت دارد.

تسامح ومدارای پیامبر ﷺ با مخالفان

وقتی به تعامل پیامبر ﷺ با اهل‌ذمه نگاه می‌کنیم، نهایت تسامح و تعامل آن حضرت ﷺ را در دارالاسلام یا دارالحرب در می‌یابیم، به طوری که با پذیرش «جزیه» از آنها، محافظت نموده و امنیت آنها را در داخل جامعه‌ی اسلامی فراهم نمود و برای سرکوبی هیچ فرد ذمی به خاطر مخالفت با اسلام اقدامی نکرد.

این ویژگی ممتاز در رفتار پیامبر ﷺ با اهل کتاب(یهود و نصاری) به روشنی متجلی می‌باشد. حضرت ﷺ همیشه به

تسامح و رواداری پیامبر اکرم ﷺ

دیدن آنها می‌رفت و به آنها احترام می‌گذاشت و خوش‌رفتاری می‌نمود، به عیادت بیمارانشان می‌رفت و با آنها داد و ستد داشت. علی‌رغم روش‌های غیر مسالمت‌آمیز همچون طعنه و تمسخر، اذیت و آزار، محاصره‌ی اقتصادی و در نهایت توطئه برای قتل پیامبر ﷺ از طرف کفار و مشرکان، شیوه‌های پیامبر ﷺ برای گسترش دعوت اسلامی، مسالمت‌آمیز و بدون جنگ و خونریزی بوده و در آن قدرت شمشیر و سلاح دخالتی نداشت، زیرا خداوند بلند مرتبه در قرآن کریم زور و اجبار در پذیرش دین را نفی نموده‌است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»؛ اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.(بقره:۲۵۶)

«پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در میان مردم مدینه در مدت کوتاهی اسلام را گسترش داد و ملت‌های مختلف را یکپارچه کرد و میان مهاجرین و انصار و مردم مدینه از جمله‌ی مسلمانان و یهود و دیگران پیمانی را بست که به موجب آن، روابط دو جانبه‌ای بر پایه‌ی محبت و دوستی، استوار می‌شد و بر اساس آن به مساوات و برابری حقوق یهودیان و مسلمانان از مهاجرین و انصار اعتراف کرد و مسلمانان و یهود با یکدیگر متحد شدند و امت واحدی تشکیل دادند. یهودیان پیرو دین خود و مسلمانان پیرو دین خویش بودند. تا زمانی که قصد و نیت تجاوز و تعدی به حریم اسلام را در سر نداشته باشند، پیامبر ﷺ به آنها اجازه داد تا بر اعتقاد و باورهایشان باقی بمانند.»^۴

در مجموع پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر پایه‌ی تعالیم قرآن کریم، اصول روشنی از تسامح و مدارا را در برابر یهود و نصاری بنا نهاد. با وجود تجاوزها و حسادت‌هایی که یهود نسبت به پیامبر ﷺ و مسلمانان از خود بروز می‌دادند، پیامبر ﷺ در مقابل رفتارهای بدشان شکبیا بود و از چندچهرگی آنان گذشت می‌کرد و آنها را با مسلمانان برابر می‌دانست و به مناسک دینشان احترام می‌گذاشت، پیامبر ﷺ به پیمانهای خود با یهود وفادار بود، چنانچه یکی از یهودیان بر خلاف عهد و پیمان خود عمل می‌کرد به مجازات آن شخص اکتفا می‌کرد و دیگران را به خاطر گناه او و بگیرد، من روز قیامت علیه او و شاکی

مؤاخذه نمی‌کرد. پیامبر ﷺ با یهودیان با تسامح رفتار می‌کرد و هرگاه آنها عهد خود را می‌شکستند در مجازاتشان اعتدال را رعایت می‌نمود و یا به حکم کسی که یهودیان او را به داوری انتخاب کرده بود، رضایت می‌داد. در حقیقت تعامل پیامبر ﷺ با یهودیان نرم‌تر و لطیف‌تر از تعامل او با قریش و بقیه‌ی قبائل عرب بود.

نمونه‌ی این تسامح و مدارا را ابن اسحاق در «السیره» ذکر نموده است: «هیئتیی از نصاری وقتی نزد رسول خدا ﷺ به مدینه آمدند، بعد از نماز عصر وارد مسجد شدند وقت نمازشان بود، در مسجد به اقامه‌ی نماز پرداختند، مردم خواستند مانع از نماز خواندنشان شوند، رسول خدا ﷺ فرمود: آنها را آزاد بگذارید و رها کنید، تا به طرف مشرق روی کنند و نمازشان را بجای آورند.»^۵

«تاریخ بهترین شاهد برای وفاداری رسول خدا ﷺ به پیمان‌هایش است، حتی آن حضرت ﷺ دبه‌های کسی از ایشان را که به خطا و غیرعمدی کشته شده بود پرداخت نمود و هر کس از ایشان که متجاوز و بدکار بودند نزد او آمده و توبه می‌کردند مورد عفو و بخشش قرار می‌داد. او ﷺ جنازه‌های آنها را تشییع می‌کرد، پی‌درپی نزد آنها حضور می‌یافت و از بیمارانشان عیادت می‌کرد، از ایشان هدیه می‌گرفت و زره‌اش رهن یکی از یهود مدینه بود. آن حضرت ﷺ این رفتارها را به خاطر ارشاد و راهنمایی و آموزش مسلمانان انجام می‌داد، با وجود اینکه در میان اصحابش کسانی بودند که به رسول خدا ﷺ نه تنها قرض می‌دادند، بلکه او را بر خودشان هم ترجیح می‌دادند.»^۶

«این از مظاهر تسامح پیامبر ﷺ برای مخالفان است، تا برای مسلمانان الگو و آموزشی باشد جهت رویارویی با مخالفان خود در زندگی آتی‌شان و عملاً اثبات کند که به سوی صلح و امنیت و زندگی مسالمت‌آمیز فرا می‌خواند و دلیلی باشد بر اینکه اسلام رابطه‌ی مسلمانان را با هموطنان غیر دینی خود قطع نمی‌کند.»^۷

نبی اکرم ﷺ به حقوق غیر مسلمان عنایت ویژه داشته و حمایت خود را آکیداً در حق آنها بیان فرموده‌است: «أَلَا مَنْ ظَلَمَ مَعَاهِدًا، أَوْ اْتَقَصَّهُ، أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، فَإِنَّا حَجِيجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۸ آگاه باشید هر کس به معاهدی ستم روا دارد یا از او چیزی را بکاهد یا بیش از تواناییش او را مکلف کند یا بدون رضایت او چیزی از او بگیرد، من روز قیامت علیه او و شاکی

از دست او خواهم بود.

از رفتار پیامبر ﷺ در می‌یابیم که آن حضرت ﷺ نسبت به غیر مسلمانان از خود شدت و خشونت نشان نمی‌داد بلکه در رابطه با آنها اهل تسامح و تعامل بود. در مورد معاهدات می‌بینیم که صلح حدیبیه را بین خود و مشرکین منعقد نمود، اما وقتی که خواست مراسم حج بگذارد، از او ممانعت به عمل آوردند و از داخل شدن او به بیت الله الحرام خوداری کردند، در حالی‌که پایه و اساس این صلح تعدی و افسراط از جانب مشرکین و سماحت از طرف پیامبر ﷺ را در بر داشت، آنها در صلح خود پافشاری داشتند، با وجود اینکه در این سال مانع از حج گذاردن او شدند. لذا آن حضرت ﷺ این شرط را پذیرفت در حالی‌که لشکری با خود داشت که به کمک آن می‌توانست پاسخ دندان‌شکنی به آنها بدهد. با وجود این، شرط نمودند که هرکس در حالی‌که مسلمان شده از مکه بیرون برود و به پیامبر ﷺ و مؤمنان ملحق شود، به آنها باز گردانند، هر چند که با رضایت خانوادهایشان نباشد. و هر کس از پیش محمد ﷺ در حالیکه از دین برگشته و مرتد شده به مکه برود، وی را بپذیرند و از آمدن وی ممانعت نکنند، پیامبر اکرم ﷺ با سماحت و گذشت آن شرط را پذیرفت، حتی برخی از مؤمنان از پذیرفتن او ناراحت شدند، عمربن خطاب(رض) در حالی‌که شمشیرش را از غلاف بیرون آورده بود، گفت: «چرا به حقارت و ننگ در دین‌مان رضایت دهیم؟» ولی حکمت نبوی و رسالت محمدی صبر و سماحت و عدم خون‌ریزی را برگزید و این‌کار پذیرش خواری و حقارت نبود بلکه هدایت اسلامی بود که به جای کشتار و جنگ به صبر و شکیبایی، به جای تندی و خشونت، به رفق و مدارا تشویق نمود.

زیرا تأخیری که در رفق و مدارا وجود دارد بهتر از شتابی است که در خشونت و تندی نهفته است.^۹

«بنابراین بوضوح روشن می‌شود که تسامح و گذشت زیبا همان سیاست اسلامی است که اصل نبوت آن را در رابطه‌ی میان مردم با یکدیگر و مخصوصاً میان مسلمانان و غیر مسلمانان، ترسیم نموده است و سیاستی عام است در حالت صلح و امنیت و سیاستی که برای دلهای زخم دیده‌ی پس از جنگ مرهم است، زیرا شکست‌خورده‌ی زخمی باید زخمش بند آید، به جای اینکه لخته‌ی روی زخم را بردارد.»^{۱۰}

این رفتار با سماحت و گذشت، وفاداری عادلانه، عدالت مهرورزانه، تسامح پر دامنه و مهربانی شامل و فراگیر، از جانب

پیامبر ﷺ برای غیر مسلمانان است.

از بزرگترین نشانه‌ی تسامح پیامبر سلام ﷺ با غیر مسلمانان سماحت و گذشت او نسبت به رفتارهای سوء آنها است. یکی از بارزترین نمونه‌های گذشت پیامبر ﷺ از یهودی که با لفظ «سام» یعنی مرگ، به او سلام می‌داد و زن یهودی که در غذایش زهر ریخت و دیگری که پیامبر ﷺ را سحر کرده بود. پیامبر ﷺ با همه‌ی اینان از روی عفو و گذشت رفتار کرد.

تسامح و مدارا ی اسلامی در تعامل با غیر مسلمانان بر پایه‌ی قرآنی بر دو اصل مهم استوار است: یکی اصل آزادی و اختیار تام انسان در پذیرش دین حق؛ و دیگری اصل تحمّل عقیده‌ی مخالف و همزیستی مسالمت‌آمیز با اندیشمندان غیرمسلمان و دینداران غیر اسلامی. اما در موضوع آزادی و اختیار انسان در پذیرش دین، آیین اسلام به هیچ وجه مردم را با زور و اجبار به دین دعوت نمی‌کند و چه بسیار از اکراه و اجبار نهی می‌کند، زیرا ایمان یک امر قلبی است و از طریق قدرت و فشار حاصل نمی‌شود.

«خدای متعال در قرآن کریم نه تنها از پیامبر خود ﷺ می‌خواهد که نسبت به مسلمانان و غیرمسلمانان اهل تسامح و مدارا باشد بلکه به او دستور می‌دهد از کافرانی که به وی ﷺ ایمان نیاورده‌اند و برخی از آنها که او را مورد اذیت و آزار روحی و جسمی قرار داده‌اند عفو و گذشت پیشه کند و از بدیهای آنها بگذرد و راه اعتدال و میانه‌روی اتخاذ کند.»^{۱۱} چنانچه می‌فرماید: «حَذَّ الْعَفْوُ وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان.(اعراف:۱۹۲) و در جاهای دیگر به رسول گرامی ﷺ خویش بالاترین درجه‌ی تسامح را فرمان داده است: «...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِن اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ پس آنان را ببخش و بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.(مائده:۱۳) و نیز می‌فرماید: «...فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»؛ و ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست جز به حق نیافریده‌ایم، و قیامت آمدنی است، پس [از آنان] در گذر و گذشتی نیکو پیشه کن.(حجر:۸۵) و همچنین دستور می‌دهد اگر مجادله‌ای با اهل ادیان دیگر صورت گیرد؛ با بهترین روش مجادله نماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...»؛ و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله نکنید، مگر با ستمگران آنان.(عنکبوت:۶۷)

ارجاعات:

۱) خالص جلیبی، سیکولوجیة العنف واستراتيجية الحل السلمی، ۵۱.

۲) احمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی، مسند



محمد ﷺ

در نگاه دیگران

گوشه‌ای از اعترافات اندیشمندان و متفکران بزرگ غربی درباره‌ی محمد ﷺ

گردآوری: محمدعلی سوره

بروز و ظهور دین مبین اسلام در پرتو رشادت‌ها و مجاهدتهای بی‌نظیر حضرت محمد ﷺ دستاوردها و پیشرفت‌های غیرقابل انکاری برای بشریت به ارمغان آورده است. که کمترین دستاورد این سنبل آزادی و آزادگی، رهانیدن انسان از بندگی بندگان و رسیدن به قله‌ی انسانیت با گسترش علم و علم‌آموزی و تشویق و ترغیت یارانش به فراگیری آن بوده است. که قرن‌ها بعد با عالمگیر شدنش تمدن‌هایی چون روم، مصر و ایران باستان را تحت تأثیر خود قرار داد و با انتقال مدبرانه‌ی آن توسط شاگردان با وفا و خستگی‌ناپذیرش، کشورهای اروپایی مثل اسپانیا، ایتالیا، انگلستان و آلمان و... سایر ملل جهان را متأثر گردانید.

منابع اطلاعاتی غرب درباره زندگی حضرت محمد ﷺ از سه طریق بوده است. اول: بیژانس، دوم: اسپانیا و سوم از طریق شوالیه‌هایی که در جنگهای صلیبی شرکت کردند. پس تعجبی ندارد که خوانندگان هنگام خواندن آثار چنین نویسندگانی علی‌رغم اعتراف به حقانیت، صداقت و پاکی محبوب و فرستاده‌ی امین خدا، بعضاً با تعصباتی همراه تخریب و یا عوام‌فریبی مواجه شوند.

اینک بخش کوچکی از اعترافات اندیشمندان و متفکران منصف:

سیمون آکلی، خاورشناس انگلیسی معتقد است «دانشی که ما اروپاییان داریم تماماً از مشرق نشأت گرفته است، آن‌ها که این دانش را نخست به یونانیان (مردمی مغرور و متکبر)

الإمام أحمد بن حنبل، حدیث(۴۵۴۹۱)، ۴، ۵۸۳،

۳) أبوبکر البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی الخشروجردي الخراسانی، (ت: ۸۵۴هـ)، السنن الكبرى، المحقق: محمد عبد القادر عطا، حدیث ۶۷۲۸۱، ۹، ۹۹۱.

۴) ابن هشام، سيرة النبي، ۱۴۳-۲۴۳.

۵) القرضاوی، یوسف، غیر المسلمین فی المجتمع الإسلامی، ۵۴.

۶) الجابری، الدكتور محمد عابد، قضایا

فی الفكر المعاصر، بیروت- حزیران، مرکز

دراسات الوحدة العربیة، ط ۱، ۷۹۹۱م، ۴۱.

۷) الحوفی، الدكتور احمد محمد، سماحة

الإسلام، مطبعة نهضة مصر، ط ۲، دت، ۶۶.

۸) أبو داود سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن

بشیر بن شداد بن عمرو الأزدي السجستانی

(ت ۵۷۲هـ)، سنن أبی داود،المحقق: محمد

محبی الدین عبد الحمید، صیدا - بیروت،

المکتبة العصریة، رقم(۲۵۰۳)، باب فی تعشیر

أهل الذمة إذا، ۳، ۷۱، ۰.

۹) أبو زهرة، الإمام محمد، العلاقات الدولية

فی الإسلام، دار الفكر العربی، القاهرة، ط ۱،

۵۱۴۱هـ - ۵۹۹۱م، ۷۲.

۱۰) مرجع سابق، ۸۲.

۱۱) طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ

طبری، (تاریخ الرسل والملوک)، ترجمه ی،

ابو القاسم پاینده، اساطیر، چاپ سوم، ۲، ۷۳۲-

۸۳۲



می‌گوید: «محمد ﷺ مرد بسیار بزرگی بود که بزرگ‌ترین مذاهب را برای بشر به ارمغان آورد. محمد ﷺ برای اعراب دینی جدید آورد و به آن‌ها آموخت که خدای یگانه را پرستش کنند.

بی شک، محمد ﷺ بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ نیز در دامان فضل و کمال خویش پرورش داد. او قانون‌گذاری خردمند، سلطانی دادگستر و پیامبری پرهیزکار بود و بزرگترین انقلاب‌های روی زمین را پدید آورد.

در وجود محمد ﷺ چیز عجیبی است که بسیار پسندیده و دل‌نشین است. او انسان را به تعجب و تقدیر وا می‌دارد، به این که با جان خود در این نبردها، به تنهایی در مقابل آن همه مردم مشرک که در برابر او بودند و می‌خواستند افکار او را از بین ببرند، ایستادگی کرد و مردم را به عبادت خدای یگانه فراخواند. او سال‌ها در راه دعوت به خدا شکنجه و آزار را تحمل کرد.»

جان بروا، روزنامه نگار فرانسوی: «او(حضرت محمد) تمام خرافات و کارهایی که موجب به هم زدن اجتماع بشری و پیش آمدهای ناگوار و سلب اراده کار و فعالیت می‌شد، مانند جادوگری، فال‌بینی و طالع‌بینی، همه را از بین برد. خود ایشان با آن کمالات(ثبات قدم و استقامت) و آن جهاد با عظمت و صبر و بردباری در مقابل پیش‌آمدهای هولناک و تحمل

آن همه مشقات، بهترین و بالاترین نمونه انسان کامل جامعه‌ای است که می‌خواست تشکیل دهد.»

گوستاو لوبون(دانشمند فرانسوی): «دانشمندان به نام این جوامع بر خلاف تلاش‌های مذبح‌حانه و توهین‌آمیز نه تنها پیامبر اسلام را از بزرگان طراز اول تمدن دینی می‌دانند، بلکه با صراحت تمام بر جهانی شدن دین اسلام - به علت مزایای بی‌شمار آن - اقرار نموده‌اند. و شاید توجه به این واقعیت‌ها توهین‌کنندگان را به درد آورده و آن‌ها را به ورطه بی‌فرهنگی و توهین‌کشانده است.»

پیامبری چونان محمد ﷺ شایسته آن است که از آیین وی پیروی شود و برای پذیرش رسالتش بر یکدیگر پیشی گرفت زیرا دعوت شریف او بر شناخت آفریدگار و تشویق به امور خیر و باز داشتن از زشتی‌ها استوار است و همه آنچه برای بشریت به ارمغان آورده زیبا و خوبی‌آفرین است.»

در جای دیگری می‌گوید: «محمد ﷺ در جای‌العاده بر نفس خویش مسلط بود. کم سخن می‌گفت، ولی زیاد فکر می‌کرد. دارای عزم و اراده‌ی بی‌نهایت قوی بود. اگرچه وارستگی و سادگی وی حیرت‌انگیز بود، با این حال فوق‌العاده مقید بود که همیشه خود را تمیز و پاکیزه نگه دارد. در تمام عمر حتی اوقاتی که ثروتمند بود، هیچ وقت کارهای شخصی خود را به دیگری واگذار نمی‌کرد.

قوت و توانایی او در تحمل مشقت و رنج فوق‌العاده بوده است. یکی از غلامانی که هیجده سال در خدمت وی به سر برده است، می‌گوید: «در تمام این مدت، یک حرکت یا سخن ملامت آور از پیامبر مشاهده نکردم.» در جنگ، بی‌نهایت دلیر بود و از هیچ خطری فرار نمی‌کرد. با این وصف، هیچ وقت هم بدون جهت خود را به مخاطره نمی‌انداخت و آن بی‌باکی و تهوری که عموماً در عرب دیده می‌شد، در او نبود.»

جواهر لعل نهرو در کتاب نگاهی به تاریخ جهان می‌گوید: «مذهبی که پیامبر اسلام ﷺ تبلیغ می‌کرد بواسطه سادگی و راستی و درستی آن و دارا بودن طعم دموکراسی و برابری

مورد استقبال توده‌های کشورهای مجاور شد.

محمد ﷺ برای نشر رسالت خود شتاب نداشت بلکه مدتی در سکوت زندگی کرد. مایه‌ی شگفتی و اعتماد هم‌وطنان خود واقع شد تا آن جا که به او لقب امین دادند. او به خود و پیامبری خود باور داشت و با این اعتماد و ایمان، وسایل اقتدار، عزت و مناعت را برای امت خویش مهیا کرد و آن‌ها را از مردمانی ساکن صحرا به سرورانی مبدل کرد که نصف جهان شناخته شده زمان خود را فتح کردند.»

ماهاتما گاندی، رهبر استقلال هند می‌گوید: «جالب است بدانند که بهترین کسی که امروزه بدون هیچ چون و چرایی در قلب میلیون‌ها انسان جا گرفته، محمد ﷺ است. از این جا من متقاعد شده‌ام که این شمشیر نبود که در آن روزها مردم زیادی را تسلیم پیامبر کرد. محمد ﷺ سخت ساده‌زیست بود، مثل دیگر پیامبران متقی بود، به شدت امانت‌دار بود. از خودگذشتگی شدید نسبت به دوستان و پیروان، جسارت، بی‌باکی، توکل مطلق به خدا و رسالت شخصی از ویژگی‌های محمد ﷺ بود. قبل از استفاده از این ویژگی‌ها، او به هیچ‌وجه از شمشیر برای برداشتن سدهای جلوی راه خود استفاده نمی‌کرد. وقتی من دومین جلد کتاب «زندگی نامه پیامبر» را تمام کردم، متأسف بودم که چرا نمی‌توانم از این زندگی بیشتر بخوانم.»

توماس کارلایل، اندیشمند معروف انگلیسی چه زیبا اقرار می‌کند: «که درستی و صداقت محمد ﷺ بود که مردم اطرافش را تحت تأثیر قرار می‌داد. تازه مسلمان، مسحور افسون شمشیر محمد ﷺ نشده بودند. بلکه کلام تأثیرگذار، قاطع، ناب و بدیع محمد ﷺ که مستقیماً از قلب هستی یعنی همان آفریننده جهان برخاسته بود، آنان را شیفته و مسحور کرده بود. جست‌وجو برای یافتن حقیقت غایی- و نه جاه‌طلبی- محمد ﷺ را به طرح این پرسش‌ها برانگیخته بود: حیات چیست؟ مرگ چیست؟ من به چه باید باور داشته باشم؟ وظیفه من در این دنیا چیست؟»

و مدنیت را به رویش باز کرد. بدیهی است آن چه کرده، کار بزرگی است که فقط از شخص قوی و با عزمی، ساخته است و چنین شخصی به حق، سزاوار همه گونه اکرام و احترام است.»

ولتر فرانسوی (به نقل از کتاب: اسلام از نظر ولتر) می‌گوید: «حضرت محمد ﷺ بی‌گمان مردی بسیار بزرگ بود. وی جهانگشایی توانا، قانونگذاری خردمند، سلطانی دادگر و پیامبری پرهیزگار بود. او بزرگترین نقشی را که ممکن بود در مقابل چشمان مردم عادی ایفا کند، در روی زمین ایفا کرد.»

پیر سیمون لاپلاس، منجم، ریاضیدان بسیار معروف فرانسوی قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی می‌باشد که نظریات او تحولات بزرگی در نجوم ایجاد کرده است یکی از محققین غربی است که در مورد دین مبین اسلام چنین اظهار نظر نموده است (مجله مکتب اسلام اردیبهشت ۵۲ صفحه ۶۹): «گر چه ما به ادیان آسمانی عقیده نداریم ولی آئین حضرت محمد ﷺ و تعالیم او دو نمونه اجتماعی برای زندگی بشریت است. بنابراین اعتراف میکنیم که ظهور دین او و احکام خردمندان‌اش بزرگ و با ارزش می‌باشد و بهمین جهت از پذیرش تعالیم حضرت محمد بی‌نیاز نیستیم.»

پرفسور ویل دورانت مورخ و نویسنده آمریکایی ۱۹۸۱ - ۱۸۸۵ که میلیون‌ها نفر در جهان آثار او را مطالعه می‌کنند در رابطه با شخصیت بزرگ پیامبر بزرگوار اسلام چنین اظهار نظر می‌کند:

«اگر به میزان اثر این مرد بزرگ در مردم بسنجیم باید بگوییم که حضرت محمد ﷺ از بزرگ‌ترین بزرگان تاریخ انسانی است. وی درصدد بود سطح معلومات و اخلاق قومی را که از فرط گرمای هوا و خشکی صحرا به تاریکی توحش افتاده بودند، اوج دهد، در این زمینه توفیقی یافت که از توفیقات تمام مصلحان جهان بیشتر بود. کمتر کسی را جز او می‌توان یافت که همه‌ی آرزوهای خود را در راه دین انجام داده باشد، زیرا به دین اعتقاد داشت. محمد ﷺ از قبایل

بت‌پرست و پراکنده در صحرا امتی واحد به وجود آورد. برتر و بالاتر از دین یهود و دین مسیح و دین قدیم عربستان آیینی ساده و دینی روشن و نیرومند با معنویاتی که اساس آن شجاعت قومی بود پدید آورد، که در طی یک نسل در یک صد معرکه نظامی پیروز شد و در مدت یک قرن یک امپراتوری عظیم و پهناور به وجود آورد و در روزگار ما نیروی مهمی است که بر یک نیمه جهان نفوذ دارد.»

ار. اف. بودلی، خاور شناس و نویسنده سویسی می‌گوید: «کسی که درباره زندگی محمد ﷺ تفکر کند، مبهوت حکمت و تدبیر او می‌شود و محمد ﷺ را زنده‌ای می‌بیند که در هیچ عصری نمی‌میرد.»

کارن آرمسترانگ، نویسنده و محقق آمریکایی: «وقتی محمد ﷺ دعوت خود را در مکه آغاز کرد، قبایل عرب در تضاد و ازهم‌گسستگی دائمی به سر می‌بردند. هر قبیله‌ای قوانین داخلی خود را برپاداشته و در جنگ دائمی با سایر قبایل به سر می‌برد. اتحاد معنای خود را از دست داده و زندگی در لوای یک قانون همسان که بتواند جایگاه آن‌ها را در تمدن جهان مشخص سازد، غیرممکن به نظر می‌رسید. حجاز گویی محکوم به بربریت و خشونت بود و هیچ نشان و رنگی از تمدن در آن یافت نمی‌شد.

۲۳ سال بعد، وقتی محمد ﷺ در ۸ ژوئن ۶۳۲ از دنیا رفت، توانسته بود کلیه قبایل عرب را به دور یک پرچم گرد آورد. این واقعه‌ای گران به حساب می‌آمد. با آن که بسیاری از اعراب بدوی (صحراگرد) هنوز در دنیای بت‌پرستی خود در خفا به سر می‌بردند. محمد ﷺ نیز این را به خوبی می‌دانست، اتحاد آنان عملی و غیرقابل گسستن شده بود. محمد ﷺ دارای ذوق و استعداد سیاسی خیلی بالایی بود. او شرایط داخلی زندگی آن‌ها را به کلی عوض کرد و ضمن رهایی از خشونت‌های بی‌حاصل و پراکندگی قبیله‌ای، هویت جدیدی برای قوم عرب ایجاد نمود. آن‌ها فرهنگ اصیل خود را باز یافته و تحت رهنمودهای محمد ﷺ به آنچنان باوری رسیدند که در ظرف مدت صدسال، امپراطوری عرب از جبل الطارق تا هیمالیا وسعت یافت.»

ادوارد لین، خاورشناس انگلیسی: «محمد ﷺ مردی غیور و پرشور و نشاط بود و همیشه از حق دفاع می‌کرد و با باطل می‌جنگید. او پیامبر آسمانی بود و همواره می‌خواست رسالت آسمانی خود را به بهترین وجه ادا کند و همان طور هم موفق شد، زیرا نشد روزی هدفی را که برای آن مبعوث شده بود، فراموش کند و هرگونه بلایی را در راه رسیدن به آن هدف تحمل می‌کرد تا این که به آنچه می‌خواست، رسید.»

کارن آرمسترانگ، نویسنده و محقق آمریکایی: «اگر تهوّر سیاسی محمد ﷺ تنها دارایی او بود، مستحق دریافت ستایش‌های ما نمی‌شد. حال آنکه موفقیت‌های او بیشتر متکی بر بینش دینی‌ای بود که به اعراب انتقال داد و تشنگی روحانی آن‌ها را سیراب نمود. محمد ﷺ و مسلمانان اولیه، به هیچ‌وجه و برخلاف آنچه در ذهن مردم غرب می‌گذرد، موفقیت را به سادگی به دست نیاوردند. آن‌ها با تلاشی سخت و خشن راه خود را هموار نمودند و اگر پایداری محمد ﷺ و یاران اولیه نبود، رسیدن به هدف کاری غیرممکن می‌نمود. درست است که در طی همه این سالیان پرمخاطره، محمد بر این باور بود که وحی الهی را دریافت می‌کند، ولی همه‌ی استعدادهای طبیعی خود را هم برای پیش‌برد اهداف به کار گرفت. مسلمانان نیز کاملاً از توانایی‌های اختصاصی پیامبر خود باخبر گشته و جریان تاریخ است.»

آنه ماری شیمل، خاورشناس و اسلام شناس آلمانی: «در غرب، هر که در زمینه اسلام به مطالعه و تحقیق می‌پردازد و با تصویرگری سنتی از محمد ﷺ - آنچنان که طی سده‌ها نفرت و دشمنی در جهان مسیحیت گسترش یافته است - خو می‌گیرد، با مشاهده خصوصیات عرفانی و معنوی نیرومندی که از سوی سنت صوفی‌گری به این مرد نسبت داده شده شگفت‌زده خواهد شد، مردی که یک اروپایی معمولی عادت کرده او را به عنوان سیاستمداری حيله گر و شهوت ران و در بهترین حالت به عنوان بنیانگذار بدعتی که از مسیحیت نشأت می‌گیرد، بشناسد. حتی

تازه‌ترین پژوهش‌ها در مورد پیامبر اسلام که صداقت و نگرش عمیقاً مذهبی وی را نشان می‌دهند، هیچ چیزی از عشق عرفانی را که پیروانش نسبت به او احساس می‌کنند، فاش نمی‌کند. پیامبری که تا این اندازه به این اصل که خود او فرستاده خداست اطمینان داشت، بی‌گمان می‌بایست بزرگ مردی عبادت پیشه باشد، چرا که او درست از طریق دعا و نیایش موفق شده بود بارها و بارها حضور خدایی را که وی فرستاده بود، درک کند.»

واکستون کوستا، دانشمند ایتالیایی: «اگر کسی از من بپرسد که محمد ﷺ که این همه مورد ستایش تو قرار گرفته، کیست، من با کمال احترام و ادب خواهم گفت: این مرد نامی و سرو بی‌مانند، کسی است که علاوه بر این که فرستاده خداوند بود، رییس و بزرگ حکومت اسلامی و واضع شریعت بی‌مانند آن است و همان‌گونه که حکومت او مرجع و پناه تمام مسلمانان و حامی مصالح اجتماعی آن‌ها بود، خود محمد، بانی و مؤسس آن، به تمام معنا، بزرگ‌ترین پیشوا و فرمانده سیاسی بود. سیادت و فرماندهی که بشر از آن برخوردار است، تجلی می‌نمود و در حقیقت، نظیر و مانندی برای آن نبوده و نیست.»

فونس اتین دینیته، اندیشمند اسپانیایی: «قناعت پیامبر ﷺ به اندازه‌ای بود که ضرب المثل شده بود. روایت شده است ایشان دو نوع غذا را با هم نمی‌خورد، مگر به طور تصادف. اگر گوشت میل می‌کرد، دیگر خرما نمی‌خورد و اگر خرما میل می‌کرد، دیگر گوشت نمی‌خورد. خیلی شیر را دوست می‌داشت، چون شیر هم سیر و هم سیرابش می‌کرد. چه بسا ماه به ماه در خانه پیامبر، آتش برای پختن نان یا غذایی روشن نمی‌شد. وقتی که گرسنگی سختی پیش می‌آمد، سنگی را به شکمش می‌بست تا کمتر احساس گرسنگی کند.»

آندره دیسون، اسلام شناس فرانسوی: «حضرت محمد ﷺ خوش‌مشراب بود. مردم را با هم دوست می‌کرد و از هم متنفر نمی‌ساخت. با سخاوتمندترین

فرد هر ملتی را احترام می‌کرد و بر آن‌ها می‌گماشت. بر اصحابش ترحم می‌کرد و حقوق هم‌نشینان را نگاه می‌داشت، طوری که هر کسی خیال می‌کرد او را بیش از دیگران دوست می‌دارد. اگر کسی برای کاری با او رفیق می‌شد یا نزدش می‌رفت، صبر می‌کرد تا او از ایشان جدا شود. اگر کسی چیزی می‌خواست، یا حاجتش را می‌داد یا جوابش را با زبان خوش می‌داد. با سعه‌صدر و اخلاق پسندیده‌ای که داشت، هیبت و نفوذ خاصی در مردم داشت. هر کس دعوتش می‌کرد، اجابت می‌کرد و هر کس هدیه می‌داد، می‌پذیرفت و عوضش را می‌داد.»

یولیوس ولهاوزن، خاورشناس مشهور آلمانی: «پیش از هر چیز سر تا پای او را ایمان به خدای با عظمت و اقتدار و ایمان به روز قیامت و رستاخیز فر گرفته بود. آن یقینی که دل او را پر کرده بود، به قدری زیاد بود که از او به بیرون تراوش می‌کرد. پیامبر ادراک کرد که مجبور است نور(اسلام) را نشر دهد و راه را برای برادرانش که در تاریکی به سر می‌بردند، نمایان و روشن سازد تا آن‌ها را از گمراهی نجات دهد. به همین جهت، به سرعت، جامعه کوچکی را در مکه تأسیس کرد. چیزی که این جماعت را به هم ارتباط می‌داد، اعتقاد به خدایی بود که به چشم دیده نمی‌شد و او خالق دنیا و مالک جان‌ها بود.»

رنه دکارت، فیلسوف معروف فرانسوی می‌گوید: «ما و مسلمانان با هم زندگی می‌کنیم، آن‌ها به هر دو رسالت عیسوی و محمدی عمل می‌کنند، ولی ما به رسالت دوم عمل نمی‌کنیم. اگر منصف بودیم با آن‌ها در کنار هم قرار می‌گرفتیم زیرا در رسالت آن‌ها چیزی وجود دارد که برای هر زمانی ملایمت دارد و پیامبرشان کسی است که عرب از تبری جستن از قرآن و فصاحت آن ناتوان مانده‌اند. بلکه تاریخ مردی فصیح‌تر در زبان، بلیغ‌تر در منطق و بزرگ‌تر در آفرینش مانند او نیاورده بود و این نشانه‌ی آن است که پیامبر اسلام از صفات حمیده‌ای که به او اهلیت یک پیامبر خاتم حلقه‌های انبیا را داده است، برخوردار بوده و اکنون

صدها میلیون انسان دیانت او را به گردن گرفته‌اند.»

آلن دوسیله، اسلام‌شناس فرانسوی: «همه درباره‌ی وی می‌گویند علاوه بر این که عرفان آسمانی را بر مردم عرضه می‌کرد، اعمال زندگی و جهادهای بزرگ و رسیدگی به امور مذهبی و سیاسی او کاملاً حساب شده بود که قدرتی مافوق انسانی، قدرتی که غیر از نیروی خدایی چیز دیگری نبود، از خواسته‌های او پشتیبانی می‌کرد. قرآن هم که برترین کتاب‌های آسمانی است، این مسائل را به خوبی تأکید می‌کند. هر یک از حرکات و سکنات این پیامبر بزرگ حاکی از یک دنیا شگفتی‌های بی‌مانند است او در معاشرت خود با دیگران، در معاملات بازرگانی، در نصایح و اندرزهایی که به دوستان خود می‌داد و بالاخره در کوچک‌ترین دقایق زندگی چنان والا و بزرگواری بود که تا کنون هیچ یک از پیامبران نتوانسته‌اند مانند او مقامی چنین بالا و ارزنده داشته باشند. آیا برای شناختن این شخصیت بزرگوار لازم است مسلمان باشیم تا بدانیم او چه انقلاب اخلاقی به وجود آورده است؟ نه هرگز! زیرا شکوفایی قانون او چنان روشنی در جهان به وجود آورد که همه مردم دانستند فرمان او شامل حقایق تازه‌ای است که تا آن روز کسی درک نکرده بود.»

پیتر لامارتین، شاعر بزرگ فرانسوی: «او (محمد ﷺ) پرستش‌گاه‌ها، خدایان، ادیان، عقاید، اندیشه‌ها و نفوس را متحول کرد. صبر او در پیروزی و بلند همتی تماماً در جهت یک عقیده بود، نه نوعی تلاش برای فرمان‌روایی، نمازهای بی‌نهایت او، زمزمه‌های سزای او با خدا، مرگ او و پیروزی او بعد از مرگ، همه گواه بر عدم هوی‌خواهی اوست. ایمانی راسخ به او قدرت داد تا یک عقیده‌ی دینی را اصلاح کند. این عقیده‌ی دینی دو اقرار دارد: یگانگی خدا و غیر مادی بودن او، اول این که، خدا چیست، اقرار بعدی این که خدا چه نیست. ابتدا سرنگونی خدایان دروغین با شمشیر، سپس شروع یک عقیده با گفتار، حکیم، سخن‌ران، رسول، قانون‌گذار، سلحشور، فاتح ابواب عقاید، اعاده‌کننده منطقی در آیینی بدون تجسم خدایان و سرنگون‌کننده

طاغوت‌های زمان، کسی نیست جز محمد ﷺ. حال سؤال این که، با توجه به همه معیارهایی که عظمت بشری سنجیده می‌شود، آیا هیچ کس بلندبالا‌تر از محمد ﷺ وجود دارد؟ محمد ﷺ در چنین زمینه‌هایی متنوع از تفکر و رفتار بشری تربیت شده است. ریز و درشتی که در مورد زندگی خصوصی و خطابه‌های عمومی او ذکر شده، دقیقاً سندیت دارد و از روی ایمان، صادقانه برای روزگار ما نگه داشته شده است. صحت یادداشت‌ها آنقدر حفظ شده است که نه فقط پیروان مومن به او، بلکه به وسیله منتقدان متعصب او نیز تأیید شده است. محمد یک معلم مذهبی، یک مصلح اجتماعی، یک رهبر اخلاقی معنوی، تجسم بزرگ اجرایی کردن امور، دوستی باوفا، همنشینی زیبا، شوهری علاقمند، پدری با محبت بود، همه را با هم داشت. مرد دیگری در تاریخ نیست که در هر کدام از این جنبه‌های مختلف زندگی بر او برتری یابد، یا با او برابری کند. فقط آن شخصیت نوع‌دوست بود که چنین کمالات باور نکردنی را در خود جمع کرده بود.»

آلفونس دولامارتین شاعر و نویسنده فرانسوی درباره پیامبر ﷺ: «اگر بزرگی هدف، کمی وسایل و عظمت نتیجه را برای یک نابغه‌ی بشری مقیاس بگیریم در تاریخ نظیری مانند حضرت محمد ﷺ نمی‌توان یافت، وی در ثلث اراضی مسکونی امپراطوری‌ها، ارتش‌ها، قوانین، خاندان‌ها و توده‌های عظیم بشری را به حرکت در آورد، بیشتر و با عظمت‌تر از آن این است که عقل‌ها، اندیشه‌ها، عقیده‌ها و روان‌ها را به نهضت در آورد. هیچ فردی داوطلبانه یا از روی اجبار هدفی عالی‌تر از هدف پیامبر اسلام نداشته است زیرا دین اسلام موجب از بین بردن موهوم‌پرستی گردیده است، همان موهوم‌پرستی که بین خدا و مخلوقش به وجود آمده بود و همچنین باعث نزدیک کردن انسان به خدا و توسعه‌ی عقیده معقول خدایپرستی می‌باشد و در میان آن همه هرج و مرج و بی‌نظمی و اغتشاش بت‌پرستان و معتقدین به خدایان متعدّد، اسلام تنها فکر منطقی می‌باشد. هیچ پیامبری نتوانسته است مانند

پیامبر اسلام انقلابی آن چنان مقدّس و طولانی و پراهمیت در آن مدت خیلی کم به مرحله عمل در آورد زیرا هنوز دو قرن از آغاز کار پیامبر اسلام نگذشته بود که دین او نُضح گرفت و اول بار در سه ناحیه عربستان و سپس در سایه‌ی کلمه توحید سواحل رود سیحون و هند غربی و مصر و حبشه و تمام آفریقای شمالی و بیشتر جزایر مدیترانه و قسمتی از خاک فرانسه و قسمت عمده سرزمین اسپانیا گسترش یافت.»

تعدد همسران پیامبر ﷺ

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه: دکتر احمد نعمتی

سؤال: چرا در حالی که ازدواج با بیش از چهار همسر برای مردان مسلمان حرام است، پیامبر ﷺ اجتماع نُه زن را برای خود جایز شمرده است؟ امیدوارم که با حکمت و منطق این موضوع را روشن فرمایید. شما خود از آنچه مبلغان مسیحی و مستشرقین درباره‌ی این موضوع به القای شبهات و دروغ‌ها پرداخته‌اند اطلاع دارید.

جواب: هنگام ظهور اسلام، برای ازدواج با بیش از یک همسر هیچ قید و شرطی وجود نداشت و مرد می‌توانست هر چه را بخواهد با زنان ازدواج نماید و این شیوه در مورد امتهای گذشته شایع بود تا جایی که در کتب زمانهای قدیم روایت شده که داود ﷺ یکصد همسر و سلیمان ﷺ هفتصد همسر و سیصد کنیز داشت و هیچ شرط و قید و بندی برای محدود ساختن آن در بین نبود. هنگامی که اسلام ظهور کرد، ازدواج با بیش از چهار همسر را باطل کرد، مرد هنگامی که اسلام می‌آورد و بیش از چهار زن در اختیار داشت پیامبر ﷺ به او می‌فرمود: چهار تن از این زنان را انتخاب کن و بقیه را طلاق بده، و در اختیار هر مرد بیش از چهار زن باقی نمی‌ماند.

بنابر این، تعدد زوجات منحصر در چهارتاست نه بیش از آن. همچنین، برای کسی که اقدام به تعدد زوجات نماید، شریعت عدالت را شرط قرار داده است. که اگر نتوانست میان آنان رعایت عدالت را نماید، باید به یک خاصی بودند، و از حرمت و احترام

زن اکتفا کند؛ همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً؛ پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نمی‌کنید به یک زن اکتفا کنید. (احزاب: ۵۲)

این است که برنامه‌ای که اسلام آن را برای ما آورده است.

اما، خداوند متعال پیامبر را به حکمی غیر از حکم تعدد زوجات برای مسلمانان اختصاص داد و آن اینکه برایشان لازم نگردانید که مازاد از چهار زن را طلاق دهد، و نیز نمی‌بایست زنانی را که در اختیار دارد با زنان دیگر تعویض یا جایگزین گرداند، و یا بر آنان اضافه نماید یا یکی را با دیگری عوض کند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا يَحِلُّ لَكَ النَّسَاءَ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ؛» از این پس، گرفتن زنان و نیز اینکه بجای همسران فعلی همسران دیگری اختیار کنی، بر تو حلال نیست؛ هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان. (احزاب: ۵۲)

سرّ و رمز چنین حکمی این بود که همسران پیامبر ﷺ دارای رتبه و جایگاه خاصی بودند، و از حرمت و احترام

شایانی برخوردار بودند که قرآن تمام آنان را به عنوان «امهات المؤمنین: مادران مسلمانان» به شمار آورده است. خداوند متعال می‌فرماید:

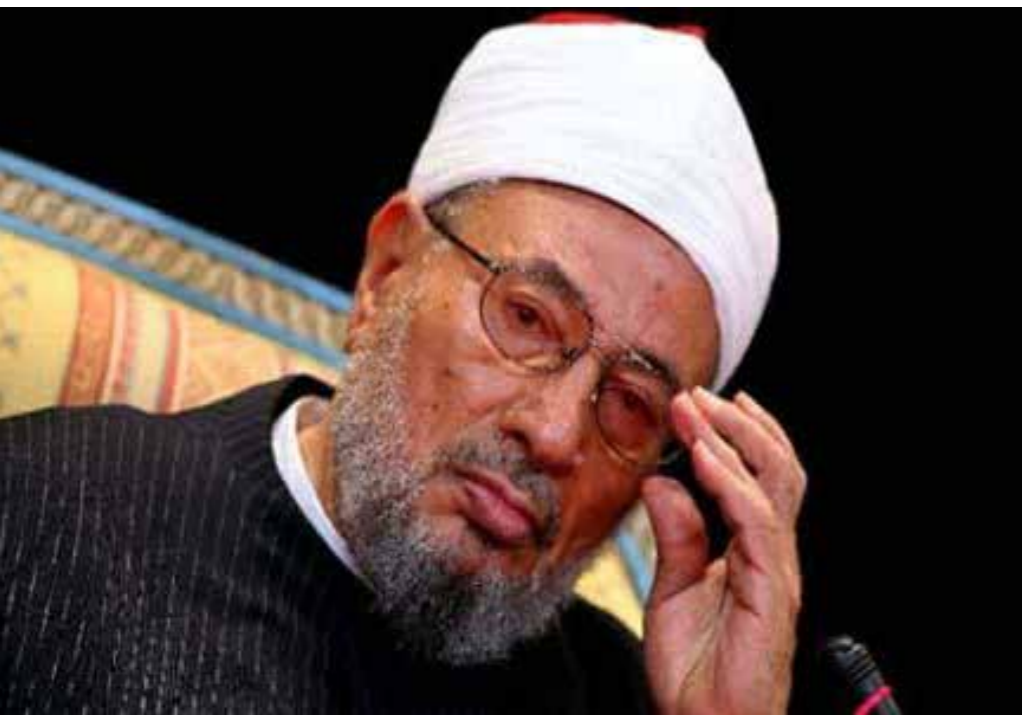
«الَّتِي أُولِيَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتُهُمْ؛» پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است و همسرانش مادران ایشانند. (احزاب: ۶)

از نتایج اعتبار مادر بودن همسران پیامبر ﷺ از جانب روانی این است که خداوند متعال، ازدواج را بعد از رسول خدا بر آنان حرام نمود آنجا که می‌فرمایند:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُكَلِّمُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا؛» و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً نباید زنانش را پس از مرگ او به نکاح خود درآوردید. (احزاب: ۵۳)

و این بدان معنی است که هر گاه پیامبر ﷺ یکی از آن همسران خود را طلاق دهد، آن زن مادام‌العمر از ازدواج با دیگری محروم خواهد شد، همانطور که از انتساب به اهل بیت پیامبر باز محروم می‌گردید و این یک کیفر برای او به حساب می‌آمد به خاطر گناهی که خودش مرتکب آن نشده است.

از این‌رو، اگر ما تصوّر نماییم که آن حضرت می‌توانست از میان نُه



از ایشان با عشق شایان یاد می‌کرد، تا جایی که عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا به خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا حتی بعد از وفاتش، رشک می‌ورزید.

پیامبر ﷺ پس از پنجاه و سه سال از عمر شریفش یعنی بعد از مرگ خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا و بعد از هجرت، شروع به ازدواج با زنان دیگر نمود، با سوده‌ی بنت زمعه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا که زن سالمندی هم بود ازدواج نمود تا خانه‌دار حضرتش گردد.

سپس پیامبر ﷺ خواست که روابط میان خود و دوست و رفیقش ابوبکر را محکم سازد.

«ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»؛ وقتی که در غار بودند او [ابوبکر] نفر دوم بود. (توبه: ۴۰)

از این رو، با دخترش عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ازدواج کرد، و عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا در آن هنگام، کوچک و خردسال بود و مورد شهوت مرد قرار نمی‌گرفت، اما فقط به خاطر ابوبکر صدیق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با ایشان ازدواج نمود.

پیامبر ﷺ وقتی که دید، ابوبکر و عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به عنوان دو وزیر درآمده‌اند، لازم می‌دید که آن دو در نظرش همانند یک تن باشند؛ بنابراین، با حفصه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دختر عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نیز ازدواج نمود، همانطور که از قبل فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دخترش را با ازدواج علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و رقیه و کلثوم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دو دختر دیگرش را یکی پس از دیگری به ازدواج عثمان بن عفان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ درآورده بود.

حفصه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دختر عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بیوه بود و از جمال و زیبایی بهره‌ای نداشت.

همچنین پیامبر ﷺ با اُم‌سلمه ازدواج کرد. ام‌سلمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زنی بیوه بود و شوهرش ابوسلمه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مرده بود و چنان می‌پنداشت که از ابوسلمه مردی بهتر و فاضلتر نیست همراه شوهرش هجرت کرد و هر دوی آنان در راه اسلام مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و به رنج و سختی زیادی گرفتار شدند، شوهرش از رسول اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ شنیده بود که به ام‌سلمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا یاد دهد، هنگامی که به مصیبت فوت شوهرش گرفتار آید بگوید:

«أَنَا لله و أَنَا إِلَيْه رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

«اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَ أَخْلَفْنِي خَيْرًا مِنْهَا»؛ پروردگارا در مقابل مصیبت مرا اجر و پاداش ده و در عوض جانشین بهتری به من عطا فرما.

هنگامی که بعد از وفات شوهرش آن دعا را بر زبان آورد، از خود می‌پرسید که در میان مردم چه کسی ممکن است از ابوسلمه بهتر باشد؟ ولی خداوند متعال دعای ایشان را اجابت نمود و به ایشان شوهری بهتر از شوهر خودش داد و آن محمد پیامبر خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود. پیامبر خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ایشان را خواستگاری نمود تا مصیبتش را جبران کند و دل شکسته‌اش را آرام بخشد پس از آن همه سختی‌هایی که متحمل شد. به خاطر اسلام هجرت کرد و از خانه و کاشانه‌ی خود دور شد و به خاطر اعتلای اسلام با خویشاوندان بنای دشمنی گذاشت.

پیامبر ﷺ با جویریه‌ی بنت حارث رَضِيَ اللهُ عَنْهَا نیز ازدواج کرد تا قومش به اسلام روی آورند و موجب تشویق آنان به سوی دین خدا گردد. وقتی اصحاب پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در غزوه‌ی بنی‌المصطلق اسیرانی را گرفتند و چون آن اسیران منتسب به قبیله‌ی جویریه بودند که پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با ایشان ازدواج کرده بود، اصحاب به خاطر ارج نهادن بدان مصاهرت تمام اسیران زن و مرد آن قوم را آزاد نمودند به دلیل اینکه آنان از خویشاوندان همسر پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بودند، و چنین کسانی نمی‌بایست به بردگی در می‌آمدند. بنابراین، ازدواج رسول خدا با هر یک از همسران به اقتضای فلسفه و حکمتی بوده است.

یکی دیگر از همسران پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ام‌حبیبه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دختر ابوسفیان بود که با همسر قبلی‌اش به حبشه مهاجرت کرد و چون خداوند شقاوت و بدبختی را نصیب شوهرش کرده بود، لذا در همانجا مُرتد شد و از دین اسلام برگشت. ام‌حبیبه چون پدرش مخالف مسلمانان و از سردمداران مشرکان بود، از پدر خود جدا شد و به خاطر محافظت از دین خود، هجرت با شوهرش را بر اقامت ترجیح داد، و وقتی شوهرش به مصیبت ارتداد

گرفتار آمد، در غربت تنها و بی‌یاور ماند. در این هنگام رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به فکر افتاد که با ایشان چکار کند آیا بدون سرپرست و یاور، تنها بماند که با شخصیت ایشان منافات داشت. در این هنگام بود که پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به خاطر جبران دل شکسته‌ی ایشان و التیام آن جراحت عاطفی که بر او وارد آمده بود، کسی را نزد نجاشی حاکم حبشه فرستاد تا به وکالت از او، ام‌حبیبه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا را برایش خواستگاری کند و از جانب او مهریه‌اش را پرداخت کند.

در اینجا مشاهده می‌شود که رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با ام‌حبیبه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا که میان او و ایشان دریاها و صحراهایی فاصله دارد، به خاطر جبران و التیام غربت و رفع کدورت خاطر یک مسلمان ازدواج می‌نماید. و نیز، ازدواج رسول خدا با ام‌حبیبه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دارای فلسفه‌ی دیگری است و آن اینکه ازدواج پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با دختر ابوسفیان امید می‌رفت که با این وصلت خویشاوندی جدید اثری در قلب ابوسفیان نهد و از دشمنی و کینه‌توزی با رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دست بردارد و یا از شدت عداوتش بکاهد.

اگر درباره‌ی همسران پیامبر خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ تحقیق و پژوهش نمایم، می‌یابیم که ازدواج با هر یک از آنان دارای فلسفه و هدفی بوده است، بنابر این هیچکدام از ازدواج‌های پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به خاطر آرزوهای شهوانی و یا لذایذ دنیایی نبوده است بلکه بخاطر حکمت‌ها و مصالحی بوده تا به وسیله‌ی آن مردم را به دین خدا پیوند دهد، که مخصوصاً در ممالک عربی ارتباط خویشاوندی از طریق ازدواج از تأثیر و اهمیت شایانی برخوردار بود.

پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خواست تا به وسیله‌ی این ازدواج‌ها، دل‌های آنان را جلب و جمع نماید و آنان را به دین اسلام تشویق و به دین الهی پیوند دهد و بدان وسیله بسیاری از مشکلات اجتماعی و انسانی را حل نماید.

یکی دیگر از فلسفه‌های تعدد زوجات رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این بود که آن همسران را به عنوان «امهات المؤمنین» بعد از خود در مسائل مربوط به خانواده و زنان، معلمان اُمت باشند و زندگی خانوادگی آن حضرت و

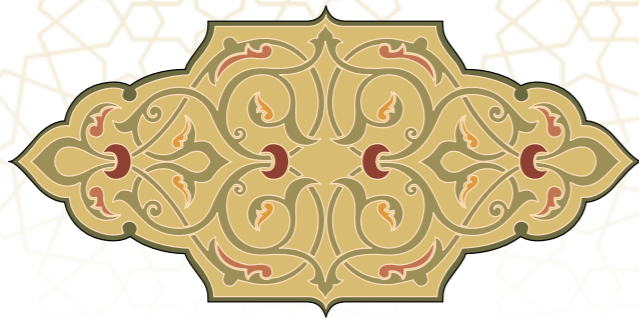
حتی خصوصی‌ترین اخلاق و رفتار آن حضرت را برای مردم روایت کنند؛ زیرا، پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ کسی نبود که در زندگی‌اش اسرار و رازهایی داشته باشد و بخواهد آنها را از اُمت پوشیده بدارد.

در تاریخ بشر کسی نبوده است که رازها و اسراری نداشته باشد که آنها را از مردم پنهان نماید، ولی پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌فرماید: «حَدِّثُوا عَنِّي...»؛ به خاطر تعلیم امت و راهنمایی آنان از اخلاق و رفتار من برای مردم بگویید.

در تعدد زوجات پیامبر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فلسفه‌های دیگری وجود دارد که شرح و تفصیل آنها در اینجا نمی‌گنجد که از جمله مهمترین و بارزترین آنها این بود که پیامبر اکرم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در تمام آنچه مربوط به زندگی بود، خواه در امور دینی و یا در امور دنیایی، الگو و پیشوای خوبی برای مسلمانان بود، و از جمله موارد الگویی و قابل پیروی ایشان، رفتار ایشان با همسر و اهل و عیال خود بوده است.

انسان مسلمان، الگوی صالح و خوب خود را در رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌بیند. وقتی که می‌بیند ایشان با زن بیوه، دختر خردسال، بزرگسال، زیبا، زشت، عرب، غیرعرب و همچنین با دختر دوست و دشمنش ازدواج می‌کند، انسان تمامی این مناسبات و روابط همسررداری را در حیات پیامبر خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به کامل‌ترین و بهترین و زیباترین شکل می‌یابد. بنابر این رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در حُسن معاشرت و رفتار نیک، چه با یک همسر و چه با چند همسر، هرگونه همسری که می‌بود الگوی خوبی برای هر شوهری می‌باشد، و هیچ شوهری از راهنمایی‌ها و ارشادات نیک در حیات آن حضرت در ارتباط با حُسن معاشرت با همسر، کم نمی‌آورد.

شاید این فلسفه‌ای که بیان شد، یکی از مهمترین فلسفه‌های تعدد ازدواج رسول خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ باشد.



نخستین مدرسه‌ی تربیتی اسلام (خانه‌ی ارقم بن ابی ارقم)

فاروق فتحی - هشتجین

اولین مکانی که بطور منظم آموزش و تربیت اسلامی در آنجا به معلمی رسول خدا ﷺ انجام پذیرفت جایی نبود جز منزل مبارک ارقم بن ابی ارقم. معلم این مدرسه محمد مصطفی ﷺ است که با برنامه‌ی قرآن چنان تغییری را در مدت زمانی اندک ایجاد کرد و اعراب بادیه‌نشین و دور از صحنه را به عرصه‌ی مدیریت جهان کشاند و دولت بزرگ اسلام را تأسیس نمود و مکارم اخلاق را به بالاترین حد خود رساند. خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْل لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ همانا خداوند بر مؤمنان منت گذاشت که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنها تلاوت کند و ایشان را پاک کرده و رشد دهد و به آنان کتاب و سنت بیاموزد، هر چند که پیش از آن، آنها در گمراهی آشکار بودند. (آل عمران: ۱۱۶)

در خانه‌ی ارقم، خداوند به پیامبرش توفیق داد تا تربیت نخستین گروه از شاگردانش را برعهده بگیرد. کسانی که خدا، آنها را از تاریکی‌های جاهلیت به نور ایمان هدایت نمود و از بزرگ‌مردان و قهرمانان جهان و سازندگان تاریخ انسانی قرار داد که به تبلیغ بزرگ‌ترین دعوتی که بشر آن را شناخته است، به پاخاستند. شاگردان مدرسه ارقم از بزرگ‌مردان جهان به شمار می‌روند؛ آنها کسانی هستند که دعوتشان براساس دولت و تمدن و جهاد شکل گرفت. هیچ‌گاه تاریخ، بعد از پیامبران و انبیاء افرادی



آن رسول خدا ﷺ و شاگردان آن یاران و اصحاب آن حضرت بودند.

مانند ابوبکر صدیق و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و... را به چشم خود ندیده است. پیامبر اکرم ﷺ این مربی بزرگ توانست در مرحله‌ی پنهانی دعوت و در خانه‌ی ارقم، مردان استثنایی و بی‌مانندی را تربیت کند که پرچم توحید و جهاد و دعوت را به دوش گرفتند. عملکرد رسول الله ﷺ در سه سال اول دعوت، در انتخاب افراد مستعد و تربیت و آماده ساختن آنان برای رهبری و به دوش گرفتن رسالت، بسیار عاقلانه و هوشمندانه بود؛ چرا که بر عهده گرفتن رسالت‌های بزرگ و اهداف والای انسانی تنها از عهده‌ی مردان بزرگ روزگار و دعوت‌گزاران قهرمان و نستوه ساخته است. بر این اساس خانه‌ی ارقم از بزرگ‌ترین مدارس و دانشگاه‌های دنیا بود مربی

داشتن پیامبر ﷺ مرتبط بود. پس وجود رسول الله ﷺ، نقطه‌ی تمرکز همه‌ی احساسات و محور حرکت تمام عواطف و رفتارها بود. این محبت که مسلمانان صدر اسلام را به حرکت در آورد، کلید تربیت اسلامی و محور تمرکز و انگیزه‌ی خیزش آنان بود.

ارقم بن ابی ارقم کیست؟ ارقم بن ابی ارقم ﷺ که کنیه‌اش ابا عبدالله است، از زمره‌ی نخستین مسلمانان بود. او از قبیله بنی‌مخزوم بود و خانه‌اش در صفا قرار داشت. می‌گویند بعد از ۷ یا ۱۰ نفر مسلمان شد و در سن ۱۶ سالگی به اسلام گروید. همکلاسان این صحابی بزرگ که عقل‌های روشن و دل‌های پاکی داشتند و خدا آنها را برای پذیرش اسلام هدایت کرده بود عبارت بودند از: خدیجه، ابوبکر، علی، عثمان، زبیر، عبدالرحمن، طلحه، ابوعبیده، ابوسلمه، عثمان بن مظعون، سعید بن زبید، عبدالله بن جحش، جعفر، سعد بن ابی وقاص، فاطمه بنت‌الخطاب، خالد بن سعید، ابوحنیفه بن عتبّه و تعدادی دیگر از یاران صالح پیامبر ﷺ.

از آغاز حرکت این مدرسه از همه‌ی اقشار جامعه نماینده و اعضای مخلصی عضو بودند. ابوبکر نماینده‌ی مردان آزاده و سرمایه‌داران، خدیجه نماینده‌ی زنان جامعه‌ی آن روز، علی نماینده‌ی نوجوانان و آینده‌سازان جامعه، زید بن حارثه نماینده‌ی قشر ضعیف جامعه، ارقم نماینده جوانان و... شمرده می‌شوند. این ترکیب دو پیام مهم دارد: ۱. هر حرکت و تشکلی برای رسیدن به قله‌های پیروزی نیاز به مشارکت همه‌ی اقشار جامعه دارد. ۲. توجه و دوران‌دیش بودن رهبری و استفاده از تخصص‌های موجود.

کسی از اسلام آوردن ارقم اطلاعی نداشت، از این رو آنان فکر نمی‌کردند که پیامبر و یارانش در خانه‌ی ارقم با هم دیدار داشته باشند. ارقم بن ابی‌ارقم ﷺ از قبیله‌ی بنی‌مخزوم بود که پرچم مبارزه و جنگ علیه بنی‌هاشم را به دوش می‌کشید و اگر هم اسلام آوردن ارقم آشکار می‌بود به ذهن کسی خطور نمی‌کرد که در خانه‌ی او، پیامبر اکرم ﷺ و یارانش با یکدیگر دیدار داشته باشند؛ زیرا این به معنی ملاقات در قلب

صف دشمن بود. ارقم بن ابی‌ارقم در سن شانزده سالگی به اسلام گروید و اگر قریش به فکر یافتن مرکز تجمع اسلامی می‌افتادند بعید بود که در خانه‌های جوانان کم سن و سال اصحاب محمد ﷺ به جستجو بپردازند. آنها چنین می‌پنداشتند که محل تجمع باید یکی از خانه‌های بنی‌هاشم یا خانه‌ی ابوبکر ﷺ یا کسی دیگر باشد. بنابراین، انتخاب این خانه به عنوان محل تجمع از نظر امنیتی کار فوق العاده سنجیده‌ای بود و هرگز قریش به این مکان یورش نبردند و محل دیدار پیامبر ﷺ با یارانش را کشف نکردند.

محور اصلی تعالیم خانه ارقم قرآن کریم بود. قرآن کریم، تنها برنامه و اندیشه‌ی محوری بود که فرد مسلمان براساس تعالیم آن تربیت و پرورش می‌یافت. جبرئیل آیات قرآنی را بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌کرد و اصحاب آن را از پیامبر اکرم ﷺ می‌شنیدند و در رگ‌هایشان مانند خون جریان پیدا می‌کرد و در قلب و روح آنان رسوخ می‌یافت و از آنجا که تعالیم پروردگار معیار اصلی در زندگی آنان بود، از آن متأثر می‌گشتند و در نتیجه هر یک از آنها به انسانی جدید، با ارزشها، احساسات، اهداف، سلوک و آرمان‌های نوینی تبدیل می‌شد.

پیامبر اکرم ﷺ به شدت می‌کوشید

منابع:

۱. الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم)، جلد اول، مؤلف: علی محمد صلابی، مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین
۲. دولة الرسول من التكوين الى التمكين، کامل سلامه.
۳. منهج التربية الاسلاميه، محمد قطب.
۴. الاخوات المسلمات و بناء الاسرة المسلمه، محمود الجواهري.
۵. المنهج الحركي للسيرة النبوية، منير محمد الغضبان، جلد ۱.
۶. ابن هشام، جلد ۱.
۷. التربية القيادية في السيرة النبوية، منير محمد الغضبان، جلد ۱.
۸. فقه التمكين في القرآن، علی صلابی.
۹. الدعوة الاسلاميه، د. عبد الغفار محمد عبدالعزيز.
۱۰. سایت: <http://jahaneislam.com>

پیامبر ﷺ، معلم رحمت، یا الگوی خشونت؟!



مصطفی دانایی‌فر - گنبد کاووس

یکی از موضوعات مهمی که در عصر حاضر باید مورد توجه و پژوهش قرار گیرد، جایگاه خشونت و مدارا در اسلام است. ضرورت این بحث ناشی از آن است که دشمنان دین، اسلام را دین خشونت و مسلمانان را خشونت‌گرا معرفی می‌کنند.

تاریخ بشریت هیچ‌گاه از خشونت خالی نبوده است و پدیده‌ی خشونت مفهومی آشنا و رنج‌آور برای آدمیان می‌باشد. اما زمانی که این خشونت از ناحیه‌ی دینداران و با توجیه اجرای فرامین الهی و برای سعادت بشر باشد، درد و رنج آن جانکاه‌تر است. همواره مذهب و انگیزه‌های دینی نقش مؤثری در خشونت و درگیری‌های خونین داشته و خرابی‌ها و غارت‌ها و کشتارهای فراوانی در همه‌ی جوامع بر جای نهاده است. چه جنگ‌های مقدسی به خاطر دین، عشق و تقوی به‌راه افتاد و چه انسان‌هایی که در آتش سوختند، با این نیت خیر که روحشان از آتش دوزخ رهایی یابد و بهشت را بر گستره‌ی این زمین ایجاد کنند. جنگ‌های به اصطلاح مذهبی صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان و جدال‌های خونین فرقه‌ای در مسیحیت یا اسلام نمونه‌هایی از این خشونت‌های منسوب به مذهب است. هرچند غالباً این عوامل پیدا و پنهان سیاسی و اقتصادی بوده است که از انگیزه‌های دینی مردم در این نوع

مناقشات سود می‌جسته است.

در حال حاضر نیز عملکرد بعضی از افراد و گروه‌های به ظاهر اسلامی با انجام اعمالی چون ترور، بمب‌گذاری و عملیات انتحاری و... زمینه‌ساز متهم‌شدن اسلام به تروریسم و دین خشونت شده است. درست است که یکی از دلایل اصلی متهم‌شدن اسلام به خشونت‌گرا بودن، تبلیغات و تحریکات دشمنان علیه اسلام و مسلمانان است که شدیداً فضای جامعه جهانی را آلوده کرده است اما این یک روی سکه است، روی دیگر سکه مربوط به عملکردها و قرائت‌های خشن عده‌ای از دین است که آن را عین دین دانسته و رفتار خود را در راستای رضای خداوند و رسول گرامی او ﷺ می‌دانند.

اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم، می‌بینیم کسانی که اسلام را متهم به خشونت می‌کنند خودشان رکورددار خشونت در کل تاریخ بشریت امروز هستند. عظیم‌ترین جنگ‌های قرن بیستم؛ جنگ جهانی اول و دوم از ناحیه‌ی آن‌ها بوده است. ولی نکته‌ی اساسی این است که افراد یا گروه‌هایی از مسلمانان که دست به چنین عمل زشت و قبیح می‌زنند، خود را مسلمان و پیرو آیین اسلام و پیامبر گرامی ﷺ را اسوه و الگوی خود می‌دانند. اینها معتقدند که حافظان شریعت هستند و به وظیفه‌ی شرعی و دینی خود عمل کرده و در جستجوی رضای الهی و نیل به بهشت او هستند. آیا خداوند پیامبر عظیم‌الشان ﷺ را «رحمة للعالمین» معرفی نکرده است؟ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و تو را جز مایه‌ی رحمت جهانیان نفرستادیم. (انبیا: ۱۰۷) آیا خداوند بزرگ اخلاق آن حضرت ﷺ را با تعبیر عظیم یاد نکرده

است؟ «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی. (قلم: ۴) آیا خداوند منان او را به عنوان اسوه‌ی عصرها و نسل‌ها معرفی ننموده است؟ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (احزاب: ۲۱) پس کدامین مبانی معرفتی زمینه‌ساز اعمال خشونت این‌گونه افراد می‌شود؟ مگر اینکه عده‌ای خود را مجسمه و معیار حق و عدل بدانند و بر این باور باشند که در عرصه‌ی دین و سیاست و انسان‌شناسی، مجموعه‌ای از حقایق ابدی وجود دارد که تنها آن‌ها از آن آگاهند و همه‌ی انسان‌ها باید زندگی دینی و اجتماعی خود را اگرچه با اجبار و الزام با آن‌ها تطبیق دهند. آیا واقعا پیامبر اسلام ﷺ در طول ۲۳ سال رسالت خود اینچنین عمل کرد؟

در صورتی‌که ما رحمت پیامبر عزیز ﷺ را در کل سیره‌ی زندگی او به‌طور شفاف مشاهده می‌کنیم؛ چراکه رحمت و رأفت پیامبر اعظم تجلی رحمت و رأفت بیکران الهی است. هر آنچه که از رحمت نبوی نصیب افراد می‌شود، پرتوی از رحمت الهی است. پیامبر اسلام ﷺ هرگز برای ایمان آوردن فردی به خشونت متوسل نشد: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶) چراکه به گفته‌ی جان‌لاک فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷ با زور می‌توان فردی را به انجام نوعی از عبادت‌ها و داشت اما نمی‌توان ایمان و اعتقاد قلبی به او بخشید. خداوند متعال خطاب به رسول گرامی‌اش ﷺ می‌فرماید: «فِيَمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»؛ پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو[و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو

پراکنده می‌شدند. (آل‌عمران: ۱۵۹)

مدارا و عدم خشونت در سنت اسلامی و نصوص دینی نه یک حسنه‌ی اخلاقی، بلکه ضرورت خداشناسانه به‌شمار می‌رود و فریضه و تکلیفی است برای مؤمنان؛ چراکه دین مبین اسلام بسیاری از فضیلت‌ها را از قبیل انسان‌دوستی، فروبردن خشم، دوری از کینه‌توزی، بردباری و خویش‌داری، دوری از خشونت و سخت‌گیری، مقابله به نیکی با آنکه بدی کرده، آسان‌گیری بر مردم و جذب دیگران را در درون خود جای داده است.

از رفتارهای اجتماعی رسول اکرم ﷺ می‌توان به برقراری ارتباط کریمانه با مردم اشاره نمود. خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبرش فرمان می‌دهد: «وَاجْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش. (شعرا: ۲۱۵)

بنابراین به نظر می‌آید که عوامل رویکرد به مقوله خشونت قبل از اینکه مربوط به دین باشد باید ریشه‌ی آن را در مسایل نفسانی و روحی روانی افراد جستجو کرد؛ چرا که خشونت در تمام زوایای فردی، اجتماعی و سیاسی آن همانند هر پدیده‌ی دیگر این جهان برابند زمینه‌ها و علل گوناگون است. از جمله عللی که در بروز خشونت مؤثر شناخته شده است، می‌توان به مواردی چون: ضعف تربیتی، بسترهای فرهنگی، فقر و اختلافات طبقاتی، بی‌عدالتی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، کاستی‌های معنوی، عقده‌های حقارت، خودمحوری، تفاوت نگرش‌ها و استبداد سیاسی اشاره نمود. بنابراین وقتی قرائتی خشن از اسلام توسط عده‌ای ارائه می‌شود باید به زمینه‌های فرهنگی

آن افراد نیز توجه نمود.

نگرش عقلانی مبتنی بر این معرفت است که ما دانا به همه‌ی امور نیستیم و بخش بیشتر دانستنی‌های خود را مدیون دیگرانیم و این نوع نگرش عقلی مستلزم پذیرفتن قدری فروتنی عقلی است. و برای زدودن خشونت در عرصه اجتماعی باید به نگرش عقلی پایبند باشیم تنها هنگامی که از نگرش اقتدارطلبانه در میدان عقاید دست برداریم، تنها زمانی که به ضرورت گفت و شنود و داد و ستد فکری گردن نهیم. تنها هنگامی که آماده باشیم از دیگران بیاموزیم، آن‌گاه امیدوار توانیم بود که بر کاربرد خشونت مُلهم از زهد و تقوی و انجام وظیفه پیروز شویم. البته می‌دانم که انسان موجودی کاملاً عقلانی نیست، نه تنها از قدرت عواطف در زندگی انسان آگاهم بلکه به ارزش آن نیز واقفم. تنها می‌خواهم بگویم که نگرش عقلانی را هرگز نباید به فراموشی سپرد؛ چرا که تأکید خداوند حکیم در قرآن کریم مبنی بر اهمیت فراوان عقل و تفکر گویای این امر است. خطاب‌هایی همانند «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَفْكَرُونَ» و...

پس ما نباید عملکرد قبیح و غیر انسانی خود را به پای دین بنویسیم و با این رفتار خود نفرت از دین را در انسان‌ها ایجاد کنیم و چهره‌ی لطیف و رحمانی دین و پیامبر گرامی اسلام ﷺ را خدشه‌دار کنیم، بلکه بکوشیم به جای آن چهره‌ی واقعی دین و رسول گرامی‌اش ﷺ را که «رحمة للعالمین» است به‌عنوان اسوه به جهانیان معرفی کنیم.

سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جینی کار خون‌آشامی است

پیامبر ﷺ، بزرگ منادیِ رأفت

احمد نارویی

اگر ما منصفانه حیات طیبه و تعالیم زیبای پیامبرگرامی اسلام، سرور کائنات حضرت محمد مصطفی ﷺ را مورد بررسی قرار دهیم نیک در می‌یابیم که زندگی آن حضرت ﷺ سراسر توأم با رأفت و مهربانی بود به گونه‌ای که در پرتو این رأفت موفق شدند قلوب مردم را فتح نمایند و آیین برحق خویش را ترویج نمایند.

فرانسوا ولتر (۱۶۹-۱۷۷۸) می‌گوید: «دین اسلام وجود خود را به فتوحات و جوان‌مردی‌های بنیانگذارش مدیون است. در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتشین آئین خود را به دیگران تحمیل کردند.» (۱)

پروفسور بارتمی سنت هیلر می‌گوید: «محمد ﷺ از همه‌ی مردم زمان خود باهوش، امیر، صادق‌تر و بیشتر از همه دیندارتر و از همه مهربان‌تر بود.» (۲)

نمونه‌های فراوانی از مهرورزی و گذشت در سیره پاک محمد رسول الله ﷺ یافت می‌گردد. روزی مردی اعرابی آمد و در مسجد ادرار نمود صحابه در صدد بازداشتن وی برآمدند اما نبی رحمت ﷺ به آنها گفت: «او را رها کنید و سطلی از آب برجای ادارش بریزید زیرا شما آسان‌گیر برانگیخته شده‌اید و سختگیر برانگیخته نشده‌اید.» (۳)

پیامبر اسلام چنان بر محبت و دوستی تأکید می‌فرمودند که فرمایش نمودند: «به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا یکدیگر را دوست نداشته باشید.» (۴)

اخلاق زیبا چنان مدنظر محمدرسول‌الله ﷺ بود که می‌فرمود: «بُعِثْتُ لِاتِّمَمِّ حُسْنِ الْاِخْلَاقِ» (۵)

من در راستای کامل نمودن اخلاق خوب برانگیخته شده‌ام و در تشویق مسلمانان برای در پیش گرفتن اخلاق خوب و زیبا ارشاد می‌فرمود: «محبوب‌ترین شما نزد من و نزدیک‌ترین شما به من در روز رستاخیز خوش اخلاق‌ترین شما

خواهد بود.» (رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب) و در حدیثی دیگر رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «اهل ایمان فرمان‌برداری خداوند را زیاد می‌کنند و خوش اخلاق و ملایم هستند.» (۶)

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: «من تا ده سال در خدمت رسول الله ﷺ بودم اما ایشان در طول این مدت حتی یک آف هم به من نگفتند و اصلاً نگفتند چرا فلان کار را کردی یا نکردی.» (۷)

رسول گرامی اسلام ﷺ به حقوق زنان و کودکان توجهی ویژه داشتند. پس از اتمام جنگی به جسد زنی که کشته‌شده بود برخورد برآشفت و فرمود: «ألم آنهاکم عین قتل النساء؟ ما کانت هذه لتقاتل؛ آیا شما را از کشتن زنان منع نکردم؟ این زن که نمی‌جنگید.» (۸)

گوستاو لوبون (خاورشناس فرانسوی) می‌نویسد: محمد ﷺ بردبار، پرتحمل، باهمت، نرم‌خو و امین بود. (۹)

گذشت به زیباترین شکل در زندگانی حضرت رسول اکرم ﷺ تجلی یافته بود. پس از فتح مکه، سرسخت‌ترین دشمنان خود را که ایشان را از شهر و دیار خود رانده بودند و سال‌ها با ایشان جنگیده بود؛ همچون وحشی قاتل عمویش حمزه -رضی الله تعالی عنه- مورد عفو و بخشش قرار دادند. حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ هیچ چیزی را با دست خودش هیچ وقت نزد نه زن و نه خادمی را... و از احدی انتقام آزاری را که به آن حضرت ﷺ رسانیده بود نمی‌گرفت. (۱۰)

نبی مکرم ﷺ بدزبانی را حتی نسبت به دشمنانش نمی‌پسندید. حضرت ابوهریره (رض) روایت می‌کند که یکبار یاران پیامبر ﷺ به ایشان عرض کردند: «یا رسول الله ﷺ مشرکان را نفرین (دعای بد) بکنید.» پیامبر ﷺ



فرمود: «مرا لعان و نفرین کننده نفرستاده‌اند من صرفاً برای رحمت فرستاده شده‌ام.» (۱۱)

آری پیامبر اسلام ﷺ چنان شخصیت بزرگ و ال‌مقامی بودند که جورج برنارد شاو درام‌نویس انگلیسی می‌نویسد: «من معتقدم که اگر شخصی مانند پیغمبر اسلام ﷺ فرمانروایی مطلق جهان عصر جدید را احراز کند طوری در حل مسایل و مشکلات جهان توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت را که بشر بشدت احتیاج دارد برای او تأمین خواهد کرد.» (۱۲)

سرور کائنات ﷺ آن شمع فروزان هدایت با توسل به مهرورزی و رأفت، ده‌ها هزار صحابی را بسان پروانه‌ی عاشق، پاک‌باخته‌ی خویش گرداندند به طوری که قرآن کریم می‌فرماید: «در پرتو رحمتی از جانب خداوند نسبت به آنان نرم‌خو شدی و اگر درشت‌خویی سنگدل می‌بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند.» (آل عمران: ۱۵۹)

ارجاعات:

۱. نشریه دانشمند، شماره مسلسل ۷۸۱، ص ۲۱
۲. مصطفی ستارگان هدایت، مصطفی سباعی، ترجمه تبریزی، چاپ دوم، ص ۶۸
۳. نگا: صحیح بخاری - باب صب الماء علی البول فی المسجد - رقم ۵۲۲
۴. صحیح مسلم - باب ان لا یدخل الجنه الا المومنون... رقم ۴۹۱
۵. موطاء امام مالک - ص ۵۰۷
۶. مشکاة المصابیح، رقم: ۶۸۰۵
۷. بخاری - مسلم - حیات المسلمین ص ۵۶
۸. ستارگان هدایت، ص ۴۶
۹. همان، ص ۴۸
۱۰. مسلم - حیات المسلمین ص ۸۶
۱۱. همان، ص ۰۷
۱۲. نشریه دانشمند، شماره مسلسل ۷۸۱، ص ۵



سیف الله رحیمی - خراسان رضوی

اگر با چشم بصیرت به عالم هستی نگاه کنیم، خواهیم دید که همه‌ی اشیاء دارای مسؤولیت و مشغول ایفای وظایف خاصی هستند. بدیهی است، انسان که غایت عالم آفرینش است، مسؤولیت سنگین‌تری بر دوش می‌کشد.

انسان علاوه بر مسؤولیت‌های فردی، عبودی و... یک وظیفه‌ی خطیر دیگری که عهددار است، مربوط می‌شود به خانواده که به آن تدبیر منزل می‌گویند.

این مسؤولیت از بقیه‌ی مسؤولیت‌هایی که برای انسان تعریف شده است، سنگین‌تر است. باید کاملاً به ابعاد گوناگون آن آگاهی داشته و در انجام آن بر پایه‌ی احکام الهی و سنت نبوی کوشش و تلاش کرد.

خانواده، نخستین پایگاه عروج و کمال انسان است و اگر این نهاد کوچک در مسیر صحیح تربیت اسلامی قرار بگیرد، سهم بزرگی در پیشرفت جامعه‌ی اسلامی خواهد داشت و به دستور قرآن بهترین الگو در تمام زمینه‌ها پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.

در سنت و سیره رسول اکرم ﷺ برای هر یک از زوجین نسبت به یکدیگر و همچنین فرزندان حقوقی تعیین شده است. که تک‌تک افراد خانواده ملزم به رعایت این حقوق می‌باشند.

در فرامین اسلامی مرد می‌بایست با رعایت حد اعتدال، عقل اجتماعی، عاطفه و علم، کانون خانواده را گرم نگه دارد و با اجرای روش تعادل اخلاق، بر دل‌ها حکومت کند و انجام این وظیفه مهم معنوی است که پیوند افراد خانواده را محکم و استوار می‌گرداند.

یکی از نکاتی که در سیره نبوی بدان تأکید شده است. استفاده از راهکارهایی است که باعث رشد مهر، محبت و عشق میان افراد خانواده گردد.

به‌طور مثال وقتی مرد می‌خواهد

رهنمودهای نبوی در خصوص خانواده و روابط زوجین

اکرم ﷺ روایت شده است، تندخویی، بد اخلاقی و خشم، ایمان را فاسد می‌کند آن‌گونه که سرکه غسل را فاسد می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی فرمودند: «خیرکم خیرکم لأهله و أنسا خیرکم لأهلی»؛ بهترین شما آن‌هایی هستند که برای زنان خود بهترینند و من بهترین شما هستم درباره‌ی همسران خودم.

لذا هر چه خوش‌رفتاری و محبت به همسر و فرزند بیشتر باشد، ایمان قوی‌تر است.

در سیره‌ی پیامبر اکرم ﷺ به حُسن‌نیت زن و مرد نسبت به یکدیگر تأکید فراوان شده است. پیامبر می‌فرماید: «أحسُّوا ظُنُوبَکُمْ یاخَوانِکُمْ تَعْتَمُوا بها صَفَاءَ القلب و نَقَاءَ الطَّبَع»؛ گمانتان را درباره‌ی برادران دینی خود نیکو بدارید، تا دل‌های شما صفا و پاکی پیدا کند.

حُسن‌نیت و نظر داشتن به خوبی افراد نتیجه‌ی صفای دل انسان است. انسانی که صفات رذیله را از خود زدوده باشد و با نفس خود جهاد کرده باشد، می‌تواند چنین باشد. آبادانی دنیا، رفع نزاع و اختلافات، ایجاد نشاط و شادابی، رهایی از بیماری‌هایی از قبیل حسد، کینه و محبوب دیگران شدن، از نتایج دنیوی حُسن‌نیت می‌باشد و مهم‌تر از این‌ها، نتایج اخروی که قرآن به آن وعده داده است: «عفو کنید و صرف نظر نمایید آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد و خداوند غفور رحیم است» (نور: ۲۲)

در دین مبین اسلام و سیره‌ی ارزشمند رسول اکرم ﷺ تشکیل خانواده و پرداختن به تربیت آنان به‌عنوان یک وظیفه‌ی مهم نام برده شده است و بدین‌خاطر است که بعد از مرحله‌ی خودسازی، خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که «و أنذر عَشیرَتک الأقرَبین»؛ ای پیامبر خویشاوندان خود را از خدا بترسان. (شعراء: ۲۱۴) یعنی ساختن جامعه را از خویشاوندان خود شروع کن، پس اول خانواده را بساز و سپس به ساختن جامعه بپرداز.

زن و یا فرزندش را پند و اندرز دهد، بهترین شیوه این است که این کار با چاشنی مهربانی و عطوفت و ملایمت پیامیزد. قرآن در سوره‌ی لقمان -درحالی‌که لقمان فرزندش را نصیحت می‌کند- می‌فرماید: «لقمان در مقام موعظه فرزندش گفت: ای پسر ک من به خدا شرک نیار که همانا شرک گناه بزرگی است.» (لقمان: ۱۳)

در این آیه لقمان با تلطیف و عطوفت در مقام موعظه به فرزندش برمی‌آید و گفته خویش را بر پایه‌ی استدلال استوار می‌کند؛ زیرا تنیدی و پرخاش کردن نه‌تنها امکان تأثیر را از بین می‌برد، بلکه سبب گستاخی طرف مقابل می‌شود.

در احادیث و روایات پیامبر اکرم ﷺ از مقوله‌ی «گذشت و عفو» هم به‌عنوان امری مهم در استحکام بنیان خانواده یاد شده است. شیرینی، لذت و معنویت خانواده، رهین تفاهم است. خوش‌خُلقی و اخلاق نیکو داشتن، یکی دیگر از مواردی است که به‌عنوان وظیفه برای افراد خانواده در آموزه‌های دینی بیان گردیده است. خانواده اولین مدرسه‌ی تعلیم و تربیت است و اگر قرار باشد بر فضای این خانه تندخویی و زشت‌گویی سایه بگستراند، طبیعتاً نتیجه‌ی معکوس در پی خواهد داشت.

در سیره‌ی پیامبر ﷺ آمده است که روزی یکی از اصحاب پیامبر ﷺ از دنیا رفت، حضرت او را کفن کرده و به خاک سپردن. مادرش به جسد فرزندش گفت: برای تو گریه نمی‌کنم؛ چرا گریه کنم؟ در حالی که بدست پیامبر اکرم ﷺ به خاک سپرده شدی و حتماً سعادت‌مندی.

وقتی مادر میت از سر قبر رفت، پیغمبر خدا ﷺ رو به اصحاب کرده و فرمود: قبر چنان فشاری به او داد که استخوان‌های سینه‌اش در هم شکست. اصحاب عرض کردند یا رسول الله ﷺ او آدم خوبی بود. حضرت فرمود. آری اما در خانه بداخلاق بود.

طبق فرمایش دیگر که از پیامبر

آنگاه که رسول خدا ﷺ می گریست!

محمود شبلی

ترجمه: عثمان ایزدپناه - سردشت

او یک انسان بود اما فراتر از انسان‌ها، یک بشر بود اما فراتر از سطح بشر؛ او رحمت بود اما گسترده‌ترین و فراخ‌ترین رحمت...

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر ﷺ در حالی که گریه می‌کرد، پیکر بی‌جان عثمان بن مظعون را بوسید.

رسول خدا ﷺ یکی از یاران‌اش می‌میرد و بر پیکر بی‌جان او وارد می‌شود و در حالی که اشک از چشمان‌اش سرازیر است، او را می‌بوسد!!

چرا رسول خدا ﷺ این کار را می‌کند؟ زیرا او نسبت به یاران‌اش سخت عشق می‌ورزید؛ کسانی که او را یاری دادند و از او پشتیبانی کردند و در راه خدا با بذل جان و مال به جهاد پرداختند. عشق رسول خدا ﷺ نسبت به یاران‌اش، دو طرفه بود؛ لذا هنگامی که پیکر بی‌جان یارش، عثمان بن مظعون را دید، سخت متأثر شد!

دل‌هایی که بانگ گریه سر می‌دهند، دل‌هایی سرشار از رحمت‌اند؛ اما دل‌های سخت و بی‌احساس، نسبت به هیچ چیز متأثر نمی‌شوند.

رسول خدا ﷺ در مقام گریه کردن در اوج خود بود. روایت شده است هنگامی که تنها پسرش، ابراهیم، از دنیا رفت، گریه کرد.

پیامبر ﷺ دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و او را نزد فرزندش ابراهیم برد که در حال جان سپردن بود، پیامبر ﷺ او را برداشت و بر روی زانوهایش نهاد و گریه کرد. عبدالرحمن ﷺ به پیامبر ﷺ گفت: آیا گریه می‌کنی؟ مگر شما گریه کردن را منع نکرده‌ای؟ رسول خدا ﷺ فرمود: خیر، من تنها از برخاستن دو صدای منحرف و

جاهلانه منع کرده‌ام: یکی راه انداختن داد و فریاد به هنگام مصیبت و خراشیدن سر و صورت و چاک کردن سینه، و دومی صداها و آهنگ‌های شیطانی.

در روایت آمده است که پیامبر ﷺ در جاهای زیادی که هر قلب مهربانی را به گریه می‌اندازد، گریسته است.

گریه‌ی رسول خدا ﷺ چیزی به موازات گستردگی رحمتی بود که قلب‌اش را لبریز کرده بود. هر اندازه قلب آدمی مهربانتر باشد، گریه بیشتر می‌شود. حال، گریه‌ی او که رحمتی بسیار بزرگ برای جهانیان بود، چگونه بود؟ بدون تردید، گریه‌اش هم چون رحمت‌اش گسترده و بزرگ بود. اما والاترین مقام گریه‌ی او در قبال انسان‌ها و شئون بشری نبود، بلکه زمانی بود که در مقابل پروردگارش می‌گریست و با او راز و نیاز و خلوت می‌کرد. در این جا بود که پرده‌ها و موانع از میان می‌افتاد و قلب رسول خدا ﷺ تنها و تنها بدون این که حائلی میان او و خدا باشد، به راز و نیاز می‌پرداخت و آشفشانی جوشان و خروشان از قلب‌اش فوران می‌کرد.

درباره‌ی قدرت الهی چه گمان می‌بری؟! قدرت او فراتر از درک و تصور آدمیان است. برای درک قدرت الهی کافی است که تسلط و کنترل او را بر گذشته و آینده، تصور کنی! حال اگر پرده‌ها برداشته شوند و رسول خدا ﷺ در مقابل کسی که دارای این قدرت است بایستد، چگونه خواهد بود؟ احساس خوف و خشیت او چگونه خواهد بود! چه مقام و جایگاه باشکوهی!!!

رسول خدا ﷺ به تنهایی مورد این آزمون قرار گرفت و اگر تجلیات جمال الهی نبود،



از بیم جلال الهی نابود می‌شد. تا زمانی که رسول خدا ﷺ تحت این آزمون بود و خداوند با جمال و جلال‌اش بر قلب او تجلی می‌کرد، قلب مبارک‌اش به خشوع و خضوع می‌افتاد و پرتوافشانی می‌کرد و اشک‌هایش مثل باران بهاری سرازیر می‌شد و خاشعانه و در اوج افتادگی از خوف و خشیت خدا، محو جمال و جلال‌اش می‌شد. هر اندازه انسان به پروردگارش نزدیک‌تر باشد، گریه و زاری‌اش از خشیت خدا بیشتر می‌شود. رسول خدا ﷺ که نزدیک‌ترین کس به خداست، باید گریه‌اش چگونه باشد؟! خوف و خشیت او نسبت به پروردگارش چگونه است؛ درحالی که درباره‌ی خویش می‌فرماید: «إِنِّي لَأَتَقَاكُمُ اللَّهُ، وَ أَحْشَاكُمُ لَهُ!»؛ من از همه‌ی شما نسبت به خدا با تقواتر و دارای خشیت بیشترم!

روایت شده است که ابن مسعود رضی الله عنه سوره‌ی نساء را بر پیامبر ﷺ خواند، هنگامی که به این فرموده‌ی خداوند رسید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَاكَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِرَسُولٍ مِمَّنْ لَمْ نُخَبِّرْكَ بِهِ إِذْ تُنَادُونَ: يَا مُحَمَّدُ، خُذْنَا مَعَكَ وَ كُنْ مَعَ الْبَارِئِينَ»؛ چگونه است؟! (نساء: ۴۱) پیامبر ﷺ فرمود: کافی است، در حالی که چشمان‌اش اشک می‌ریخت.

این حالت، نشانی از خوف و خشیت و درک عمیقی است که در قلب رسول خدا ﷺ وجود دارد. درخشش ظاهری این انفجارات درون، همان اشک‌های گرانبهایی است که از چشم مبارک‌اش سرازیر می‌شوند!!

در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کرد: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَأَنْتُمْ عِبَادُكَ...»؛ اگر مجازاتشان کنی، بندگان تو

هستند. (مائده: ۱۱۸)، آن گاه رسول خدا ﷺ به گریه افتاد...

اکنون والاترین و بشکوه‌ترین تصویر را از شخصیت رسول خدا ﷺ در مقام گریه کردن، به تمام جهان نوین تقدیم می‌داریم: «رُؤِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي، وَ لَصَدْرُهُ أَزْيِزٌ كَأَزْيِزِ الْمَرْجَلِ» روایت شده است که رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند و سینه‌اش هم چون صدای غلیان دیگ، غلغل می‌کرد.

آری، قلب‌اش هم چون دیگی که روی آتش است، غلیان می‌کرد! چرا؟ چون انفجار درون او به سوی پروردگارش صعود می‌کرد.

یاران پیامبر ﷺ این تصویر باشکوه را در حال نماز از او به ثبت رسانده‌اند و از سینه‌اش صدای غلغل می‌شنیدند.

چه قلب بزرگی که از حیاتی والا موج می‌زند و آن‌چنان تحت تأثیر قرار گرفته که تمام وجودش را می‌لرزاند!

از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ شبی با ما نماز شب خواند و تا آخر نماز، این آیه را تکرار کرد: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَأَنْتُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرُ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستنند [و هرگونه که بخواهی درباره ایشان می‌توانی عمل کنی] و اگر از ایشان گذشت کنی [تو خود دانی و توانی] چرا که تو پیر و توانا و حکیمی [لذا نه بخشش تو نشانه ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است]. (مائده: ۱۱۸)

ای مردم دنیا! رسول خدا ﷺ را ببینید که ساعت‌ها در شب یک آیه را تکرار می‌کند و اشک‌هایش سرازیر می‌شوند!!!



شیوه‌ی زیبای گفت‌و‌گویی پیامبر ﷺ



دکتر راغب السرجانی

ترجمه: مریم حقانی و خالد محمدی

زمانی که ابر سیاه جاهلیت، آسمان شبه جزیره را پوشانیده بود؛ و در آن فضای خشن و مملو از گمراهی، انحراف، جنگ‌های خونین، غارت و زنده به گور کردن دختران، مرگ وجدان و نابودی اخلاق بود، خورشید سعادت و زندگی طلوع کرد و محیط جزیره‌العرب غرق در تاریکی را روشن کرد.

گاه پیش آمده که مردمی از یک نژاد، از وجود گروه‌های دیگر آگاه‌اند و در کنارشان زندگی می‌کنند، اما به آن‌ها احترام نمی‌گذارند.

گفتگوی زیبا

پیامبر ﷺ ما بهترین روش تعامل با غیرمسلمانان را به ما آموخته است، رودررویی سنجیده و احترام‌آمیز به مخالفان و ناهمکیشان نظر شخصی محمد ﷺ نبود، بلکه از جانب خداوند ﷻ به وی وحی شده و سفارش شده بود.

خداوند، در کتاب مبارکش، چگونگی گفتگو با نامسلمانان را این‌گونه بیان می‌کنند: «قُلْ مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا تُنَالُ عَمَّا

تَعْمَلُونَ * قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ»؛ بگو: «چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟» بگو: «الله! و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم!» بگو: «شما از گناهی که ما کرده‌ایم سؤال نخواهید شد، (همان گونه که) ما در برابر اعمال شما مسؤول نیستیم!» بگو: «پروردگار ما همه ما را جمع می‌کند، سپس در میان ما بحق داوری می‌نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می‌سازد)، و اوست داور (و جداکننده) آگاه!» (سبأ: ۲۴-۲۶)

گرچه رسول ﷺ راه هدایت را خوب می‌داند، با این وجود پروردگار به او دستور می‌دهد که در گفت‌و‌گوش با مشرکان، به آن‌ها بگوید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

ما و شما زمینه‌ای مشترک داریم؛ یکی از ما برحق و دیگری باطل است، پس باید گفتگو کنیم تا به این حقیقت پنهان برسیم. این بهترین راه گفت‌و‌گو، با نهایت ادب و اخلاق نیکو است.

او لفظ «جرم» را به خودش -جرم معمولاً برای اشتباهات و گناهان کوچک به کار برده می‌شود- و لفظ «عمل» را به آن‌ها عمل هم می‌تواند شایسته باشد هم ناشایست- نسبت

می‌دهد. سپس همه چیز را به خدا موکول می‌کند و می‌فرماید: «به‌راستی خداوند روز قیامت همه‌مان را جمع می‌گرداند و بین‌مان قضاوت می‌کند؛ آن زمان است که می‌دانیم چه کسی درست‌کار و چه کسی بدکار است!»

این بهترین شیوه‌ی ممکن برای گفتگوست که عاری از تعصب و خشم و سرشار از ادب و احترام به طرف مقابل می‌باشد.

قرآن برای تعامل با اهل کتاب نیز حد و حدودی مشخص کرده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِاللَّسِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهِنَا وَالْهَيْكَمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!» (العنکبوت: ۲۶)

چه اسلوب زیبایی!!! قرآن نه تنها از ما می‌خواهد که به شیوه‌ی نیک با اهل کتاب صحبت کنیم، بلکه می‌خواهد همیشه به‌دنبال سنجیده‌ترین و زیباترین شیوه‌ی برخورد باشیم.

بنگر به این دل‌جویی و این نزدیک‌دیدن افاق‌ها، آن‌گاه که می‌گوید: «... وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَالْهِنَا وَالْهَيْكَمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (به آنها) بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»

قرآن به اهل کتاب پیام همسویی و همگرایی می‌دهد و مهربانی و نه نفرت و کینه و از مسلمانان می‌خواهد که در مواجهه با اهل کتاب بگویند: همانا پروردگار ما یکی‌ست و برای‌مان کتاب‌هایی فرستاد که همه‌مان به آن‌ها ایمان بیاوریم.

به این طرز گفت‌وگوی قرآنی که پر از نکته‌های پر لطافت است توجه کنیم: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَي

كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛ بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را -غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!» (آل‌عمران: ۶۴)

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ عِدِّ إِيْمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد -که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست. (البقرة: ۱۰۹)

همچنان که در دو آیه‌ی فوق‌الذکر دیدیم، بایسته‌های گفتگو از منظر قرآنی احترام و چشم‌پوشی و تأکید بر محورهای مشترک و رویکردی دل‌نوازانه است.

رسول الله ﷺ و عتبه پسر ربیع

به این نمونه‌ی زیبای تعامل پیامبر ﷺ با نامسلمانان توجه کنید:

عتبه پسر ربیع -از بزرگان قریش- می‌گوید به نزد محمد ﷺ رفتم و با او اینگونه سخن گفتم: «برادرزاده‌ی عزیزم، تو از قبیله‌ی ما هستی، اصل و نسب داری، اما با این دینی که آورده‌ای قریش را از هم پاشیده‌ای، به خدایانشان توهین کرده‌ای و آن‌چه از پدرانشان به آنان رسیده بود، انکار کردی. اکنون برایت پیشنهادهایی دارم؛ به آن‌ها فکر کن، شاید بپذیری.»

رسول الله ﷺ فرمود: «بگو ابولید، می‌شنوم.»

گفتم: «اگر هدف از آوردن این دین،

ثروت است، از اموال خودمان برایت جمع می‌کنیم تا ثروت‌مندتر از ما شوی. اگر خواهان بزرگی هستی، تو را به سروری خود می‌گماریم و بی تو تصمیمی نمی‌گیریم. اگر قدرت می‌خواهی، تو را به فرمان‌روایی‌مان برمی‌گزینیم. اگر آن‌چه سراغت می‌آید، یک جن است و نمی‌توانی آن را از خود برانی، برایت طبیعی می‌آوریم و اموال خود را در این راه هزینه می‌کنیم تا بهبود یابی.»

پیامبر ﷺ همچنان گوش می‌داد. عتبه که سخنانش را به پایان رساند، پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابولید آیا سخنان تمام شد؟» گفت: «آری»؛ پیامبر ﷺ این آیات را تلاوت کرد: «حَمَّ * تَنْزِيلَ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابَ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَاعْتَرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْثَرِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقَرْ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَدْعُوا لِقَوْمٍ» (فصلت ۱-۵)

پیامبر ﷺ آیات بسیاری از سوره‌ی فصلت را برایش خواند. عتبه با دقت گوش می‌داد و با شنیدن آیات از خود بی‌خود شد، تنش و رفت و دستانش را پشت سر ستون کرد و به آن‌ها تکیه داد. هنگامی که قرائت آیات پایان یافت، عتبه با روحی دگرگون شده، برخاست و نزد قریش رفت. قریش که از دور او را دیدند، اذعان کردند که وی منقلب شده و از پیامبر ﷺ اثر پذیرفته است.

عتبه که نشست، گفتند: «ای ابو ولید چه خبر داری؟»

گفت: «من سخنی شنیدم که به خدا سوگند هرگز مانند آن را نشنیده‌ام. به خدا سوگند، نه سحر است، نه جادوست و نه پیش‌گویی. ای اقریش به سخنم گوش کنید و به من اعتماد کنید و این مرد را به حال خود وانهد. به خدا سوگند گفتاری که از او شنیدم، خبری بزرگ خواهد داشت؛ اگر عرب‌ها به او آسیب رسانند، از طریق دیگر خواست شما عملی شده است و اگر بر عرب‌ها چیره شود، قدرت او توان شما خواهد بود و افتخار او، افتخار شما؛ و شما به سبب او شادکام‌ترین مردمان خواهید بود.»

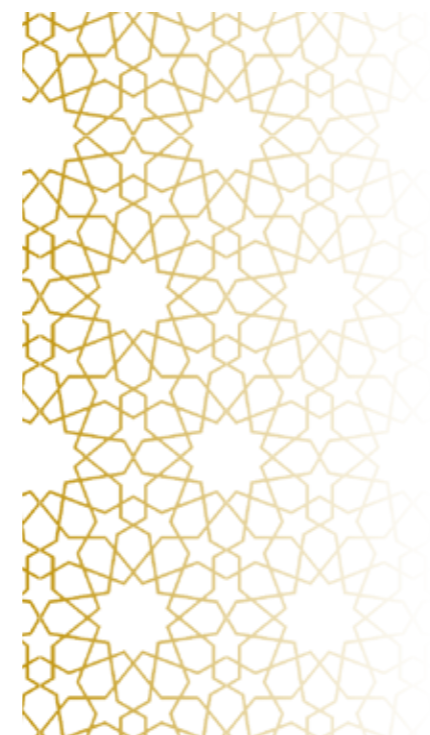
گفتند: «ای ابو ولید، به خدا سوگند با زبانش تو را افسون کرده است.»

گفت: «این نظر من است، هر چه می‌خواهید بکنید.»

شیوه‌ی این گفت‌وگوی روی‌داده بسیار مهم و آموزنده است. در این گفت‌وگو می‌بینیم که هر چند عتبه پیامبر ﷺ را متهم می‌کرد، رسول الله ﷺ آرام بود و واکنش نشان نمی‌داد و در نهایت ادب و احترام گوش می‌داد؛ با این‌که عتبه از وی می‌خواست در مقابل پیشنهادهای دنیوی، از دعوت‌اش دست بکشد، پیامبر ﷺ قبول کرد حرف‌هایش را بشنود و فرمود: «بگو ابو ولید... او را با لقبش -که نشانه‌ی محبت و نرم‌خویی بود- خطاب کرد و زمانی که عتبه آن پیشنهادها و سخنان بی‌ارزش را مطرح می‌کرد، رسول‌الله ﷺ سخنانش را قطع نکرد و تا پایان حرف‌هایش صبر کرد.

حضرت محمد ﷺ به عتبه فرصت داد تا تمام و کمال صحبت کند و نظراتش را بگوید و وقتی حرفش را تمام کرد، پیامبر ﷺ سخنش را آغاز کرد تا بهترین نمونه برای گفت‌وگوی با دیگران - حتی کسانی که در دین و عقیده رودرروی‌مان ایستاده‌اند- باشد.

آنچه بیان شد تنها اشارت‌های کوتاهی بود در باب شیوه‌ها و اسالیب اثرگذار گفت‌وگو در نزد پیامبر ﷺ به امید اینکه در هر چه سنجیده‌تر شدن گفت‌وگوهای ما مؤثر باشد.



داستان ایمان یک دانشمند یهودی

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

عبدالله بن سلام ﷺ حکایت می‌کند آنگاه که اراده‌ی خداوند بر هدایت زید بن سعنه قرار گرفت، زید بن سعنه با خود گفت: از نشانه‌های حقانیت نبوت، چیزی باقی نمانده مگر اینکه جملگی را در سیمای محمد مشاهده کرده‌ام، مگر دو امر را که هنوز از آن‌ها بی‌اطلاعم. یکی اینکه پیامبر راستین، حلم و بردباری‌اش، بر آشفتگی و پرخاشگری‌اش غلبه و چیرگی دارد و دوم اینکه، هر چه بر شدت پرخاش و تند و جهالت علیه او افزوده شود، بر حلم و شکیبایی او خواهد افزود (یسبق حلمه جهله و لا یزیده شدة الجهل علیه إلا حلماً) مترصد فرصتی بودم تا با پیامبر، معامله‌ای کنم و با او ارتباط برقرار کنم و حلم و بزرگواری یا پرخاشگری و نادانی‌اش بر من آشکار شود. روزی پیامبر خدا ﷺ از خانه بیرون آمد در حالی که علی بن ابی طالب ﷺ همراه ایشان بودند. مردی اعرابی، سوار بر مرکب نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ قریبه‌ی بنی فلان اسلام را پذیرفته‌اند و بدان داخل شده‌اند.

من پیش‌تر به آنان گفته بودم که

چنانچه مسلمان شوند، رزق و روزی فراخ به سراغشان خواهد آمد، حال آنکه اکنون گرفتار شدت و تنگنا و قحطی و بی‌آبی شده‌اند. یا رسول الله ﷺ من نگرانم که آنان از روی فزون‌خواهی و طمع از دین دست بکشند همچنان که به همین خاطر وارد دین شده‌اند. اگر صلاح دیدید که کسی را جهت امداد و مساعدت به سوی آن‌ها روانه کنید، چنین نمایید. در این حال پیامبر ﷺ به مردی که در کنارش بود نگریست که به گمانم عمر ﷺ بود. آن مرد گفت: چیزی باقی نمانده است یا رسول الله ﷺ. زید بن سعنه می‌گوید: من نزدیک رفتم و گفتم: ای محمد، آیا فلان مقدار خرما از باغ فلانی در فلان زمان به من می‌فروشی؟ پیامبر ﷺ گفت: نه، ای یهودی، به تو می‌فروشم مقدار معینی خرما تا فلان مدت، اما نخلستان فلانی را تعهد نمی‌کنم. من پذیرفتم. پیامبر ﷺ با من معامله کرد و من نیز همان پولم را گشودم و هشتاد مثقال طلا بابت مقدار معینی خرما در زمانی معین، به پیامبر ﷺ پرداخت کردم.

پیامبر ﷺ نیز آن مبلغ را به آن مرد اعرابی داد و گفت سریعاً به نزد آن قوم برو و به یاری آنان بشتاب.

زید بن سعنه می گوید: دو یا سه روز قبل از موعد پرداخت، پیامبر ﷺ جهت تشییع جنازه‌ی مردی انصاری از خانه بیرون آمد و ابوبکر و عمر و عثمان و چند تن از اصحاب ﷺ همراه ایشان بودند. پس از آنکه پیامبر ﷺ بر آن جنازه نماز گذارد، نزدیک دیوار آمد و بدان تکیه زد و نشست. من پیش رفتم و پیراهن او را گرفته و کشیدم و با چهره‌ی تند و غضب آلود در او نگریستم و گفتم: چرا دین و حق مرا ادا نمی کنی ای محمد؟ شما فرزندان عبدالمطلب، همواره در تأدیه‌ی دیونتان، تأخیر می کنید و من این را از پیش می دانستم. زید بن سعنه می گوید: به عمر ﷺ نگریستم و دیدم که در چهره‌ی او، چشمانش مانند فلک دوآر می چرخند. سپس با نگاهی تهدیدآمیز به من گفتم: ای دشمن خدا، در برابر دیدگان من این سخنان را به رسول خدا ﷺ می گویی و چنین بر خورد می کنی؟ قسم به ذاتی که به حق، محمد را مبعوث داشته، اگر نمی هراسیدم، با شمشیر گردنت را می زدم. در این احوال، پیامبر ﷺ با آرامش و تأنی به عمر ﷺ می نگریست. آنگاه فرمود: ما به رفتاری غیر از

منبع: صحیح ابن حبان؛ السیره النبویه: ابن کثیر

واکنش تو احتیاج داشتیم ای عمر. ما نیاز داشتیم که تو مرا به نیک ادا نمودن توصیه می کردی و او را به نیک طلب نمودن و پی گیری کردن. ای عمر، با این مرد برو و حقش را به او پرداخت کن و بیست صاع اضافه نیز به خاطر هراسی که به دلش افکندی به او بده. زید می گوید: با عمر ﷺ رفتم و او حقم را پرداخت کرد و بیست صاع، خرمای اضافه هم به من داد. گفتم این خرمای اضافی به چه خاطر است؟ گفت: رسول خدا ﷺ به من دستور داده که به جبران هول و هراسی که از جانب من به تو رسید این را اضافه به تو دهم.

گفتم: ای عمر آیا مرا می شناسی؟ گفت: نه، تو که هستی؟ گفتم: من زید بن سعنه هستم. گفتم: دانشمند یهود؟ گفتم: آری. گفت: به چه سبب با پیامبر خدا ﷺ آنگونه سخن گفتی و رفتار نمودی؟ گفتم ای عمر، همه‌ی نشانه‌های نبوت را در سیمای رسول خدا ﷺ مشاهده کردم جز دو نکته را که در مورد آنها مطمئن نبودم. یکی اینکه بردباری و

تأنی اش بر پرخاشگری او غلبه دارد و دیگر آنکه شدت پرخاش و تندی با او جز بر شکیبایی او نمی افزاید. اکنون من در خصوص هر دو نشانه، او را آزموده‌ام و تو را ای عمر گواه می گیرم که راضی و مطمئن شدم که الله، خدای من، اسلام، آئین من، و محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خداست. و تو را شاهد می گیرم که نیمی از مالم را به عنوان صدقه بر آل محمد انفاق می کنم. عمر ﷺ گفت: صدقه بر برخی از آل محمد، چرا که تو نمی توانی همه‌ی آنان را پوشش دهی. زید پذیرفت و گفت: صدقه بر بعضی از آنان. سپس عمر و زید بن سعنه ﷺ به نزد پیامبر خدا ﷺ بازگشتند. زید در محضر پیامبر ﷺ گفت: اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

زید بن سعنه ایمان آورد و پیامبر ﷺ را تصدیق نمود و همراه پیامبر ﷺ در جنگ‌ها و موقف‌های فراوانی حاضر بود و سرانجام در غزوه‌ی تبوک در حالیکه روی به اسلام و موافقت و همراهی پیامبر داشت، از دنیا رحلت نمود. خداوند زید را رحمت کند.

دکتر محمد ابراهیم ساعدی رودی - خوف

اصحاب ﷺ عاشق رسول الله ﷺ بودند. وقتی موضع گیری‌ها یا سخنانشان در مورد پیامبر ﷺ را می شنوی و می بینی، به عشق پاکشان نسبت به سرور و محبوبشان پی می بری.

اکنون فقط چند تصویر از عشق و محبت صحابه ﷺ نسبت به رسول الله ﷺ را ذکر می کنیم، چون حصر همه از توان خارج و غیر ممکن است.

• او نوشید تا این که من سیراب شدم!

ابوبکر صدیق ﷺ داستان هجرتش با رسول الله ﷺ را تعریف می کند و در اثنای آن می گوید که در میان راه، چوپان جوانی برایم مقدار کمی شیر آورد. من بر کاسه‌ی شیر را برداشتم و نزد رسول خدا ﷺ آمدم. وقتی به آنجا رسیدم که از خواب بیدار شده بود. گفتم: ای رسول خدا ﷺ بنوش.

«فَشَرِبْتُ حَتَّى رَضِيتُ»؛ پس نوشید تا این که من راضی (سیراب) شدم. [به روایت بخاری و مسلم]

سبحان الله! چه عشق و علاقه‌ی بزرگی! وقتی تشنگی رسول الله ﷺ بر طرف شد صدیق ﷺ احساس سیرابی کرد!

تصاویری از عشق و محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ



گویا صدیق ﷺ شیر را نوشیده و تشنگی اش برطرف شده است!

• این چه عشق و علاقه‌ای است؟!

از ام المؤمنین عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا روایت شده است که گفت: مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! به خدا قسم تو نزد من از خودم محبوب تری، تو نزد من از خانواده‌ام محبوب تری و تو نزد من از فرزندانم محبوب تری. وقتی من در خانه‌ام هستم و تو را به یاد می آورم، نمی توانم صبر کنم و نزد تو می آیم و به تو نگاه می کنم و وقتی مرگ خود و مرگ تو را به یاد می آورم، به این نتیجه می رسم که وقتی تو وارد بهشت شوی با پیامبران به درجات بالا می روی و وقتی من وارد بهشت شوم می ترسم تو را نبینم.

پیامبر ﷺ جوابش را نداد تا جبرئیل ﷺ با این آیه نازل شد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» وَ كَسَانِي كِه از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگاند

و آنان چه نیکو همدانند. (النساء: ۶۹)

سبحان الله! این چه عشقی است! نمی تواند در خانه‌اش دوری رسول الله ﷺ را تحمل کند و می آید و به چهره‌ی مبارک نگاه می کند!

سپس این عشق و علاقه مرزهای دنیا را در می نوردد و وارد بهشت در جهان آخرت می شود! می ترسد در آن جا هم از رسول الله ﷺ دور باشد!

ولی خداوند به چنین عاشقانی وعده‌ی همراهی با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان را می دهد!

آیا رفقای نیکوتر از اینان وجود دارد؟!

چه رفقای نیکویی!

رفقای تو چه کسانی هستند؟!

• وصیت به هم درباره‌ی عشق و محبت نسبت به رسول الله ﷺ:

از جابر بن عبدالله انصاری ﷺ روایت شده است که گفت: «شب قبل از جنگ احد پدرم مرا فرا خواند و گفت: من فکر می کنم از جمله‌ی نخستین یاران رسول الله ﷺ که کشته می شوند خواهم بود. من بعد از خود به غیر از رسول الله ﷺ چیزی عزیز تر و محبوب تر برای تو به جا نمی گذارم...» [به روایت بخاری]

• بهترین ساعات عمرم

جریر بن عبدالله بجلی ﷺ گوید: «ساعاتی که رسول الله را دیدم از تمام عمرم برایم دوست داشتنی تر است و دوست دارم که زیاد می شد. نخستین چیزی که از او دیدم مهر نبوت بود و اگر از من تقاضا شود که چهره‌اش را توصیف کنم نمی توانم.» [صفوة الصفوة]

چون به خاطر احترام زیاد به چهره‌ی مبارکش مستقیماً نگاه نمی کردند و از او سیر نگاه نمی شدند.

• بلال دیگر اذان نداد

بعد از این که رسول الله ﷺ وفات کرد بلال ﷺ دیگر اذان نگفت.

بلال ﷺ در زمان خلافت ابوبکر ﷺ برای جهاد به شام رفت و وقتی عمر ﷺ در «جاییه» از سرزمین شام فرود آمد مسلمانان از او تقاضا کردند که از بلال ﷺ بخواهد تا برای آنان اذان دهد. بلال ﷺ اذان گفت. مردم به یاد زمان رسول الله ﷺ افتادند و گریستند و روزی پرگریه تر از آن روز نبود. [سیر اعلام النبلاء]

• بلال ﷺ در بستر مرگ ناراحت

نیست، بلکه خوشحال است!

سرورمان بلال ﷺ! چه چیزی باعث خوشحالی تو در این وضعیت - که همه در آن پریشان و بیقرارند - شده است؟ زنش صدایش را بلند کرد و گفت: واویلا! (چه غم و اندوهی!)

گفت: نگو واویلا! بگو وافرحتاه! (چه شادی و سروری!)

و با خوشحالی این شعر را تکرار می کرد:

عَدَا نَلْقَى الْأَجْبَةَ * مُحَمَّدًا وَحِزْبَهُ

(فردا با دوستان ملاقات می کنیم. با محمد و حزب و گروهش.) [سیر اعلام النبلاء]

دوستانی که فردا با آنان حشر می شویم چه کسانی هستند؟!

• آیا آن سرا مرا با محبوبم [محمد] یک جا جمع می کند؟!

زید بن اسلم روایت کند که یک شب عمر بن خطاب ﷺ در کوچه‌های مدینه راه می رفت که شنید یک پیر زن انصاری - که در نور چراغ خانه‌اش پشم می رسید - این ابیات شعر را می خواند:

عَلَيْ مُحَمَّدٍ صَلَاةُ الْأَبْرَارِ * صَلَّى عَلَيْهِ الطَّيِّبُونَ الْأَخْيَارُ

قَدْ كُنْتُ قَوْمًا يُكَأ بِالْأَسْحَارِ * يَا لَيْتَ شِعْرِي وَالْمَنَائَا أَطْوَارُ

هَلْ يَجْمَعُنِي وَحَبِيبِي الدَّارُ

(درود نیکان بر محمد باد. پاکان و برگزیدگان بر او درود بفرستند.

من در سحرها بسیار نمازگزار و گریان بودم. نمی دانم - چون مرگ گوناگون و متفاوت است -

آیا آن سرا مرا با محبوبم [محمد] یک جا جمع می کند؟!)

عمر ﷺ جلو در خانه‌اش نشست و تا وقتی مؤذن برای نماز بامداد اذان داد گریه می کرد. [تفسیر قرطبی]

آیا تو تا به حال در فراق رسول الله ﷺ گریه کرده‌ای؟!

• هر مصیبتی بعد از دیدن تو کم اهمیت و هیچ است.

در جنگ احد، شوهر، پدر، دو پسر، دو برادر، عمو و عموی پدر [سبحان الله، هفت نفر] فاطمه دختر یزید بن سکن ﷺ در دفاع از رسول الله ﷺ شهید شدند. وقتی رسول الله ﷺ آمد مردم برای سلام دادن

محبت پیامبر ﷺ



به ایشان آمدند. فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا هم آمده بود و می‌خواست به چهره‌ی مبارک رسول الله ﷺ نگاه کند، ولی به خاطر ازدحام جمعیت نمی‌توانست رسول الله ﷺ را ببیند. پیامبر ﷺ او را دید و فرمود: «به او اجازه دهید.»

وقتی جلو آمد به رسول الله ﷺ نگاه کرد و گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول الله!»، هر مصیبتی بعد از دیدن تو کم اهمیت و هیچ است.» [عیون‌الأنثر]

• نمی‌توانم او را توصیف کنم!

از ابوشامه روایت شده است که گفت: بر بالین عمرو بن عاص حاضر شدیم که در حال مرگ بود و شدید و طولانی گریه می‌کرد و رو به دیوار کرده بود. پسرش به او گفت: ای پدر! مگر پیامبر ﷺ به تو فلان بشارت را نداد؟ مگر فلان وعده‌ی امیدبخش را به تو نوید نداد؟ (پس چرا گریه می‌کنی و ناراحت هستی؟)

آن گاه پدر روی برگرداند و گفت: وقتی خداوند (محبت) اسلام را در دل من قرار داد، نزد پیامبر ﷺ آمدم و گفتم: دست راست را بگشای که با تو بیعت کنم.

پیامبر ﷺ دست راستش را باز کرد و من دست خود را بستم، فرمود: چرا چنین می‌کنی ای عمرو؟

گفتم: می‌خواهم شرط ببندم.

فرمود: بر چه چیزی؟

گفتم: به این که آمرزیده شوم.

فرمود: مگر ندانسته‌ای که اسلام، (گناهان) پیش از خود را و هجرت، حوادث پیش از خود را و حج، هر چه را پیش از خودش است، ساقط می‌کند و می‌زداید؟

پس از آن کسی نزد من عزیزتر و در چشم من بزرگ‌تر و با شکوه‌تر از ایشان نبود و به خاطر بزرگداشت و تجلیل ایشان نمی‌توانستم با دو چشم خود، او را سیر و تمام بنگرم و اگر از من خواسته شود که او را توصیف کنم، قدرت آن را نخواهم داشت؛ زیرا جمال او را هرگز سیر ندیدم و اگر بر آن حال می‌مردم، امید داشتم که از اهل بهشت باشم... [به‌روایت مسلم]

دکتر عمرو خالد ترجمه: سمیه اسکندری فر، ته‌مینه بهرامی

بیا بید چند لحظه‌ای از خود و محمد ﷺ بگوییم او که مهبط وحی و اسرار خداوند بود. آیا تو پیامبر ﷺ را دوست داری؟ چه پرسش عمیقی است چون به دنبالش پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شوند اگر بگویی بلی، آریا راست می‌گویی؟ آیا عزیزترین عزیزت اوست یا مالت، مقامت، فرزندان و... در روز چند بار از او یاد می‌کنی؟ و...

در یکی از جنگ‌ها همسر، پسر و پدر زنی شرکت داشتند. این زن وقتی به میدان جنگ می‌رود سراسیمه و هراسان به کشته‌ها و زنده‌ها نظر می‌افکند به او خیر شهادت فرزندش را می‌دهند، می‌گوید (انا لله و انا الیه راجعون) و جویای سلامتی پیامبر ﷺ می‌شود، می‌گویند سلامت است، باور نمی‌کند و به راهش ادامه می‌دهد خیر شهادت همسرش را می‌شنود و باز انا لله می‌گوید خیر

هستند؟ آن‌ها گفتند: ملائک، فرمود: خیر آنان در خدمت خداوند هستند چگونه ایمان نداشته باشند. باز گفتند: حتماً پیامبرانند. پیامبر ﷺ فرمود: خیر بر آن‌ها وحی نازل شده است، چگونه می‌توانند ایمان نداشته باشند، گفتند: حتماً ما که باران شما هستیم، پیامبر ﷺ فرمودند: خیر شما مرا می‌بینید و هم عصر من هستید آن‌گاه بر چهره‌ی مهربانش قطره‌های اشک فرو غلتیدند و فرمود آنان که بعد از من می‌آیند و مرا ندیده‌اند اما به من ایمان دارند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: پدر و مادرمان فدایت چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای یاران و برادرانم. ای به فدای قطره‌های اشکت، ما امت تو هستیم اما نمی‌دانم آیا برای تو اشک ریخته‌ایم یا نه؟ آیا قلب مهربانت را درک کرده‌ایم یا نه.

بزرگان دین چهار خصلت را برشمرده‌اند که اگر در انسان باشد پیامبر ﷺ را دوست دارد:

۱- صلوات فرستادن ۲- اجرای سنت‌هایش ۳- مرور کردن زندگیش ۴- سفر کردن به شهر مدینه و زیارتش.

به این شکوه عشق و غلیان محبت نظری بیندازیم؛ مشرکان در جنگ احد چاهی را حفر کردند تا پیامبر در آن بیافتد، آن موقع پیامبر ﷺ ۵۷ سال سن داشتند. قدر الهی آن گونه پیش آمد و درون چاه افتادند، صورت مبارکش به شدت زخمی شد و دو دندانش شکست، سعی کرد از چاه بیرون بیاید که یکی از کفار شمشیرش را با تمام قدرت بر سرش کوفت به طوری که تکه‌ای از کلاه خودش در فرق سر مبارک ایشان فرو رفت. شاید پیرسید مگر پیامبر ﷺ نزد خداوند، عزیزترین نبود؟ چرا آن‌گونه شد؟ چرا آن‌قدر رنج را متحمل شدند؟ آری تا من و تو بدانیم که این دین چگونه به ما رسیده است؟ و چه سختی‌ها که پیامبر نکشید تا ما رستگار شویم ولی من و تو نمی‌توانیم از خواب شیرین سحرگاهی بگذریم و نماز صبح را نمی‌خوانیم و یا رعایت حجاب برایمان سنگین است.

بله پیامبر ﷺ زخمی شده بود، و خون بر صورتش جاری، در آن هنگام ابوبکر آن یار وفادار جلو آمد و سر و

صورت حضرت ﷺ را پاک کرد و هر چه تلاش نمود توانست تکه آهن را بیرون بیاورد، اباعبیده در حالی که تمام وجودش آکنده از غم بود و پیامبر ﷺ را می‌دید که درد می‌کشید هراسان جلو آمد و دهان بر سر محبوبش نهاد و تکه آهن را با دندان گرفت و آهن را بیرون کشید و به خاطر آن دندان‌هایش که از بزرگترین نعمات خداوند است شکست. و اگر لازم می‌شد جاننش را فدا می‌کرد. تصور می‌رفت پیامبر ﷺ بر کفار دعای شر بخواند اما او از صبوری لبریز بود و مهربانی و بزرگواری بی‌دریغش همچون باران همگان را سیراب می‌کرد، پس دست‌هایش را بلند کرد و فرمود: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون»؛ پروردگارا قوم مرا هدایت فرما همانا که نمی‌دانند و نمی‌فهمند. سبحان الله.

ابن ارقم آمد که پیامبر ﷺ را شهید کند، ام عماره رَضِيَ اللهُ عَنْهَا جلویش ایستاده بود تا ضرری به پیامبر ﷺ نرسد، در دفاع از ایشان هر دو شانه‌اش بر زمین افتاد در این حال پسرش آمد تا از مادر دفاع کند، مادر گفت: تو از رسول الله ﷺ حمایت کن. پیامبر ﷺ فرمود: تو کاری کردی که هر کس توانایی انجامش را نداشت، او گفت: من توان دارم اما تو نیز در بهشت همراه باش به‌راستی که حب تو ای فرستاده‌ی بر حق خداوند تنها راه سعادت است زیرا تمام خوبی‌ها در تو سرازیرند و از تو درس‌ها می‌گیرند. عشق به حضرت ﷺ تنها نباید در کلام باشد بلکه باید در عمل اثبات کرد، اگر بگویند فلان مسؤول یا هنر پیشه چنین و چنان لباس پوشیده فوراً سعی می‌کنیم خودمان را هم‌رنگ او کنیم اما اگر برای مثال بگویند در اعمال حج تراشیدن سر سنت است، می‌گوییم دیگر بس است و این مسأله چندان مهم نیست و چون خواندن نماز شب سنت است باز با هم تنبلی و اعتراض که: نمی‌توانم. با انجام همین سنت‌ها است که انسان نزد خداوند عزیز می‌شود.

پیامبر ﷺ همراه زید رضی الله عنه به طائف رفتند و نزد سه نفر از بزرگان طائف آمدند یکی از آن‌ها گفت: اگر تو پیامبری خیلی گرمی‌تر از آن هستی که با من حرف بزنی و اگر نیستی پس لیاقت

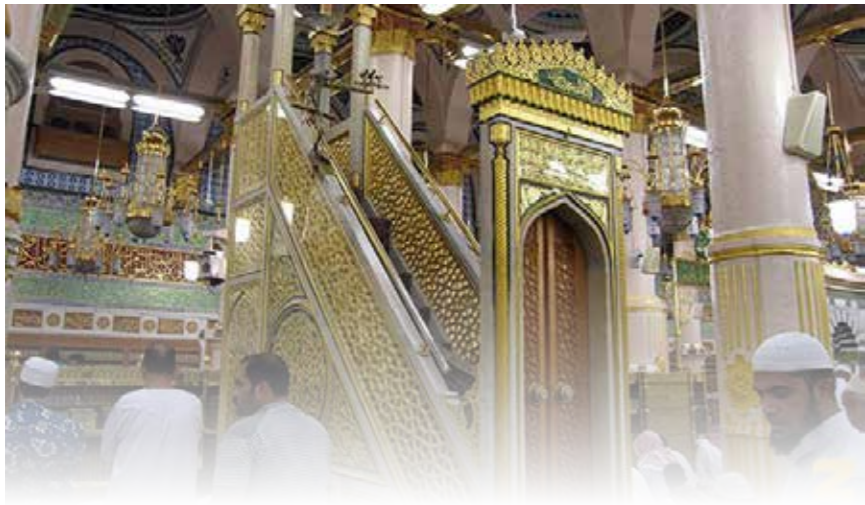
حرف زدن با من را نداری. دیگری گفت: به خدا اگر تو را بالای دیوار کعبه ببینم که بگویی پیامبری باور ندارم، آن یکی گفت: آیا خداوند از تو بهتر ندیده که تو را پیامبر کرده است؟

پیامبر ﷺ فرمودند: حال که مرا قبول ندارید اما خواهش می‌کنم سران قریش را از آمدن ما باخبر نکنید، گفتند آنان را آگاه می‌کنیم و مردم طائف را با چوب و سنگ آماده کردند تا به پیامبر ﷺ حمله کنند. زید بسیار ناراحت بود و پیامبر ﷺ را در آغوش می‌کشید تا به ایشان سنگ اصابت نکند در حالی که خودش زخمی و خونین شده بود. زخمی و خسته به باغ انگوری رسیدند، پیامبر ﷺ با دلی تنگ به راز و نیاز با ذات الله ﷻ پرداخت و این چنین فرمود:

«خداوندا شکایت از بی‌قدرتی و بی‌چارگی و بی‌اهمیتی خود را تنها پیش تو می‌آورم، ای مهربان‌ترین مهربانان! تو ای پروردگار ضعیفان و پروردگار من، مرا به چه کسی می‌سپاری؟ مرا به بیگانه‌ای می‌سپاری که مورد هجوم قرار می‌دهد یا به دشمنی که کار مرا در اختیارش قرار داده‌ای؟ اگر تو بر من خشم نگیری من به هیچ گرفتاری و ناراحتی اهمیت نمی‌دهم. ولی رضایت و گذشت تو نسبت به من بسیار گسترده است، پناهنده می‌شوم به نور ذاتت که تمام تاریکی‌ها را روشن ساخته است و همگی امور دنیا و آخرت بر اساس آن تحقق یافته‌اند، اگر غضب و خشم خود را بر من نازل نکنی تلاش و خستگی من در راه تو ادامه می‌یابد تا از من راضی شوی.»

از طرف خداوند ﷻ مژده آمد که نه، پروردگارت از تو راضی است اگر در زمین خاکی تو را اذیت کردند به آسمان‌ها بنگر تو در نزد خدا و ملائک قرب و ارزش داری، در این هنگام فرشته‌ی مأمور کوه‌ها آمد و فرمود: خداوند اجازه داده تا اگر بخوای کوه‌های اطراف طائف را به هم آورد و مردمان آن را نابود کند اما ایشان با تمام دردها و دل شکستگی فرمود: خیر امیدوارم که از فرزندانمان انسان‌های خداپرستی متولد شوند و بندگی خدا را به جا آورند.

کمتر ز چوبی نیستی، حنانه شو! حنانه شو!



صدیق قطبی - تالش

یا رسول الله ستون صبر را
استن حنانه کردی عاقبت

ستون چوبی حنانه، در ساحت ادب
و عرفان فارسی، رمزی از مجذوبی و
دلبردگی است و البته:

ای خوش آن مجذوبی و دلبردگی
آه از این دلگیری و افسردگی
[اقبال لاهوری]

در نظرگاه عارفان و دیده‌وران، رسول
خاتم، تنها ناقل پیام و مجرای وحی
نیست. کانون جذب و جاذبه و کهربای
تعالی و شکوفایی است. پیغامبری
که با جان عاشقان کار دارد و خامان
ره‌رفته را دستگیری و درمانگری
می‌کند:

تو میر عشقی عاشقان بسیار داری
پیغمبری با جان عاشق کار داری
[محمد صالح علا]

محدثان و راویان، حکایتی دلنشین و
مجذوبانه از شور و شیدایی ستونی
چوبی، در فراق پیامبر نقل می‌کنند.

مسجد رسول خاتم، بر پایه‌ی
ستون‌های چوبی بنا شده بود. آمده
است که رسول اسلام، به یکی
از این ستونها تکیه می‌زد و وعظ و
خطابه می‌کرد. پس از مدتی، برای آن
حضرت منبری ساختند و پیامبر
این بار که از آن ستون کناره گرفت و

سواد گفت: باشد یا رسول الله!
او ایستاد ولی باز هم راست نشد،

رسول الله آمد و با مسواکش به
شکم سواد فشار آورد (چون وقت
جنگ بود) و فرمود: درست بایست
ای سواد!

سواد گفت: مرا به درد آوردی یا
رسول الله! در حالی که خداوند تو
را به حق فرستاده است، پس به من
قصاص پس بده!

پیامبر شکم شریفش را برهنه کرد و
فرمود: «قصاص بگیر ای سواد!».

سواد خودش را روی شکم پیامبر
انداخت و شروع به بوسیدنش کرد.

بعد به پیامبر گفت: یا رسول
الله! می‌بینی اکنون در چه وضعی
قرار داریم، من از مرگ در امان
نیستم، دوست دارم که در آخر عمرم
پوست بدنم به پوست بدنت بخورد.
رسول الله برایش دعای خیر نمود.

نظرت درباره‌ی این عشق و محبت
چیست؟



را فراموش نمی‌کنم که روزی نزدش
رفتم و گفتم: اجازه بده تا برای عمره
خارج شوم یا رسول الله!

رسول الله فرمود: «لا تَسْنَا يَا أَحْيَى
مِنْ صَالِحِ دُعَائِكَ!» ما را از دعای
خیرت فراموش مکن برادر!

سخنی گفت که راضی نمی‌شوم آن را
با دنیا عوض کنم!

کسی که فقط این سخنان را
می‌خواند، هرگز آن‌ها را احساس
نمی‌کند، به خدا که این سخنان
عواطف و احساساتی است که نیازمند
قلبی است که به رسول الله عشق
بورزد تا این سخنان را بلافاصله،
همان‌طور که هست، یعنی تر و تازه
بگیرد.

و ما را از دعاهای خیرتان فراموش
نسازید ای برادران عزیز!

**ثوبان به تو عشق و شوق
می‌آموزد!**

رسول الله تمام روز از خادمش سیدنا
ثوبان دور بود، وقتی آمد ثوبان به
گفت: دلم برایت تنگ شده بود یا
رسول الله و گریست. پیامبر اکرم
به او فرمود: «آیا به‌خاطر این گریه
می‌کنی؟»

ثوبان گفت: نه یا رسول الله!
ولی جایگاه تو و جایگاه خودم را در
بهشت به یاد آوردم و دلتنگ شده و
ترسیدم!

پیامبر فرمود: «یا ثوبان المرءُ يُحْشَرُ
مَعَ مَنْ أَحَبَّ». (ای ثوبان! شخص با
کسی که دوست دارد حشر می‌شود).

خوشا به حالت به‌خاطر عشقت به
رسول الله ای ثوبان!

پروردگارا این حب و عشق را به ما
عطا فرما.

**عشق سواد به رسول الله را
بین!**

در غزوه‌ی احد سواد بن غزیه در
وسط صف ایستاده بود، او اندکی
چاق بود، پیامبر به لشکریان
فرمان داد: «راست و مستقیم شوید»
پیامبر نگاه کرد و دید که سواد
راست نیست، به او فرمود: «راست
شو سواد!»

بیشتر خوشحال می‌شد.

سبحان الله! خوشحالی او به‌خاطر
خوشحالی رسول الله بیشتر از
خوشحالی او به‌خاطر پدرش است. ما
کجا و این عشق و محبت کجاست؟!
**عشق و محبت عمر نسبت به
رسول الله**

سیدنا عمر بن خطاب چنین تعریف
می‌کند: همراه رسول الله و تعدادی
از اصحاب می‌رفتیم، رسول الله
دستم را گرفت و با خود برد. عمر
می‌گوید: دیدم که به رسول الله
می‌گویم: به خدا من تو را دوست
دارم یا رسول الله!

بین که دست مهر و محبت با قلب
یک انسان چه کرد، آیا می‌توانی این
کار را بکنی؟ پاشو از همین الان شروع
کن. رسول الله به من فرمود: «بیشتر
از فرزندت ای عمر؟» من گفتم: بله.
حضرت فرمود: «بیشتر از خانواده‌ات
ای عمر؟» گفتم: بله. حضرت فرمود:
«بیشتر از ثروت ای عمر؟» گفتم: بله.
حضرت فرمود: «بیشتر از خودت ای
عمر؟» گفتم: نه (به صداقتش با
خویشتن خویش و با پیامبر نگاه
کن) رسول الله فرمود: «نه ای عمر!
ایمانت کامل نمی‌شود تا این‌که
من برایت از خودت هم محبوب‌تر
باشم». عمر می‌گوید: من بیرون رفتم
و فکر کردم. سپس بازگشتم تا اعلام
کنم: به خدا قسم ای رسول الله
تو نزد من از خودم هم محبوب‌تر
هستی. رسول الله فرمود: «اکنون ای
عمر! اکنون ای عمر!»

عبدالله بن عمر از او پرسید: چه کار
کردی که بازگشتی؟

عمر گفت: فرزندم! بیرون رفتم و از
خود پرسیدم که در روز قیامت به چه
کسی بیشتر نیاز دارم: خودم یا رسول
الله؟ دریافتم که نیازم به او بیشتر از
نیازم به خودم است و به یاد آوردم
که چگونه در ضلالت و گمراهی به
سر می‌برم و خداوند مرا به وسیله‌ی
او نجات داد.

عبدالله بن عمر گفت: پدر جان!
اگر خاطراتت با رسول الله را
فراموش کنی، چه چیزی را هرگز
فراموش نخواهی کرد؟ عمر گفت:
اگر هر چیزی را فراموش کنم، این

رسول الله در آن دم مرگ مردم را
از دعای خیر خورد بی‌نصیب نکرد
و فرمود: ای مردم تأیید خدا بر شما
باد، نجات و رستگاری و سربلندی و
هدایت شامل شما باد و... و ای مردم
سلام مرا برسانید به تمام کسانی که
بعد از این می‌آیند و ایمان می‌آورند
تا روز قیامت.

**محبت ابوبکر نسبت به رسول
الله**

این احساسات است که قلب
ابوبکر در قالب کلمات ریخته
است، ابوبکر می‌گوید: وقتی
هجرت می‌کردیم من خیلی خیلی
تشنه شدم. مقداری شیر آمیخته با
آب آوردم و به رسول الله دادم و
گفتم: بنوش یا رسول الله، ابوبکر
می‌گوید: پیامبر آن‌قدر نوشید تا
من سیراب شدم!؟

چشم‌ت درست دیده است! جمله
درست و هدفمند است، ابوبکر
حادثه را این‌طور بیان نمود. آیا
زیبایی عشق را چشیدی؟

چه حب و عشق خاصی!

ما کجا و این عشق و دوستی کجا!؟

این هم تقدیم به تو و تعجب نکن،
این عشق و حب است، حب رسول
الله بیشتر از خودش. در روز فتح
مکه ابوقحافه، پدر سیدنا ابوبکر،
اسلام آورد، او خیلی دیر اسلام آورد و
ناپیدا شده بود، ابوبکر او را برداشت
و به حضور رسول الله برد تا
اسلامش را اعلان کند و با رسول
الله بیعت نماید.

رسول الله به او فرمود: «ای ابوبکر!
چرا این پیرمرد را در خانه‌اش نگذاشتی
تا ما نزدش برویم».

ابوبکر گفت ما باید به نزد تو
بیاییم یا رسول الله، ابوقحافه اسلام
آورد، ابوبکر به گریه افتاد. به
او گفتند: امروز روز خوشحالی
است، چون پلدرت اسلام آورده و از
آتش نجات یافته است، چرا گریه
می‌کنی؟ تصور کن ابوبکر صدیق
به آن‌ها چه گفت، به آن‌ها گفت: من
دوست داشتم کسی که هم اکنون با
رسول الله بیعت نمود پدرم نبود،
بلکه ابوطالب بود، چون رسول الله

مسندت من بودم از من تاختی
بر سر منبر تو مسند ساختی
گفت خواهی که ترا نخلی کنند
شرقی و غربی ز تو میوه چند
یا در آن عالم حقت سروی کند
تا تر و تازه بمانی تا ابد
گفت آن خواهم که دایم شد بقاش
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین
تا چو مردم حشر گردد یوم دین
[مثنوی: دفتر اول]

مولانا می‌گفت آن ستون مشتاق و عاشق، از چشم باطنی بهره‌مند بود و منزلت و مرتبت پیامبر ﷺ را درک می‌نمود، لذت وصال را می‌چشید و فراق یار را ادراک می‌کرد:

گر نبود چشم دل حنانه را
چون بدیدی هجر آن فرزانه را
[مثنوی، دفتر چهارم]

جالب اینجاست که همین منبر چوبی که جایگزین ستون حنانه می‌گردد و از آن پس مسند و نشیمن‌گاه رسول ﷺ می‌شود نیز دلی زنده و جانی گیرا دارد:

عبدالله ابن عمر ﷺ روایت می‌کند که روزی رسول خدا ﷺ این آیه را روی منبر قرائت فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»؛ و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست. (زمر: ۶۷)
آنگاه درحالی که انگشت خود را حرکت می‌داد، فرمود: خداوند متعال خویشتن را تمجید و تجلیل کرده می‌گوید: من جبارم، من متکبرم من پادشاهم و من شکست ناپذیرم و من کریمم. در این هنگام منبر، به لرز و تکان افتاد و پیامبر ﷺ را نیز به همراه خود می‌لرزاند. تا جاییکه گفتیم اکنون پیامبر ﷺ از منبر به زمین فرو می‌افتد. [صحیح ابن حبان، سنن نسائی]

نکته‌ی بصیرت‌زای دیگری که مولانا یادآور می‌شود این است که ستون حنانه، در انتخاب میان فانی و باقی، یعنی میان سبز شدن دوباره در همین دنیا و درختی بارور شدن در بهشت، گزینه‌ی ماندگار و سرمدی را اختیار می‌کند.

گفت آن خواهم که دایم شد بقاش
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
مولانا متأثر از داستان استن حنانه، در یکی از غزلیات پرآوازه‌اش می‌گوید:

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را
کمتر ز چوبی نیستی، حنانه شو! حنانه شو!
این بیت از چنان ضرباهنگی بهره‌مند است که چنگ روح را می‌نوازد و زنده دلان را به عرصه‌ی اشتیاق می‌کشاند.

یک ستون چوبی هم می‌تواند پندها و بصیرت‌ها به همراه داشته باشد همچنان که چوبی تر:

نقل است که شیخ ابوبکر شبلی ﷺ، وقتی لختی هیزم تر دید که آتش زده بودند و آب از دیگر سوی وی می‌چکید. اصحاب را گفت: «ای مدعیان! اگر راست می‌گویید که در دل آتش داریم از دیده چرا آن اشک پیدا نیست!»

مولانا می‌گوید خوب است اهل آه و سوز و گداز باشیم و حتی اگر این سوزها و گدازها موجب نشود که مصطفی ﷺ در خانه‌ی دل ما ساکن شود، دست کم اعتبار و اقبال ستون حنانه را خواهیم داشت که مورد نوازش و محبت پیامبر ﷺ قرار گرفت:

مصطفی در دل ما گر ره و مسند نکند

شاید ار ناله کنیم استن حنانه شویم

شوق دیدار رسول اکرم ﷺ و بیم از دوری و فراق و جدایی ایشان، نمونه‌های چشمگیر و ماندگاری در عصر اصحاب دارد.

سعید بن جبیر ﷺ نقل می‌کند که مردی از انصار اندوهناک نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ از او پرسید چرا غمگین و محزون؟ مرد انصاری گفت: ما همه وقت نزد تو می‌اییم و به چهره‌ات می‌نگریم و با تو همنشین می‌کنیم. در سرای آخرت تو با پیامبران همدم خواهی بود و ما به تو دسترسی نداریم. پیامبر ﷺ پاسخی نداد تا اینکه جبرئیل این آیه را نازل کرد. پیامبر ﷺ کسی را فرستاد تا به آن مرد مژده دهد. [تفسیر ابن کثیر، جلد اول]

منظور این آیه است: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ

اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو رفیقانی هستند. (نساء: ۶۹)

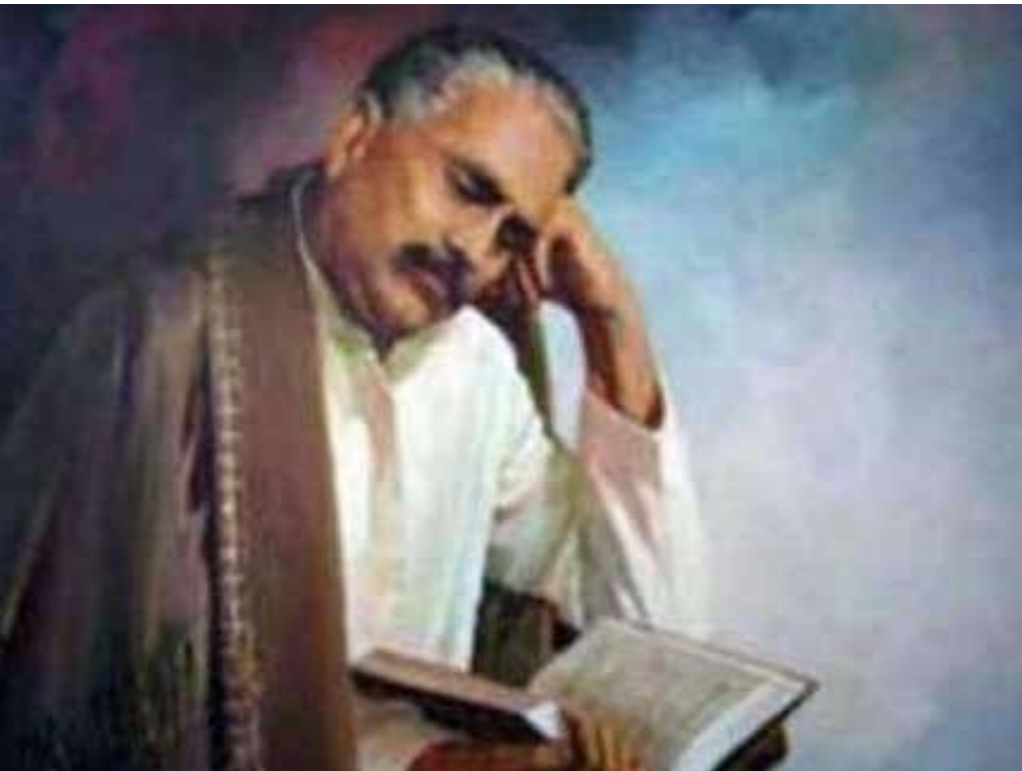
در روایت دیگری آمده است که مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد یا رسول الله ﷺ تو نزد من از خودم و خانواده و فرزندم محبوبتری. من وقتی در خانه‌ام، به یاد تو می‌افتم، تحمل نمی‌کنم و تاب نمی‌آورم تا اینکه به نزد تو آمده و به تو بنگرم. وقتی به یاد مرگ خود و شما می‌افتم، می‌دانم که تو در بهشت در مرتبه‌ی رفیع پیامبران خواهی بود و نگرانم که اگر وارد بهشت شوم تو را نبینم. پیامبر ﷺ پاسخی نداد تا اینکه این آیه نازل شد. [تفسیر ابن کثیر، جلد اول]

از ربیعة بن کعب اسلمی ﷺ -خادم رسول خدا ﷺ و یکی از اصحاب صفة- روایت است که گفت: من شبها را با پیامبر ﷺ می‌گذراندم، آب وضوی ایشان را فراهم می‌کردم و نیازهایشان را بر طرف می‌ساختم. به من گفتند: از من چیزی بخواه. گفتم: خواسته‌ی من همراهی و رفاقت با شما در بهشت است. فرمودند: آیا غیر از این هم درخواستی داری؟ گفتم: همانست که گفتم. فرمود: مرا با کثرت سجود، بر خویشتن یاری ده. [صحیح مسلم]

نقل شده است که وقتی بلال حبشی ﷺ در بستر مرگ بود، همسرش، نالان و گریان می‌گفت: «واحزنانه» آه از این همه اندوه؛ ولی بلال ﷺ گفته‌ی همسرش را رد کرده و می‌گفت: «بَلِّ واطرباه؛ غدا ألقى الأجابة، محمدا وحزبه»؛ بلکه چه طرب و مسرتی! فردا دوستانم را ملاقات می‌کنم، محمد ﷺ و یارانش را. [بدائع الفوائد، ابن قیم الجوزیة]

در شبستان ابد

پیامبر اسلام ﷺ در نگاه اقبال لاهوری



دکتر محمدبقایی ماکان

از میان متفکران بزرگی که تاریخ اسلام و حضرت پیامبر را الگوی کامل بشریت دانسته و از این‌رو مهر بی‌پایان خود را به ایشان نمایانده‌اند، اقبال لاهوری مرتبه‌ای ممتاز دارد و او را این منظر می‌توان یکی از عاشق‌ترین چهره‌ها در جمع دیگر عاشقان این طریق دانست. از مجموع آثار وی چنین برمی‌آید که هیچ لحظه‌ای را بی‌یاد پیامبر نگذرانده است، حتی می‌شود احتمال داد که گاه از یاد خدا غافل می‌مانده ولی نقش جمال معنوی «رحمة للعالمین» هرگز از لوح دل و جاننش زوده نمی‌شد:

می‌توانی منکر یزدان شدن

منکر از شأن نبی نتوان شدن [۱]

در بیتی دیگر نزدیک به همین مضمون خطاب به پیامبر می‌گوید:

با خدا در پرده گویم، با تو گویم آشکار
یا رسول الله! او پنهان و تو پیدای من
اقبال، حضور پیامبر را پیوسته در کنار

خود حس می‌کرده و گاه غمی را که از ناملایمات زمانه و وضع آشفته و نابسامان جوامع اسلامی در سینه داشته برای مصاحب دلسوزش شرح می‌داده؛ زیرا به عقیده وی «پیامبر همچنان زنده است و مردم این زمان می‌توانند چونان صحابه ایام او، از وی الهام بگیرند.» [۲] این شیدایی، حلاوتی در مذاق جاننش پدید می‌آورد که عاشقانه‌ترین لفظ را برای پیامبر به کار می‌برد و او را «دلبر» خطاب می‌کند:

خاک یثرب از دو عالم خوش‌تر است
ای خنک شهری که آن جا دلبر است [۳]
تعابیری از این دست که نشان از علاقه‌ی شدید اقبال به پیامبر اکرم دارند در سروده‌هایش بسیار است. در مثنوی «اسرار خودی»، ایشان را «ساقی بطحاء» [۴] می‌نامد و توصیفی عاشقانه از نگاه آن حضرت دارد:

مست چشم ساقی بطحاستیم
در جهان مثل می و میناستیم [۵]
اقبال، تعالیم پیامبر را در ارتباط

با وجود آدمی همانند «می و مینا» می‌داند که اعتبار این یک، سر در ارزش آن یک دارد، یا به عبارت دیگر پیامبر را در قلب خود می‌بیند. در غزلی دیگر ایشان را «ساقی فطرت» می‌خواند و نزدیک به مضمون فوق می‌گوید:

در میکده باقی نیست، از ساقی فطرت خواه
آن می که نمی‌گنجد در شیشه مشرب‌ها [۶]

علاقه او به حضرتش چندان است که می‌گوید خدا را با تأیید وی مورد نیایش قرار می‌دهد. در زندگی‌نامه‌ی اقبال آمده است که «یک‌بار فیلسوفی انگلیسی از وی پرسید برای اثبات وجود خدا چه دلیل قابل قبولی دارد؟ او بی‌درنگ می‌گوید: چه دلیلی بالاتر از این که پیامبر به وجودش ایمان دارد.» [۷] اقبال همین موضوع را در دو بیت‌ی زیر به صورتی دیگر در «ارمغان حجاز» خطاب به پیامبر بیان می‌دارد:

به کوی تو گدا زیک نوا بس
مرا این ابتدا، این انتها بس
خراب جرأت آن ز ند پاکم
خدا را گفت: ما را مصطفی بس [۸]

یکی دیگر از سروده‌های اقبال که نشان از دلدادگی او به خاتم پیامبران دارد، غزل‌گونه‌ای است که در آن جا هم به وصف نگاه دلربای «محمد عربی» می‌پردازد که به عقیده وی وجود آدمی را تسخیر می‌کند. این نگاه که پیوسته از آن نیرو گرفته چنان هیجانی در وی برانگیزد که تب و تاب آتشکده‌ی عجم به پای آن نمی‌رسد. ایبات این غزل هر خواننده آشنا به شعر فارسی را به یاد عاشقانه‌ترین غزل‌ها می‌اندازد که یکی از آن‌ها می‌تواند غزل معروف هاتف اصفهانی باشد با مطلع:

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی
که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی
اقبال نیز در همین وزن آهنگین (کامل مثنی‌سالم) که غالب شاعران غزل‌گو برای بیان احساسات بسیار تب‌آلود خود برگزیده‌اند، در شرح دلدادگی روحانی خود به دلبری که به یک نگاه همه وجودش را تصاحب کرده، می‌گوید:

تب و تاب بتکله عجم، نرسد به سوز و گلاز من
که به یک‌نگاه محمدعربی گرفته حجاز من

چه کنم که عقل بهانه‌جو، گرهی به روی گره‌زند
نظری! که گردش چشم تو، شکنند طلسم مجاز من
نرسد فسونگری خرد به پیدن دل‌زنده‌ای
ز کِشْت فلسفیان در آبه حریم سوز و گلاز من [۹]

برخی از ابیات اقبال درباره پیامبر چندان عاشقانه است که گویی کلام عاشق هجران کشیده‌ای است که فراق محبوب ماه طلعتش:

بگشا پرده رخسار، به صدا ناز بیا
در لباس بشری جانب ما باز بیا [۱۰]

اقبال پیامبر را معیار کمال بشری می‌داند و معتقد است که موجودی بی‌همتا در طول تاریخ و آمیزه‌ای دلپذیر از الوهیت و انسانیت است. او برای اثبات این دعوی، شواهد متعدد ذکر می‌کند. در مورد تجربه وحیانی [۱۱] پیامبر و تفاوت آن با سیروسلوک عرفان می‌گوید: عارف پس از نایل آمدن به غایت قصوای خویش، «میل باز آمدنش نیست و حتی زمانی که الزاماً باز می‌آید، بازگشتش برای بشریت معنایی جز نفع شخصی ندارد. اما باز آمدن پیامبر، خلاق و زاینده بوده است، بازگشت او از آن آرامش، بدان سبب بوده تا خویشتن را وارد جریان زمان سازد و جهانی با آرمان‌های نو بیافریند» [۱۲]

چنان باز آمدن از لامکانش
درون سینه «او» در کف جهانش [۱۳]

اقبال در مورد جذب جهان در انسان کامل می‌گوید مولوی این اندیشه را بسیار زیبا بیان داشته است. زمانی که پیامبر طفل خردسالی بود و دایه‌اش حلیمه از او حضانت می‌کرد، در صحرا گم می‌شود؛ حلیمه که سخت اندوهگین شده و در جست‌وجوی طفل بود به پیرمردی برمی‌خورد که پس از آگاهی از علت تشویش او می‌گوید:

غم مخور یاهو نگردد [۱۴] او ز تو
بلکه عالم یاهو گردد اندر او [۱۵]

او نیز در غزلی با اشاره به همین موضوع می‌گوید:

این گنبد مینایی، این پستی و بالایی
در شد به دل عاشق با این همه پهنایی
به عقیده اقبال زمانی انسان می‌تواند جهان را در خود فروبرد یا به عبارت دیگر «من جهانشمول» را در «من متناهی» خویش جای دهد و جهان

را به کف آرد که بتواند در خویشتن خویش فرو رود. منتها این در خود فروشدن به معنای خودفراموشی و از همه بیگانه شدن نیست. الگوی او در این مورد، خلوت‌گزینی پیامبر در غار حرا است که در آن مدت سعی در مشاهده خویشتن خویش کرد و در پی کشف و تقویت نیروهای ضمیرش برآمد که پس از نیل به این مقصود، هدایت و ارشاد خلق را به عهده گرفت. بنا به نظر اقبال، به وجود آمدن امت اسلامی و جهانگیر شدن اسلام، ریشه در همان سیر و سلوک و خلوت‌گزینی پیامبر دارد:

در دل مسلم مقام مصطفاست
آبروی ما ز نام مصطفاست
در شبستان حراء خلوت گزید
قوم و آیین و حکومت آفرید. [۱۶]

از این در خویش فروشدن است که خودآگاهی و حکمت می‌زاید. قرآن اصطلاح اخیر را غالباً برای آگاهی و معرفتی به کار می‌برد که از طریق وحی الهی حاصل شده باشد: «این حکمت‌هاست که پروردگارت به تو وحی کرده» [۱۷]، «حکمت (فرزانگی) را به هرکه خواهد دهد و هر که فرزانی (حکمت) یافت خوبی فراوان یافت...» [۱۸] این حکمت به عقیده‌ی اقبال ریشه در تجربه‌ی وحدانی دارد که حاصل در خویشتن خویش فروشدن است: «پیامبر را می‌توان به صورت نوعی خودآگاهی عرفانی توصیف کرد که تجربه وحدانی در او میل به فیضان داشته است و در پی فرصت‌هایی بوده تا نیروهای جامعه را در مسیری تازه اندازد و آن‌ها را اصلاح و بازسازی کند. مرکز زندگی محدود فقط بدان سبب در ژرفای نامحدود شخصیت او فرو می‌رود تا دگر بار با نیروی تازه‌ای سر برآورد و آن چه را کهنه است از میان بردارد و راه‌های نوین زندگی را عیان سازد» [۱۹] نخستین نشانه‌ی حاصل از این دگرگونی نوگرایی، تجدد، نوجویی و دوری‌گزیدن از تقلید است و روی گرداندن از شیوه‌های فکری و روش‌هایی است که پیشینیان پی برده، و نتیجه مطلوبی از آن به دست نیآورده‌اند. این پیامی است که از سیره‌ی نبوی می‌توان گرفت. به عقیده وی «عروج عقلانی از روزی آغاز شد که پیامبر مبعوث شد. از این زمان بود که علم و ادراک جای

تقلید را گرفت.» [۲۰] پیامبر مخالف تقلید بود؛ زیرا:

اگر تقلید بودی شیوه‌ای خوب
پیمبر هم ره اجداد رفتی [۲۱]

برای آن‌که بتوان پای از دایره تقلید بیرون کشید و در طریق نوآوری گام نهاد باید به تحقیق و آزمون‌های عقلی و عملی روی آورد که به عقیده اقبال در دنیای اسلام با شخص پیامبر آغاز می‌شود. او «نخستین پژوهشگر و منتقد پدیده‌های نفس و روان بود. بخاری [۲۲] و دیگر محدثان، شرح قابل توجهی از تحقیق ایشان در احوال جوانی یهودی به نام ابن صیاد که بیماری روانی داشت نقل کرده‌اند که حالت‌های جنون‌آمیز او نظر پیامبر را جلب کرد. ایشان بیمار را معاینه کرد و پس از پرسش‌هایی او را در حالت‌های پشت درخت پنهان شد تا به سخنان ناخودآگاه وی گوش دهد، ولی آن جوان به تربیتی فرزندش را از حضور پیامبر آگاه نمود. آن جوان بلافاصله به حالت طبیعی‌اش بازگشت. پیامبر به مادرش گفت: «اگر او را به حال خود می‌گذاشتی شاید موضوع روشن می‌شد.»

«برخی از صحابه که در جریان این نخستین معاینه روانشناسانه تاریخ اسلام حضور داشتند و حتی محدثان سال‌های اخیر که دقت فراوان در ضبط این واقعه مهم مبذول کردند اهمیت این تحقیق را در نیافتند.» [۲۳]

پیامبر پیوسته درصدد کشف حقایق امور بوده و در هر چیز به مبانی عقلی آن توجه داشته است.

از این‌روست که اقبال می‌گوید، دعای همیشگی‌اش این بود که «پروردگارا! آگاهی دریافت حقیقت غایبی اشیاء را عطایم کن!» [۲۴] ولی با این همه، رسالت پیامبر فراتر از یک محقق و دانشمند است که کارش طبقه‌بندی واقعیات و کشف علت‌ها و یافتن چیرستی و حقیقت آن‌هاست و بیش از این هدفی ندارد. او در پی آن است تا با فهم حقایق، الگوهای نوین رفتاری برای پیشرفت زندگی ارائه دهد. چنین بود که پیامبر «بردگان را به رهبران بشریت بدل کرد و الهام‌بخش رفتار و شکل‌دهنده روش زندگی انسان‌ها شد... چنان‌چه انواع

مختلف فعالیت‌ها و تلاش‌هایی را که از نهضت پیامبر سرچشمه گرفته مورد ارزیابی قرار دهیم... (بایسد) آن را واکنشی نسبت به یک وضع عینی بدانیم که پدیدآورنده تمایلات نوین، نهادهای جدید و نقطه‌های تازه عزیمت بوده است... روش او طبقه‌بندی واقعیات و کشف علت‌ها نبود. او از این دید به زندگی و حرکت آن می‌نگرد که الگوهای تازه رفتاری برای نوع بشر بیافریند» [۲۵]. از این‌روست که اقبال می‌گوید: «تجربه دینی در اسلام... عبارت است از به وجود آمدن صفات الهی در انسان» [۲۶].

کسی که صفات خدا را جذب می‌کند و به وی عشق می‌ورزد، بی‌گمان شخصیت خویش را کمال می‌بخشد. اقبال می‌گوید: «پیامبر گفت: «تخلقوا باخلاق الله» یعنی صفات خدا را در خود پدید آورید؛ انسان چه از لحظ جسمانی و چه از حیث روحانی مرکز یک خود مستقل است [۲۷]، ولی هنوز فردی کامل نیست. او هرچه فاصله‌اش از خدا بیشتر شود کمتر به فردیتش دست می‌یابد. کامل‌ترین انسان کسی است که از همه به خدا نزدیک‌تر باشد» [۲۸]. این ویژگی‌ها یعنی کسب صفات الهی و سعی در تقرّب هرچه بیشتر به وی سبب می‌شود تا انسان، خدای‌گونه شود و به منزلتی که شایسته آن است دست یابد.

به نظر اقبال اگر مسلمانان می‌خواهند عظمت گذشته خود را باز یابند باید در پی کسب صفاتی باشند که پیامبر تجسم آن‌ها بوده. این که امروز نشانی از آن عظمت و شکوه پیشین در ایشان نیست، به این سبب است که دیگر شور عشق آن محبوب به مانند گذشته در قلب‌شان زبانه نمی‌کشد:

شبی پیش خدا بگریستم زار
مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد: نمی‌دانی که این قوم
دلی دارند و محبوبی ندارند [۲۹]

اقبال به این حقیقت در مثنوی «اسرار خودی» نیز که نخستین بار در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت اشاره می‌کند و پیامبر را «معشوق همه مسلمانان» می‌داند که عشقش مایه قوت می‌شود و شأن آدمی را از ثری به

ثریا می‌برد:

هست معشوقی نهان اندر دلت
چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او زخوبان خویر
خوشر و زیباتر و محبوب‌تر
دل ز عشق او توانا می‌شود
خاک همدوش ثریا می‌شود [۳۰]

در «جاویدنامه» که آن را در سال ۱۹۳۲ انتشار داد، به روشنی بیان می‌دارد که وضع نابسامان کنونی مسلمانان به سبب آن است که محبت پیامبر را در سینه نمی‌پرورانند:

در دل او آتش سوزنده نیست
مصطفی در سینه‌ها و زنده نیست [۳۱]

همه سعی اقبال بر آن بوده تا شکافی را که میان مسلمانان و منبع الهامشان، یعنی پیامبر به وجود آمد، از میان بردارد و موانع حایل شده را در هم بشکند. او مدعی است که گفته‌ها و نوشته‌هایش حقایقی است مبتنی بر تعالیم «خیر المرسلین». در آموزه‌های پیامبر «هیچ نکته پوشیده‌ای وجود ندارد» [۳۲] از این‌رو توصیه می‌کند که نباید «به سخنان کسانی گوش سپرد که می‌گویند در اسلام اصول پوشیده‌ای هست که نمی‌شود بر ناآگاهان و ناآشنایان مکشوف داشت» [۳۳] از این جاست که تأویل را مسخ دین یار عربی خویش می‌داند و آن را مایه‌ی تفرقه و نهایتاً تضعیف دنیای اسلام می‌شمارد.

او می‌گوید در زندگی «خیر البشر»، هیچ چیز مستوری وجود نداشته که در تعالیمش وجود داشته باشد. برای فهم آموزه‌های پیامبر تنها چراغ عشق کفایت می‌کند. با نور این چراغ است که می‌توان «قرآن را چنان خواند که گویی به خود ما نازل شده» [۳۴]. از تجلی این عشق است که می‌توان به شناخت واقعی دین نایل شد:

بی تجلی مرد دانا ره نبرد
از لگدکوب خیال [۳۵] خویش مُرد [۳۶]

بی تجلی زندگی رنجوری است
عقل مهجوری و دین مهجوری است
اقبال همین نظر را به صورتی دیگر نیز مطرح ساخته است: «شخص مومن تا زمانی که خویشتن را در همان حالتی که وحی بر پیامبر نازل می‌شد قرار ندهد نمی‌تواند قرآن را فهم کند» [۳۷]. بنابراین آن چه آدمی را

به پیامبر، که اقبال او را تجسم دین می‌خواند، نزدیک می‌سازد، عشق وی وجود داشته است که گفته‌اند وقتی نامش را می‌شنید هیچان‌زده می‌شد. پیامبر در همه‌ی آثار اقبال، که بی‌گمان از ارزنده‌ترین ذخایر ادب فارسی محسوب می‌شوند، از موضوعات محوری به‌شمار می‌آید و اساس تفکر او را شکل می‌دهد. در «پیام مشرق» که نخستین بار در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید در خصوص علاقه‌اش به برگزیده‌ترین انسان می‌گوید:

هر که عشق مصطفی سامان اوست بحر و بر در گوشه دامان اوست [۳۸] اقبال نام «مصطفی» را که به معنای «برگزیده» است، بیش از دیگر نام‌های پیامبر گرامی می‌پسندد. این مبین آن است که برگزیدگی پیامبر نسبت به عالمیان در ناخودآگاه وی تثبیت شده است. از این‌روست که می‌گوید در طول تاریخ بشر کامل‌تری از او به هستی نیامده، بنابراین طبیعی می‌نماید که «خواجه لولاک» را «شمع شبستان وجود» بنامد و همانند سعدی از منظری عارفانه بیان دارد «که هنوز آدم در میانه آب و گل بود نور پیامبر عالم را منور می‌ساخت و «جوهر غاسق» از آن روشنایی می‌گرفتند:

یعنی آن شمع شبستان وجود بود در دنیا از دنیا نبود جلوه‌ی او قدسیان را سینه سوز بود اندر آب و گل آدم هنوز [۳۹]. اقبال بزرگ‌ترین معجزه «خیر المرسلین» را به خلاف اذهان سنتی نه در «شقّ القمر» که در ایجاد وحدت میان قبایلی می‌داند که جز عناد و ستیز راه دیگری برای ادامه حیات نمی‌شناختند و بسیار متأسف است از این‌که آن تفرقه و از هم گسیختگی به صورتی تازه عیان شده، به عقیده وی انحطاط دنیای اسلام و عدم انسجام آن‌که در پنج قرن اخیر چهره تأسف‌بار یافته به این سبب است که دیگر «شعله‌ی عشق آن عالی‌جناب» چنان‌که باید در قلبشان زبانه نمی‌کشد[۴۰].

پانوش‌ها:

[۱]. در شبستان ابد(شرح جاویدنامه)، نوشته م. ب. ماکان، انتشارات اقبال، ص ۱۸۳.

[۲]. سونش دینار(دیدگاه‌های علامه اقبال) تألیف م. ب. ماکان، انتشارات فردوس، ص ۹۸.

[۳]. شرار زندگی(شرح اسرار خودی)، نوشته م. ب. ماکان، انتشارات فردوس، ص ۲۱۲.

[۴]. بطحاء: محلی در نزدیکی مکه که نخلستان‌هایش معروف است. اقبال این کلمه را توسعاً به معنا سرزمین حجاز به کار می‌برد. در «ارمغان حجاز» خطاب به پیامبر می‌گوید: تو فرمودی ره بطحا گرفتیم / و گر نه جز تو ما را منزلت نیست

[۵]. شرار زندگی(شرح اسرار خودی)، همان، بیت ۱۹۶.

[۶]. لعل روان(شرح غزلیات اقبال)، نوشته م. ب. ماکان، انتشارات اقبال، ص ۹۲.

[۷]. زندگی و افکار اقبال، ج ۲، ص ۸۷۷

[۸]. خیال وصال(شرح ارمغان حجاز)، نوشته م. ب. ماکان، انتشارات مشکلات، دو بی‌تی ۱۵۱.

[۹]. لعل روان، همان، ص ۵۴۶.

[۱۰]. این بیت در میان ابیاتی به اردو که در نعت پیامد است در مجموعه «باقیات اقبال» آمده.

[۱۱]. unitary experience

[۱۲]. بازسازی اندیشه دینی در اسلام، ترجمه م. ماکان. انتشارات فردوس، ص ۲۱۷.

[۱۳]. شرح گلشن راز جدید، نوشته م. ب. ماکان، انتشارات فردوس، ص ۱۰۱.

[۱۴]. یاهو گشتن: گم شدن

[۱۵]. دفتر چهارم، ۹۷۶.

[۱۶]. شرار زندگی(شرح اسرار خودی)، همان، ابیات ۱۷۶ و ۱۸۰.

[۱۷]. اسری: ۳۹.

[۱۸]. بقره: ۲۶۹.

[۱۹]. بازسازی اندیشه دینی، همان، ص ۲۱۹.

[۲۰]. سونش دینار، همان، ص ۱۰۶.

[۲۱]. میکده لاهور(دیوان فارسی اقبال)، تصحیح م. ب. ماکان، انتشارات اقبال، ص ۲۳۴.

[۲۲]. محمد پسر اسماعیل پسر ابراهیم(۱۹۴-۲۵۶ ه. ق) منسوب به بخارا. از محدثان بزرگ اهل سنت، مؤلف «الجامع الصحیح» مشهور به «صحیح بخاری» و «التاریخ».

[۲۳]. بازسازی اندیشه‌ی دینی، همان، ص ۵۴-۵۵.

[۲۴]. اللهم ارنّا الاشیاء کما هی. مأخذ پیشین، ص ۴.

[۲۵]. مأخذ پیشین، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

[۲۶]. مأخذ پیشین، ص ۱۹۵.

[۲۷]. از مقدمه ترجمه انگلیسی اسرار خودی، نیکلسون، ص XVIII-XIX به نقل از اقبال.

[۲۸]. خیال وصال(شرح ارمغان حجاز)، همان دو بی‌تی ۴۲.

[۲۹]. شرار زندگی(شرح جاویدنامه)، همان، بیت ۱۷۲ به بعد

[۳۰]. در شبستان ابد(شرح جاویدنامه)، همان، ص ۲۰۲.

[۳۱]. سونش دینار، همان، ص ۱۴۱.

[۳۲]. همان.

[۳۳]. بازسازی اندیشه، همان، ص ۲۸۱. این جمله در اصل از شهاب الدین سهروردی است که در «کلمه التصوف» آورده.

[۳۴]. بی‌تجلی: بدون عشق.

[۳۵]. خیال: اقبال این کلمه را در همه جا به معنای اندیشه و فکر به کار می‌برد.

[۳۶]. در شبستان ابد، همان، ابیات ۴۰ و ۴۱

[۳۷]. بازسازی اندیشه دینی، همان، ص ۲۸۱

[۳۸]. میکده لاهور(کلیات فارسی اقبال)، همان، ص ۱۴۳.

[۳۹]. رموز بی‌خودی، ادبیات ۳۵۲ و ۳۵۳. اشاره است به حدیث «آدم هنوز میان آب و گل بود که من پیامبر بودم: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین».

[۴۰]. برای مطالعه بیشتر رک: مجموعه ۲۴ جلدی «بازنگری آثار و افکار اقبال» به همین قلم.



محمد پیامبر خدا ﷺ در آثار محمد اقبال

آنه‌ماری شیمل

ترجمه: حسن لاهوتی

چنین به نظر می‌رسد که همه‌ی وجوه مختلف تکریم از پیامبر در آثار محمد اقبال جمع آمده باشد- محمد اقبال شاعر و فیلسوف مسلمان هندی است که اول بار اندیشه ملت مستقل مسلمان را در شمال غربی شبه جزیره‌ی هند ابراز کرد و ، بنابراین، اوست که به نام «رهبر معنوی» پاکستان آفرینش می‌خوانند.

عشق و ایمان اقبال به پیامبر ﷺ چه روشن در مکاتبات خصوصی او با دوستانش، که به طور کلی مطالب مورد علاقه‌ی شخصی و علمی را در آن‌ها به قلم اشارت آورده است، نمایان است. دوستانش حکایت می‌کنند که چون نام پیامبر ﷺ به میان می‌آمد، اغلب سرشک از دیده می‌بارید، و خود در مقاله‌ای به سال ۱۲۸۹ ه. ش/ ۱۹۰۹ م درباره‌ی پیامبر می‌نویسد:

«نام بلندش را هرگاه به یاد می‌آورم بر رشته رشته‌ی جانم از شور لرزه می‌افتد- نام آن کس که آدمیان را آخرین پیام آزادی و تساوی آورده است.»

یکی از مسلم‌ترین موضوعات شعرهای ایمان محض به پیامبر ﷺ است، و تعبیرات آن در آثار او از آغاز تا انجام ساری است. این بیت را

مهر تو بر عاصیان افزون ترست در خطا بخشی چو همر مادرست اقبال در حدود سال ۱۳۱۶ ه. ش/۱۳۹۶م سرود تا احساسی را بیان کند که، همان‌گونه که دیدیم، محور زهدورزی اسلامی بود.

اقبال، مانند بسیاری از سخنوران، خاصه از نحل‌ه‌ی عارفان و شاعران، ترجیح می‌داد که پیامبر را به نام مصطفی بخواند، که به معنی «برگزیده» است. محمد مصطفی ﷺ، به چشم انداز اقبال، سر منشأ هر چه نیکویی و سودمندی است که در حیات بشر است، و مانند شاعران اصلاح طلب قرن نوزدهم، در هند، یکی از دلایل وضع اسف‌بار مسلمانان

آن زمان را در این واقعیت غم‌بار می‌دید که آنان از «جمال پیامبر» بیگانه مانده‌اند. آنان باید می‌دانستند که طریق پیامبر تنها طریقی است که باید برگزینند! این فکر در رباعیات آخرین اثر شعری اقبال ساری است؛ اما چندین دهه پیش از آن هم، این اندیشه را در یکی از شعرهای بزرگ خود به زبان اردو، به نام «جواب شکوا» بیان کرده بود. در این شعر، که در سال ۱۲۹۲ ه. ش/۱۹۱۲م سروده شده است، خداوند خطاب به مسلمانان سخن می‌گوید، و به شکوای آنان پاسخی مفصل و محکم می‌دهد که با این فرمان به پایان می‌رسد:

بر محمد وفادار باشید و ما نیز باشیم از آن شما نه عالم که لوح و قلم نیز سازیم از آن شما! چند سال پس از سرودن این ابیات، اقبال این فکر را در اسرار خودی خویش نیز پی گرفت. در این‌جا، اقبال، برخلاف آنچه بیشتر شاعران صوفی پیش از او کرده بودند، دیگر استغراق نفس، خود انسانی را در دریای ذات الهی، که در آنجا چون قطره‌ای ناپدید می‌شود، آموزش نمی‌دهد، بلکه، برعکس، نیرومندی شخصیت(یا فردیت) انسان را تعلیم می‌دهد که با افزایش تقرب به خداوند زیادت می‌پذیرد و ، سرانجام، به دیدار چهره به چهره با او، که «بزرگترین خود» است، نایل می‌آید. با این حال، خود انسانی را تنها به عشق می‌توان نیرومند ساخت، و این عشق با محمد ﷺ پیوند دارد، ناگسستن. از این رو، اقبال روی دل با پیامبر می‌آرد:

هست معشوقی نهان اندر دلت چشم اگر داری بیا بنمایمت در دل مسلم مقام مصطفاست آبروی ما ز ن ام مصطفاس ت اقبال از این نیروی برکت آفرین نام محمد ﷺ، که گفتیم یکی از مباحث کهن را در متون اسلامی تشکیل می‌دهد، در پایان «جواب شکوا» نیز یاد می‌کند، و در آنجا که فرمان خداوند را می‌شنود، می‌گوید:

پست‌ها را کن بلند از جوش عشق عرصه گیتی منور کن ز نام مصطفای!



اقبال، ضمن توصیف پرشور محمد ﷺ بخش سوم اسرار خودی، حتی از این هم فراتر می‌رود:

کمتر از آنی ز اوقاتش ابد کاسب افزایش از ذاتش ابد بوریا ممنون خواب راحتش تاج کسری زیر پای امتش

اقبال، در این ابیات، به پیروی از بسیاری شاعران «نعمت» سرا، بخصوص به نظر می‌رسد نظیری نیشابوری، فقر و قدرت را به صورت دو ضد کنار هم می‌نهد، و از این تقابل برای نمایش شخصیت جامع پیامبر مکرر در مکرر استفاده می‌کند. در شعری که بیست سال بعد از آن سروده است، این تقابل را می‌بینیم:

فقر و سلطنت وحی مصطفای باشد جلوه ذات مصطفای باشد

این اشاراتی است به یکی از حدیث‌های دل‌پسند مکتب تصوف: «فقر فخن من است.» اما این فقر تهی‌دستی نیست، چه برسد به نیازمندی در یوزه‌گران؛ بلکه حال آن کسی است که توکل کامل بر خدا، آن غنی ازلی، دارد، و، بنابراین، او را دیگر به اسباب ثانویه نیاز نیست. پیامبر، از جهت این دو صفت «فقر» و «قدرت»، مظهر تجلی جمال و جلال خداوند می‌شود؛ یعنی تجلی‌گاه آن دو صفت الهی که متمم یکدیگرند، و تنها نقش متقابل این دو می‌توان سیلان حیات حادث را تداوم بخشد. و اجتماع این دو صفت است که محمد ﷺ را پیامبری کامل عیار ساخته، خیرالمرسلین، و (چنان‌که از فحوای این توصیف بر می‌آید) در نرم‌دلی از عیسی و در سخت‌گیری در شرع از موسی فراتر رفته است و، به این ترتیب،

نمونه‌ی کامل‌ترین انسان، خیرالبشر، را به وجود آورده است.

وقت هیجا تیغ او آهن گداز دیده‌ی او اشکبار اندر نماز این عظمت مقام جمعی پیامبر ﷺ الهام‌بخش شعر اقبال در سراسر زندگی او بود. اقبال در سال‌های آخر عمر، برای بیان این راز شخصیت پیامبر ﷺ روی به خیال‌بندی کهن عارفانه آورد:

معنی جبریل و قرآن است او فطره‌الله را نگهبان است او حکمتش برتر ز عقل ذوفنون از ضمیرش اُمّتی آید برون این شاعر فیلسوف از تشبیه پیامبر، که در این دنیا مشغول فعالیت است، به عارفی که، به قول او در جاویدنامه، اهرمن گمراهش می‌سازد تا سراسر عمر خود را به گوشه‌نشینی توأم با زهد و ریاضت سپری سازد و مدعی آن شود که با این گونه اشتغالات اخروی می‌تواند به منظور خویش رسد، خسته نمی‌شود. اقبال در آغاز سخنرانی پنجم در کتابش، احیای افکار دینی در اسلام، این مسأله را با روشنی غریبی ضمن تفسیر واقعه‌ی «معراج» بیان داشته است:

درخواست در او به حدّ اعلی وجود دارد. این است که باز آمدنش به معنای نوعی ازمون عملی اعتبار مشاهده او از دین است.» به گفته‌ی اقبال محمد ﷺ نه تنها در این راه که چنین امتی فراملیتی از مؤمنان را می‌توان و باید ایجاد کرد سرمشق قرار گرفته است، بلکه، در عین حال، نشانه‌ی یگانگی تزلزل‌ناپذیر آن امت نیز هست. اقبال شاعر در اوایل اسرار خودی، ضمن مدح بزرگ خود از پیامبر، اظهار می‌دارد:

چون، گل صد برگ ما را بو یکی ست اوست جان این نظام و او یکی ست پیامبر ﷺ، «دل است در این یک مشت خاک» که بشر سررشته آن است. یعنی که پیامبر نیروی حیات‌بخشی است که بشر را تبدیل به یک موجود جاندار می‌سازد. بنابراین، همه‌ی مظاهر جنبش‌های ناسیونالیستی دارای مبنای سیاسی در چشم انداز اقبال جز بت‌های نو چیزی دگر نیست؛ یعنی ناسیونالیسم شعبه امروزی بعل پرستی است. اما، چنان‌که در جاویدنامه (در فلک زهره) سخنش رفته است، امتی که کمال آمال اسلام است به وسوسه‌ی بعل و بت‌های دیگر از پای در نمی‌آید، بلکه دلش، پیامبر، او را زنده نگاه می‌دارد.

وقتی تشخیص می‌دهیم که پیامبر ﷺ محور اندیشه و شعر اقبال را تشکیل داده است، بسیاری از استعاره‌ها، صور خیال، و اشاراتی که به کار برده است به معنایی نو پیش چشم می‌آیند. از جمله، کلمه «عشق» در شعر اقبال، اغلب، حکایت از عشق به پیامبر ﷺ، یا عشق ملهم از او دارد، زیرا همچنان که اقبال، به پیروی از مولانا جلال‌الدین و عارفان دیگر، می‌سراید، پیامبر ﷺ مظهر عشق الهی است. قصیده بزرگ «مسجد قرطبه»، مانند بسیاری دیگر از منظومه‌های او که در مجموعه‌ای از پخته‌ترین اشعار اردویش، بال جبریل، آمده است، مکرر در مکرر «عشق» را با «مصطفی» برابر می‌نهد.

به همین شیوه، اشارات مدام اقبال به عربستان، نجد، و حجاز، با عنایت به احترام قلبی اقبال نسبت به پیامبر ﷺ، که در این راه بر مثال بسا شاعران هندی پیش از خود گام بر می‌دارد، و بسیار دوست می‌داشت که پیامبر ﷺ را «دوست عربی» بخواند، معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند.

یکی از راه‌های آشنایی با شیوه تفکر اقبال در این زمینه آخرین بیت شعر «ترانه ملی» اوست که در اوایل این قرن [بیستم] سروده

شده است: کاروان سالار ما میر حجاز نام او آرام بخش جان ما پس از این بیت، کلمات راه‌گشای زیر آمده است: نغمه اقبال پنداری بود بانگ درا!

این کلمات که عنوان نخستین کتاب شعری اقبال به زبان اردو، بانگ درا، از آن است، خاصه پیوند نزدیک شاعر را با پیامبر ﷺ فاش می‌گوید: او که مانند درای آویخته به گردن شتر پیامبر ﷺ در کار است، با بانگ خود مسلمانان خطاکار را راهنمایی می‌کند که به مأمن اصلی مکه روی باز آورند، و آنان را فرا می‌خواند تا به راهنمایی او روی بر راه پیامبر ﷺ باز نهند، از خیابان‌های چشم‌فریب اروپایی، نیز از باغ‌های پر عطر رؤیاهای عارفانه ایران، دوری گزینند.

آثار اقبال شامل تفسیرهای دینی و سیاسی، عرفانی و اجتماعی درباره پیامبر ﷺ است. اما در اواخر زندگی‌اش، بار دیگر دل سوی یار وفادار، محبوب و آرام جان، یعنی پیامبر ﷺ آورد، و با کلماتی ساده، تقریباً مانند یکی از شاعران عامیانه‌سرای هموطن پنجابی خود، درباره‌ی آرزومندی‌اش بهر آرامگاه پیامبر ﷺ ترانه سرود:

به این پیروی ره یثرب گرفتم نوا خان از سرود عاشقانه چو آن مرغی که در صحرا سر شام گشاید پر به فکر آشیانه

و در تصویری فراموش‌نشدنی آنچه میلیون‌ها میلیون مسلمان پارسای قرن‌های قرن از پیامبر ﷺ به جان احساس کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، مختصر آورده است:

عشق او سرمایه جمعیت است همچو خون اندر عروق ملت است

منبع:

بخشی از کتاب محمد رسول خدا، آنه ماری شیمل، مترجم حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ۷۸۳۱

سیمای پیامبر اعظم ﷺ

در اشعار مخدومقلی فراغی* (شاعر و عارف نامی ترکمن)

نورقلیچ فداکار

مخدومقلی، شاعر و عارف نامدار ترکمن، از میان انبا بشر و انبیاء الهی به حضرت محمد ﷺ ارادت خاص داشته، پیام و سنت او را سرلوحه زندگی خود قرار داده است.

مخدومقلی فراغی چون دیگر بزرگان ادب و عرفان، دیوان خود را با حمد خداوند و نعت رسول الله ﷺ آغاز نموده است و با الهام از تعالیم عالی قرآن و سنت محمد ﷺ به سوی قله معرفت و معشوق حقیقی گام برداشته است؛ زیرا سعادت و خوشبختی خود و دیگر انسان‌ها را در پیروی و اطاعت از آن دو گوهر گرانبها و هدایت‌گر می‌دانست؛ چراکه خداوند فرموده است:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ چیزهایی را که پیامبر برای شما آورده است اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته دست بکشید.(حشر:۷)

مخدومقلی از پر مخاطره و پر راز و رمز بودن راه حق (عشق) آگاه است. ازاین‌رو، نیازمندی آدمی را به رهبر و راهنمایی لایق و کارگشته و آشنا به پیچ و خم راه معشوق، چنین اعلام می‌کند؛

حقیقت نینگ/بول

لارین رهبر سیز/گزمک/اولماز

«بدون رهبر و راهنمایی آگاه، راه حقیقت (عشق) را نمی‌توان با موفقیت پیمود.»

از طرف دیگر، معتقد است کسانی‌که بدون آگاهی و رهبر قابل، به سوی هدف و منزلی حرکت کنند، هرگز به مقصد نخواهند رسید؛ چراکه شیطان راهنمای ایشان است و شیطان چه

بدگمراه کننده و راهزنی است:

باشچی سیز/فهم سیز/ یوله/گیرانلار

یولین/ششیطان/اورار/یولی/ ترس/چیقار

«کسانی که بدون آگاهی و رهبری قابل وارد مسیری شوند، شیطان راهزن ایشان است و آنان را به بیراهه می‌برد.

به همین خاطر عقیده دارد و خطاب به جوانان می‌گوید: وقتی انسان خود راه وصال و رسیدن به سرمنزل و هدف را نمی‌شناسد، باید از دیگران که مجرب و آگاه‌ترند و راه نیل به مقصد را می‌دانند پیروی نماید وگرنه به گمراهی و هلاکت می‌افتد:

سریشتانگ/کم/بولسه/عشقینگ/ایشیندن

بار/خبر/آل/گوران/مبتلا/لاردن»

«اگر سررشته‌ای از عشق نداری؛ از مبتلایان و عاشقان دل سوخته خبرگیر!»

فراغی با مطالعه و تحقیق، آن آگاهی لازم و رهبری قابل و شایسته را پیدا می‌کند. او که حافظ و حامل قرآن است، با این نور الهی، ظلمت‌ها و تیرگی‌ها را می‌شکافد و به سوی ساحل نجات و قله معرفت گام برمی‌دارد. در اعماق این اقیانوس بیکران، آن رهبر لایق و آگاه به راز و رمز طریق حق را چون دُرَدانه‌ای از لابه‌لای صدف آسمانی می‌یابد با این تالُلُو درخشان که ملاحظه می‌کنیم:

«لقد كان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» و در این جستجو از خصوصیات اخلاقی آن پیر و مراد چنین خبر می‌یابد: «انک لعلی خلق عظیم» پس سزاوار است این الگو و سرمشق زندگی را شناخت و به

آن تأسی جست. سپس به دیگر انسان‌ها نیز باید معرفی کرد تا از این اسوه و رحمت الهی بهره‌مند شوند. بشنویم ندای او را که یادآور ندای رسول‌الله ﷺ در روزهای نخست دعوت در مکه است:

آدم/اوغلی/تاشلانگ/هائی/هوانی

اقرار/بول/رسوله/بئر/بیل/خدانی

«ای فرزند آدم، دست از خواهش‌های نفسانی و هوس‌های زودگذر خود بردارید. تسلیم حق شوید و اقرارکنید که خدا یکی‌است و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.»

یعنی بگویید: «لا اله الا الله محمد رَسول الله.»

چنان که از توصیه‌های علامه اقبال لاهوری به جوانان برمی‌آید:

«غنچه‌ای از شاخسار مصطفی

گل شو از باد بهار مصطفی

از بهارش رنگ و بو باید گرفت بهره‌ای از خُلق او باید گرفت»

۱. همان‌طور که در تاریخ و روایات اسلامی می‌خوانیم به هنگام میلاد پیامبر، علائم و نشانه‌هایی از ظهور پیامبر آخر زمان در جهان مشاهده شده است. از جمله: خاموش شدن آتشکده‌ی آتش‌پرستان، شکستن طاق کسری و قیصر روم و بر افتادن بت‌های بت‌پرستان و... مخدومقلی با الهام از چنین روایاتی می‌سراید:



«توشدی ابر/خوش‌سلیق/جهانه/نصر تینگ/گور گاج/ار رسول

سر نگون /بولدی /صنم لار /لمعتینگ /گور گاج/ار رسول»

«ای رسول گرامی از پیروزی و نصرت تو جهان پر از شادمانی شد و از پرتو ظهورت بت‌ها همه سرنگون شدند.»

در جای دیگر به تأثیر کلام شیوا و اخلاق و رفتار نیک آن حضرت که «سُنَّت» نامیده می‌شود چنین اشاره دارند:

«کل/عالم/بولدی/اقرار/سُنَّتینگ/گور گاج رسول

راه/ظلمت/بولدی/روشن/آی ت نگ/گور گاج رسول»

«ای رسول گرامی! همه‌ی جهانیان جذب و شیفته‌ی اخلاق و رفتار کریمانه تو شدند. از نور آیات قرآن و سُنَّت الهام بخش تو تیرگی‌ها از بین رفت؛ چونکه نام شریف الله و قرآن همزاد نور و روشنایی است.»

از این بیان مخدومقلی برمی‌آید که ایشان علل نفوذ و گسترش اسلام در مدت زمان اندک را، حاصل اخلاق کریمانه و رفتار بزرگوارانه و با گذشت پیامبر و اصحاب می‌دانند نه زور لبه‌ی تیز شمشیر که برخی از خاورشناسان ادعا کرده‌اند.

شاعر بزرگوار، معتقد است هر که از روی اخلاص و ایمان تسلیم فرمان پیامبر شد و از سنت و تعالیم او بهره گرفت، خود را از آتش جهنم نجات داد و خشنودی دو عالم را به دست آورد؛ زیرا بعثت او برای جهانیان رحمت بود:

«تاپدی/دوزخ دن/آمان/کیم/صحابتینگ/گور گاج/ار رسول

ایکی/دنیا/بولدی/خشنود/ارحمتینگ/گور گاج/ار رسول»

مخدومقلی به تاریخ زندگی پیامبر ﷺ بسیار آشناست و فراز و نشیب دعوت آن حضرت را با تمام حکمت‌ها و عبرت‌هایش مطالعه کرده و درباره‌ی آن‌ها اندیشیده است.

ازاین‌رو به آداب و سنت پیامبر ﷺ

سخت پایبند است و در نصایح خود، از مردم نیز انتظار دارد طبق سُنَّت و روش پیامبر زندگی کنند؛ زیرا دین اسلام به‌وسیله‌ی قرآن و اخلاق و رفتار نیک پیامبر ﷺ و پیروانش استوار گردیده است:

«باش/ایشنی/ابر/جای/قیل/مسلمان/بو لسنگ

یوری/محمدنینگ/یولی/ایلانی»

«اگر مسلمانی! پنج ارکان اسلام را طبق سنت و روش محمد ﷺ به جای آور؛ (زیرا شرط صحت عبادت، یکی اخلاص و دیگری مطابق با شریعت و سُنَّت است.)

سُنَّت به خاطر منزلت رفیع در فهم و تبیین مفاهیم قرآنی به‌عنوان یکی از منابع فقه اسلامی، در میان مذاهب مختلف اسلامی مطرح است. ازاین‌رو فراغی معتقد است احکام دین اسلام از دو بخش مهم «فرض» و «سُنَّت» که مکمل یکدیگرند، تشکیل می‌شود. آنجا که به صراحت می‌گوید:

«دینه/گواه/دیرلار/فرض/استتی»؛ گویند رعایت فرض و سنت، گواه دینداری است.

در بیت دیگر می‌فرماید:

«قیامت/گون/گواه‌میز

سنت/بیلان/فرض/دالمی»

«روز قیامت سنت و فرض گواهان ما خواهند بود.»

البته تأکید مخدومقلی به تبعیت از سُنَّت پیامبر خدا ﷺ بی‌دلیل نیست؛ زیرا التزام به شریعت و اتباع سنت رسول الله ﷺ از رکن اساسی طریقه نقشبندیه است. چنانکه از بهاء‌الدین نقشبند پرسیدند: شما را به چه توان یافت؟ فرمودند: «به متابعت رسول[».

همچنین فرموده‌اند: «طریقه‌ی ما از نوادر است. عروه الوثقی است. چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی ﷺ زدن است و اقتدا به آثار صحابه کرام او نمودن»؛ یعنی مخدومقلی نیز از مریدان و سالکین نقشبندیه است.

از نصایح و اشارات مخدومقلی به زندگانی پیامبر ﷺ و اصحاب چنین استنباط می‌شود که هر مسلمانی لازم

است با زندگی —یعنی سنت و روش پیامبر ﷺ— آشنا شود تا بهتر و بیشتر مفاهیم قرآن را دریابد؛ زیرا اخلاق و رفتار پیامبر مضامین عملی قرآن است. چنان که حضرت عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا در پاسخ به سؤالی از اخلاق پیامبر ﷺ فرمود: «اخلاق پیامبر ﷺ همانا قرآن بود.»

همه می‌دانید، وقتی محمد پسر عبدالله ﷺ به سن چهل سالگی که سن پختگی و تکامل عقلی محسوب می‌شود پا گذاشت، از جانب خداوند به پیامبری مبعوث شد تا مردم را از ضلالت و جهالت نجات دهد و از بندگی بندگان به سوی بندگی خداوند رهنمون گردد و از رحمت بیکران خویش برخوردار سازد:

«محمدنی/باش/ایلاب/جهانه دیدی/پیغمبر دور/آخر زمانه»

«خداوند، محمد رسول ﷺ را سرور جهانیان قرار داد و فرمود ایشان پیامبر آخر زمان (خاتم النبیین) است.»

۲. **معراج پیامبراعظم ﷺ:** جریان معراج به نص قرآن و احادیث صحیحه ثابت شده و اکثر علما برآنند که معراج در سال دوازدهم بعثت یعنی یک‌سال قبل از هجرت، در مکه اتفاق افتاده است. اعتقاد اکثر اهل اسلام بر آن است که عروج پیامبر ﷺ به جسد و روح بوده است. از نظر عقیده و فقه اسلامی، منکر معراج کافر شناخته می‌شود. مخدومقلی چه صریح و قاطع می‌سرایند:

«دوسته/یتدی/باره/باره

یدی/گوگی/باره/باره

هرکیم/منکر دور/اول/آره

کافر دور/بی ایمان/بولدی»

«هفت آسمان را یکی پس از دیگری شکافت و به بارگاه دوست رسید. هر کس منکر این واقعه (معراج) یا رسول خدا باشد، کافر و بی‌ایمان خواهد بود.»

فراغی با الهام از قرآن و احادیث و دیگر روایات اسلامی، به جریان معراج و اسراء ایمان راسخ دارد و در آثار خود به آن پرداخته است،

طوری‌که آن را یکی از بزرگ‌ترین حوادث زندگانی پیامبر و آزمایشی برای مسلمانان می‌داند و نیز مخدومقلی معتقد است معراج، توجه و لطفی بود از جانب خداوند برای پیامبرش که از آزار و شکنجه مشرکین به تنگ آمده بود و نیاز به دل‌داری و آرامش روحی داشت. ازاین‌رو می‌سراید:

«د و ستیم/دیب/لطف/قیل دی/لیل ه المعراج/آنگا»

«خداوند فرمود: تو دوست و حبیب من هستی، و بدین ترتیب در شب معراج او را مورد لطف و اکرام قرار داد.»

مخدومقلی، سپس به بیان نحوه‌ی صعود پیامبر ﷺ می‌پردازد: «ای محمد! از جانب دوست (خداوند) نه‌تنها خبر رسید که بیایی! بلکه وسیله‌ی سفر نیز فرستاده شد؛ یعنی با «بُراق» به مسجد الاقصی رفتی و از آنجا به سوی عرش اعلی صعود نمودی.»

گلسین/دیب/خبر/گلگاج/حبیب دان

براق/موندینگ/چققد ینگ/ارض/شریف‌دان

که حکایت از عزیزی و بزرگواری مهمان است! او در جای دیگر می‌آورد:

«براق/آطی/مندی/قالدی/آسمانه

رف رف/منیب/معراج/آشان/گونلاره‌ی»

«سوار براق شد و به آسمان رفت و بر بالش‌های نازک و لطیف نشست و به ساحت مقدس پروردگار گام نهاد.»

فراغی در اشاره به استقبال فرشتگان از پیامبر آخر زمان می‌گوید:

«در عرش به روی کسی باز نمی‌شد. اما برای استقبال و پذیرایی از حضرت محمد[، فرشتگان چهل روز، قبل از آمدن آن حضرت، عرش الهی را مشک باران و عطر آگین کردند و آماده‌ی پذیرایی شدند.»

«محمد/گلجاک/دیب/آسمان/ایشگنه/ملک لار/مشک/ایله/عنبر/ساجد یلار»

مخدومقلی در ادامه‌ی جریان معراج

می‌افزاید: «پیامبر ﷺ مورد استقبال فرشتگان مقرب از جمله میکائیل، اسرافیل، عزرائیل و جبرئیل قرار گرفت و به همراهی آنان به سیر و سیاحت پرداخت و از چشمه و نوشیدنی‌های بهشت (سلسبیل - زنجبیل) دیدن فرمود و از حوض کوثر شربت نوشید.»

«میکائیل/اسرافیل/عزرائیل/بیله/گلدی لار/دوردی لار/جبرائیل/بیله

سیر/ایتدی/سلسبیل/زنجبیل/بیله کوثر/آریغیندان/ایچدی/محمد»

در ادامه و طی طریقی پیامبر ﷺ به جایی می‌رسند که دیگر نه فرشتگان و نه براق می‌توانستند قدمی پیش بردارند. از آنجا تا پای عرش بر «رف رف» سوار گشته است:

«براق/گوکدان/گلیب/یره/اینانده

رف رف/مونیب/عرشه/اوچدی/محمد»

«وقتی براق از آسمان به زمین فرود آمد، محمد ﷺ سوار بر «رف رف» به سوی عرش پرواز کرد.»

پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: چرا شما در اینجا می‌مانید؟ گفتند: ما را بیش از این رفتن رخصت نداده‌اند. خداوند به این ترتیب فضیلت و مقام اعلای حضرت را به فرشتگان نشان داد و آنان نیز لب به اعتراف گشوده، به مقام والای پیامبر در نزد باری تعالی آفرین گفتند:

«هم/فلک/اوزره/ملک لار/دید یلار/صد آفرین بو/مقام/اعلا/ایله/بسو/همتینگ/گور گاج رسول»

در جای دیگر چه زیبا از تعجب و انگشت به دهان ماندن این مقربان یاد می‌کند:

«قویدی/دیش/بارمق غه/آن لرا/قربتنگ/گور گج/ار رسول»

مخدومقلی حکایت می‌کند که در شب معراج، خداوند به پیامبر ﷺ بهشت و دوزخ را نمایانده و صفات اهل آن دو را نیز به ایشان شناسانده است: (برای اطلاع بیشتر از مشاهدات پیامبر (برای اطلاع بیشتر از مشاهدات پیامبر به احادیث شریف و کتاب‌های سیره رجوع فرمایید).

«معراجینگ/گیجه سی/سیره/بارانده/اول/جبرائیل/امین/بیله/یوراننده

بهشت/قاپسینه/گلیب/دورانده بسم الله/دیب/ایشیک/آچدی/محمد»

«وقتی محمد ﷺ در شب معراج، در معیت جبرئیل سیر می‌کرد به آستانه بهشت رسیدند و بسم الله گویان درب آن را گشودند.»

۳. **هجرت پیامبر اعظم ﷺ:** پیامبر وقتی یاران خود را در سختی و مشقت فراوان دید، به آنان اجازه هجرت داد. گروهی ابتدا به حبشه و گروه زیاد دیگری به یثرب (که بعدها مدینه یعنی شهر نبی و پیامبر نامیده شد) هجرت کردند. پس از مدتی سرانجام خود پیامبر ﷺ نیز به همراهی ابوبکر صدیق ﷺ از مکه به مدینه هجرت نمودند. در این هجرت، که بعدها منبای تاریخ اسلام قرار گرفت، فداکاری‌ها و مجاهدت‌های ابوبکر صدیق و خانواده‌اش و علی کزّار فراموش‌ناشدنی است. در این هجرت بود که صدیق اکبر ﷺ به لقب «یار غار رسول» مفتخر گردید و با بیان قرآن جاودانه شد.

مخدومقلی، این عالم ربانی و آشنای سیره پیامبر[، از هجرت آن حضرت چنین خبر می‌دهد:

«مکه‌دان/چققدی/ابر/گوزل مدینه‌گه/روان/بولدی

گوران تاج/ایتدی/سیرینه/گورمه‌گان/بغری/قان/بولدی»

«محبوبی از مکه به سوی مدینه روان شد. (هجرت کرد) هر که او را دریافت عزیزش بداشت و تاج سر خود ساخت و آنکه ندید در آرزوی دیدار او دلش پر خون شد.»

مسلمانان مدینه (انصار) برای ورود و دیدار پیامبر ﷺ لحظه شماری می‌کردند و مشتاقانه چشم به راهش دوخته بودند. وقتی پیامبر ﷺ به همراه ابوبکر ﷺ وارد مدینه شد، مردم با آغوش باز پذیرا شدند و به سرور و شادمانی و پایکوبی پرداختند. حتی امروزه نیز جوانان مسلمان سرودی را که اهل مدینه در استقبال از پیامبر ﷺ

دلی آکنده از درد و رنج می‌فرماید:

«مخدومقلی/اوقیب/قرآن/ خدادان/ دیلاگیل/ایمان»: «مخدومقلی! قرآن بخوان و از خداوند طلب هدایت و ایمان کن».

و با استناد به توصیه‌های پدر و استاد بزرگوارش «دولت‌محمد آزادی» می‌گوید: قرآن/اوقیب/گزگیسن/ یخشی/کلام‌دور: فرزندم! همیشه قرآن بخوان که آن بهترین و راست‌ترین کلام هاست!

اگر بخواهیم به‌طور مختصر، اما رسا و کامل، نظر او را دربارهی قرآن کریم بیان کرده باشیم؛ این دو بیت کفایت می‌کند:

«دولدیران/بو/جهانی سوزلان/ایکی/ دنیانی

بارچه/ایشینگ/بیانی قرآن ده/دور/ قرآن ده»

«قرآن کتابی است که جهان را با نور خود منور ساخت و از نحوه زندگی در دنیا و آخرت خبر داد. حکم هر امری در قرآن است و بس.»

به‌راستی قرآن بزرگترین و شگفت‌انگیزترین معجزات است که حتی در عصر علم و تکنولوژی نیز دوست و دشمن به آن اذعان دارند. فراغی در نصایح و رهنمودهای اخلاقی، اجتماعی و حتی سیاسی از قرآن الهام می‌گیرد.

۵. فضیلت پیامبراعظم ﷺ: «حق/سنی/ سرور/یارآندی/پادشاهیم/ یار/سول انبیا/ سردفتری/نوری/اللهیم/یا/رسول»

مخدومقلی پیامبر اسلام ﷺ را «خیر البشر» و افضل پیامبران می‌شناسد:

«انبیاء لار/افضلی/اول/مصطفی/خیر البشر».

در جای دیگر می‌گوید:

جمله/پیغمبرینگ/آدم/اولی

محمددیر/بارسیندان/افضلی

«اول جمله پیغمبران حضرت آدم ﷺ است و محمد ﷺ افضل ایشان می‌باشد!»

بنابر روایتی، از حضرت آدم تا حضرت محمد ﷺ که خاتم پیامبران است، یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴۰۰۰) پیامبر (مرسل و نبی) آمده‌اند. مخدومقلی نیز به این روایت استناد می‌کند و پیامبر اسلام ﷺ را سرور و گوهر تابناک آنان می‌داند:

«یوز/یگریمی/تورت منگ/دوردانه نینگ/باش/گوهری» «ای محمد ﷺ! شما گوهر درخشان صدو بیست و چهار هزار دردانه هستی» به عبارت دیگر «گل سر سید انبیاء هستی». همچنین براساس عقیده‌ی اصیل و صریح اسلامی که الهام گرفته از آیات قرآن است، حضرت محمد ﷺ را آخرین پیامبر و دین او را کامل‌ترین، دین‌ها می‌شناسد:

پیغمبر/بارنینگ/اولی/آدم

آخری/محمد/اولاردیر/خاتم

«حضرت آدم ﷺ اولین پیامبران و حضرت محمد ﷺ آخرین ایشان است.»

شیخ سعدی ﷺ نیز گوید:

چندین هزارسکه‌ی پیغمبری زده

اول بنام آدم و آخر به مصطفی

فراغی باز می‌سراید:

«نور/دو کیلار/یوزیندان/پیغمبر/یوق/ ایزیندان

عالم/آنینگ/سوزیندن/تاپدی/نظام/قرار»

«از چهره‌اش نور می‌بارد و از پس او پیامبری نمی‌آید. عالم از کلام او صلح و صفایی یافت.»

مقام والا و فضیلت پیامبر اسلام در کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل نیز بیان شده است، مخدومقلی در این باره می‌گوید:

«کوثر/ساقی سیندن/شراب/ایچرسن

انجیل ده/زبورده/تورات ده/بللی»

«از دست ساقی حوض کوثر، شراب خواهی خورد که این مقام والایت در انجیل، تورات و زبور نیز بیان شده است»

۶. محبت و دوستی پیامبر اعظم ﷺ: «بگو،اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن بیم دارید و منازلی که مورد علاقه‌ی شماست، در نظرتان از خدا و رسول و جهاد در راه او محبوب‌تر است؛ پس منتظر باشید که خدا عذاب خود را فرو فرستد. بدانید که خداوند گروه فاسقان را به راه سعادت رهنمون نخواهد شد.»(توبه:۲۴) و در حدیث نبوی ﷺ آمده است: «هیچ یک از شما مؤمن کامل نخواهد شد مگر آن که مرا از پدر و فرزند خویش و از همه‌ی انسان‌ها بیشتر دوست داشته باشد!»

مخدومقلی نسبت به محبوب خود چنین ابراز ارادت و محبت می‌نماید:

ماه لرینگ/تاجی/سن/گوژلر/چراغی

گوژنگده/ملک/یرده/بشر/اگراگی

زمینینگ/ارافی/اگوژنگینگ/دیراگی

لوح المحفوظ ده/هم/سماده/بللی

«ای رسول اکرم ﷺ! تاج ماهانی و روشن‌گر چشمانی! فرشتگان، در آسمان و انسان‌ها در زمین نیازمند تو هستند! برپا دارنده‌ی زمین و ستون آسمانی! (اشاره به حدیث: «لولاک...»)
شأن و مقام والای تو در لوح‌المحفوظ و آسمان معلوم و شناخته شده است.»
همچنین می‌فرماید:

«نه/گوهر/سن/یوق/قیمتینگ

جهانی/توتیمیش/همتینگ

دورماز/یاد/ادر/امتینگ

داغ ده/دوز ده/چول ده/سنی

«ای رسول گرامی ﷺ! چه گوهر گرانبهایی تو! همت و اراده‌ی تو جهان را دربرگرفته است. امتت در هر کجا که باشند، لحظه‌ای از ذکر و یاد تو غافل نمی‌شوند.»

در پایان برای حسن ختام و نشان دادن ارادت و عشق مخدومقلی به پیامبر اعظم ﷺ ابیاتی از غزل «سومیشام

سنی /دوست می‌دارم تو را» را ذکر می‌کنیم .

حبیبم /حق /رسولی /سن

چین /جان‌دان /سومیشام /سنی

درویش لار /قدر /گیجه‌سین

سویان دک /سومیشام /سنی

«ای محبوبم! شهادت می‌دهم، براستی رسول و فرستاده خدائی، ترا از دل و جان دوست می‌دارم. بسان درویشان (مردان خدا) که شب قدر را دوست دارند، دوستت می‌دارم.»

این عشق و محبت در ابیاتی از غزل «سماده» یا«لواده بللی» به اوج خود می‌رسد:

محبتینگ /تن ده /یوراک ده /جان ده

نه /بر /جان ده /بلکه /جمله /جهانده

حوری /ر/سوان /اوقار /جنت /مکان ده

طاها /یاسین ده /سماده /بللی

«ای رسول خدا!، محبت تو نه تنها در زبان آدمی بلکه در دل و جان آدمی است و نه تنها در دل و جان آدمی، حتی در تمام جهانیان وجود دارد. حوران بهشتی نیز به تو مهر می‌ورزند. مقام و عظمت تو در سوره‌های طاها و یاسین معلوم است.»

گویا از شیخ سعدی ﷺ الهام گرفته است؛ زیرا استاد سخن شیخ اجل شیرازی نیز در مدح و ستایش آن حضرت می‌سراید:

ندانم کدامین سخن گویمت

که والاتری از آنچه من گویمت

تو را عزّ لولاک» تمکین بس است

ثناى تو طه و یاسین بس است

فراغی، همچنین می‌گوید:

«عقلیمی /آینتدی /عشقینگ /هواسی

یوز /جان /بولسه /بیر /گوژنوشینگ /فداسی

مخدومقلی /دیرلر /شرمنده /عاصی

آتاسی /صحرایمی (شهراتده) /آزاده /بللی»

«ای محبوبم! ذوق و شوق عشق تو، عقل مرا برُبُود. صد جان، فدای یک دیدار جمال تو باد. مخدومقلی! امتی شرمنده و گناهکار است که پدرش به فرزند صحرا و آزاده مشهور است.»

و به قول سعدی شیرین سخن:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمد بس است و آل محمد.

مخدومقلی فراغی(۶۴۱۱- ۲۱۲۱هـ. ق):

شاعر و عارف شهیر ترکمن که نام و آوازه‌اش در جهان طنین‌افکننده است؛ نخست نزد پدر عالم و عارف خود، «دولت‌محمد» متخلص به «آزادی» و شخصی به نام «نیاز صالح» کسب علم می‌نماید. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم مدارس «خیوه» و «بخارای شریف» می‌شود. در آن جا با علوم متداول زمان خود همچون قرآن، فقه، حدیث و سیره پیامبر ﷺ و قصص انبیاء و ادبیات مشرق زمین مانند آثار سعدی، حافظ، مولوی، عطار، نظامی، جامی و شیرعلی نوایی و... همچنین با عرفا و مریدان طریقه‌ی نقشبندی آشنا می‌گردد و سخت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این اثرپذیری در آثار ایشان به‌وضوح انعکاس یافته است.

در سن بیست الی سی سالگی دچار یک انقلاب درونی شده، از خواب غفلت بیدار می‌شود و در دام عشق گرفتار می‌آید و به سیر و سلوک می‌پردازد. پس از سیر در عالم عرفان و تصوف و تحمل سوز و گداز عشق و تزکیه و تهذیب‌نفس، سرانجام به «فراغی» متخلص می‌شود.

مضامین اشعار او را مسایل اخلاقی، اجتماعی، دینی، عرفانی و حماسی تشکیل می‌دهد. استاد مرحوم «جمال‌زاده» وی را «فردوسی ترکمن‌ها» می‌نامد و شرق‌شناس نامی «برتلس» به «جام جم» تشبیه می‌کند.

وی به سال ۲۱۲۱هـ در کنار چشمه‌ی «ابا ساری» واقع در شمال ترکمن صحرا -ایران- جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند.

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری!



جلال معروفیان - مهباب

شایستگی و لیاقتش را داشته باشم، گواهی می‌دهم که تو بنده‌ی برگزیده و رسول امین خدایی، حضور گرم و صمیمانه‌ات را با تمام وجود نه تنها درک می‌کنم، بلکه لمس می‌کنم و هر بار که نامت را می‌برم و انگشتم را به نشانه‌ی تأیید رسالت و پیامبری‌ات، تکان می‌دهم، از فرط خوشحالی و احساس عزت و افتخار در پوستم نمی‌گنجم و اشک شوق، بی‌اختیار از چشمانم سرازیر می‌شود که این ارزش و لیاقت را پروردگار به من داده است تا از دوستداران و همراهان دوستان تو باشم و پروردگارت هم می‌داند که جرأت نمی‌کنم خود را از شاگردان تو قلمداد کنم؛ زیرا شاگردی در مکتب تو، روحی بزرگ، قلبی پُر از محبت، یقینی خدشه‌ناپذیر، تلاش و جهادی مداوم در راه آزادی و کرامت بشر، استقامت و پایداری در برابر اذیت و آزار و زخم زبان نزدیک‌ترین خویشان و همسایگان، می‌طلبد.

محمد ﷺ! در این روزها که سالروز تولد توست، به رسم دوستی و وفاداری، دست به قلم برده و نیت کرده‌ام که یادی از نام و یاد تو کرده باشم و شما را به عنوان دوست و رهبر و مرادِ خویش به فرزندانم و به دانش‌آموزان و دانشجویانم و به قوم و خویشان و به هم‌میهنان و هم‌کیشانم معرفی کنم، اما خیلی عجیب است! هرچه بیشتر درباره‌ی تو می‌شنوم و می‌خوانم، بیشتر می‌فهمم که در شناخت و معرفی تو ناتوان و کم‌آگاهم و سخت درمانده‌ام که به آنان بگویم دوستم و رهبر و مُرادم، کیست و چه اوصافی دارد؟!

محمد ﷺ! وقتی می‌اندیشم که پیش از بعثت در پیمان جوانمردان یا «حلف‌الفضول» شرکت کردی و از حقوق مظلومین دفاع نمودی، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، یک فعال مدنی است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها یک فعال مدنی نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! وقتی فکر می‌کنم که در پاسخ به عبدالله بن مسعود ﷺ که از تو پرسید: بزرگترین گناهان چیست؟ فرمودی: کشتن فرزند به خاطر این که در خوردن با تو شریک است و آنگاه که در هنگام عبور

از کنار کودکان به آن‌ها سلام می‌کردی، و زمانی که مردم، بچه‌های کوچک خود را پیش شما می‌آوردند تا برای آنان دعا کنی و اسمی برای آنان انتخاب نمایی و تو این کودکان را با نهایت احترام در بغل گرفته و نسبت به والدین آن‌ها اظهار محبت می‌نمودی و حتی گاهی پیش می‌آمد که در بغلات، ادرار می‌کردند و والدین‌شان از این کار بچه‌ها ناراحت شده سر آنان داد می‌کشیدند، اما تو به شدت آنان را از این کار منع می‌کردی و می‌گذاشتی تا نوزادان در بغل تو قضای حاجت نمایند سپس اسمی برای آن برگزیده و در حق‌شان دعا می‌فرمودی و طفل را به والدین می‌سپردی و بعد از رفتن آنان، لباسات را آب می‌کشیدی و با این کارت موجب سرور و خوشحالی مردم می‌شدی؛ و وقتی با عثمان بن مظعون ﷺ روبرو شدی که پسر بچه‌ای با خود داشت و او را می‌بوسید پرسیدی:

این بچه‌ی خودت است؟ گفت: بلی! و تو فرمودی: دوستش داری عثمان؟ گفت: بلی ای رسول خدا!، بخدا قسم دوستش دارم! گفتی: آیا محبت تو را نسبت به او بیشتر نکنم؟ و عثمان ﷺ عرض گفت: بفرمایید ای دودمانم به فدای تو! و تو فرمودی: هر کس کودک خردسالی از نسل خود را خوشحال کند، خداوند در روز قیامت او را شادمان خواهد کرد!! آری با یادآوری چنین لحظاتی و صحنه‌هایی دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مُراد من، مدافع حقوق کودکان است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها مدافع حقوق کودکان نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! آن‌گاه که دست دخترت فاطمه‌ی زهرا ﷺ را بوسیدی، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، پدری مهربان و بلکه بهترین بابای دنیا است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها پدری مهربان نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! آنگاه که به یاد می‌آورم سالها بعد از وفات خدیجه ﷺ از او به نیکی یاد کردی و تا ایشان در قید حیات بود، تجدید فراش نمودی، گرچه او سال‌ها مُسن‌تر از تو بود و حتی دوستانش را هم گرامی می‌داشتی

و نیز زمانی که همسرانت در منزل تحصن می‌کردند تو هیچگاه آنان را سرزنش نکردی و نه با دست و نه با زبان کمترین آزار را متوجه‌شان نساختی و همیشه با آنان در منزل همکاری می‌نمودی و در بیرون مسابقه‌ی دو می‌دادی، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، همسری وفادار است اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها همسری وفادار و شایسته نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! زمانی که گفتی: «جبریل به قدری درباره‌ی همسایه به من توصیه نمود تا جایی که پنداشتم به‌زودی همسایه از همسایه ارث خواهد بُرد.» و هنگامی که از بیماری همسایه‌ی یهودی‌ات مطلع شدی به عبادتش شتافتی، در حالی که او مدت‌ها با تو دشمنی می‌کرد و زباله و پلیدی را بر سر و رویت می‌انداخت، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، بهترین همسایه است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها همسایه‌ای نمونه نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! وقتی می‌اندیشم که در طول حیات مبارکت، هیچ کس تو را ندید که آب دهانت را روی زمین بیندازی و یاران و دوستان‌ات را از خوردن پیاز به خاطر این که بوی آن دیگران را می‌آزارد، در روزهای جمعه و اعیاد و هنگام حضور در مسجد منع کردی و فرمودی برداشتن یک خار و اسباب آزار از سر راه مردم، صدقه است و آنگاه که گفتی: مؤمن حقیقی کسی است که مردم از دست و زبانش آسوده باشند، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، شهروندی به تمام معناست. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها شهروندی متمدن نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! وقتی تأمل می‌کنم که اختلافات تاریخی قبایل اوس و خزرج را برطرف نمودی و غنایم جنگی را بین دیگران تقسیم کردی و به هنگام سفر و جهاد، مسلمانان را توصیه نمودی که حتماً کسی را به عنوان امیر و یا مدیر سفر، انتخاب کنند و خودت نیز حتماً کسی را به جای خود به عنوان امیر مدینه منصوب می‌نمودی و آنگاه که اوقات شبانه‌روز را به وجه احسن تقسیم کرده و برای هر روز خود برنامه‌ریزی داشتی، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، مدبری بزرگ و توانمند است. اما همگان می‌دانند و من هم

می‌دانم که تو تنها مدبری توانمند نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! وقتی می‌نگرم که فرمودی: من برای تکمیل اخلاق برگزیده شده‌ام و گفتی بهترین شما کسی است که از لحاظ اخلاق و رفتار نیکو، بهتر از سایرین باشد و در کتاب‌های سیرت و تاریخ، به جستجوی طرز رفتار و برخورد تو با دیگران و مخصوصاً با نزدیکان‌ات پرداختم، و تنها رویداد زیر که در آخرین روزهای حیات مبارک‌ات روی داده است، را از نظر گذراندم برای من کافی بود تا به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، تجسم اخلاق است، اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها تجسم اخلاق نیستی و بزرگتر از آنی! جریان از این قرار است: آنگاه که در آستانه‌ی مرگ بودی و در یک گردهمایی به اصحاب و یاران‌ات، گفتی: «اگر به کسی دینی دارم، بگوید تا برآورده نمایم و در کمال ناباوری یکی از دوستانت به نام عکاشه ﷺ از میان جمع برخاست و ادعا کرد که در جنگ با کفار، شما دو تازیانه بر شانه‌اش زده‌ای و طالب آن بود که آن دو تازیانه را بر شانه‌هایت بزند و هرچه از سوی اصحاب ﷺ اصرار شد که در مقابل این کار هدیه‌ای یا ۲۰ شتر دریافت دارد و از این مقابله به مثل دست بردارد، عکاشه ﷺ امتناع نمود و خواستار قصاص شد و شما نیز آماده‌ی قصاص گشتی! و به محض آن که بالاپوش خود را از بدن خارج کردی عکاشه ﷺ نیز به جای قصاص، بر مُهر نبوت روی شانه‌هایت بوسه زد و اظهار خضوع نمود. آری خیلی دوست دارم تا به مخاطبانم بگویم که تو تجسم اخلاقی!! اما براستی تو بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! آنگاه که می‌اندیشم آموختن علم و دانش را بر هر زن و مرد مسلمانی واجب کردی و دستور دادی یاران‌ت از گهواره تا گور در جستجوی علم باشند و جوهر قلم دانشمندان و عالمان را با خون شهیدان برابر دانستی و فرمودی: فضیلت و برتری عالم بر عابد، مانند فضیلت من بر پائین‌ترین شما است و سپس گفتی: خداوند و فرشتگانش و اهل آسمان‌ها و زمین حتی مور در لانه‌اش و ماهی در دریا بر آن کسی که به مردم درس خیر می‌دهد، درود می‌فرستند، آری در چنین لحظاتی دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مرادم، بزرگترین معلم بشریت و ترویج دهنده‌ی علم و دانش در طول تاریخ بوده است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها

یک معلم نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! آنگاه که به یاد می‌آورم ساعت‌های طولانی به هنگام نماز شب، می‌ایستادی و گریه می‌کردی تا حدی که پاهایت ورم می‌کرد و در پاسخ همسر محبوبت عایشه ﷺ که می‌گفت ای رسول خدا ﷺ چرا این همه خودت را خسته می‌کنی؟ مگر خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را نیامرزیده است؟ فرمودی: آیا بنده‌ای شکرگزاری نباشم؟! هنگامی که در خاطر تداعی می‌کنم که به بلال ﷺ می‌گفتی: بلال! اذان بگو و با نماز ما را خوشحال و آرام گردان و نیز آنگاه که پس از این همه عبادت و جهاد و تلاش مستمر فقط به خاطر خدا، گفتی: پروردگارا! آن چنان که شایسته‌ی مقام توست، عبادت‌ات نکرديم؛ آری در چنین لحظاتی دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، عارفی پرسوز و عاشقی دل‌باخته است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها عارفی معنوی نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! زمانی که می‌بینم پیرزنی را که خیلی هم اهل عبادت بود، به خاطر زندانی کردن یک گریه که منجر به مرگش شد، از جهنمیان و دوزخیان برشمردی و یک نفر را که در صحرائی با کفش خودش به سگی آب داده و از مرگ رهانیده بود، بهشتی معرفی نمودی و وقتی که یکی از یاران‌ات را که علف و گیاه سبزی را می‌کند و دور می‌انداخت، سرزنش کردی و گفتی: دست نگهدار! و این کار را نکن! زیرا این گیاه مشغول تسبیح خداوند است؛ و زمانی که گفتی اگر هم اکنون قیامت برپا شود و در دستان یکی شما نهالی باشد، باید آن را بکارد، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مُراد من، طرفدار محیط زیست و حامی حیوانات است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها حمایتگر طبیعت و جانداران نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! آن‌گاه که به نقشه‌های جنگی‌ات که در بدر و اُحد طراحی کردی نگاه می‌کنم و تفسیر و تحلیل و تبیین آن‌ها را از زبان و قلم فرماندهان نظامی می‌شنوم و می‌خوانم، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من بزرگترین فرماندهی نظامی در طول تاریخ است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها یک نابغه‌ی نظامی نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! وقتی به یاد می‌آورم که پیمان

پیامبر ﷺ در صمیمت احساس نونهالان «نامه‌هایی از چند کودک خردسال»

صلح حُدیبیه را امضا نمودی و نزدیک‌ترین یاران و نزدیکان هم آینده‌نگری و دوراندیشی تو را درک نمی‌کردند و فقط از روی محبت و ایمان به تصمیمات و رسالت‌های خداییات، با تو همراهی نمودند؛ و آن زمان که پیمان همزیستی با یهود و ساکنان مدینه و اطراف آن را منعقد کردی و آن زمان که به سران ایران و روم نامه نوشتی؛ و اکنون سیاست‌مداران و تحلیل‌گران سیاسی، در تحلیل و تفسیر تصمیمات تو انگشت‌تخیر به دندان می‌گیرند و لب به تحسین می‌گشایند، دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من یک دیپلمات برجسته و یک سیاست‌مدار حرفه‌ای است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها سیاستمداری ممتاز نیستی و بزرگتر از آنی!

محمد ﷺ! زمانیکه یادآور می‌شوم بلال را به عنوان سخنگوی نهضت جهانیات برگزیدی و زمانی که گفتی: «ایها الناس! کلکم من آدم و آدم من تُراب. لا فضل لعربی علی عجمی ولا لأبیض علی أسود الا بالتقوی»؛ ای مردم! همه‌ی شما از آدم‌اید و آدم نیز از خاک است. هیچ عربی را بر هیچ عجمی و هیچ سفیدی را بر سیاهی، برتری و کرامتی نیست، مگر با تقوی؛ در این هنگام و با این اوصاف دوست دارم به مخاطبانم بگویم که دوست، رهبر و مراد من، مدافع حقوق بشر، منادی آزادی و کرامت انسانی است. اما همگان می‌دانند و من هم می‌دانم که تو تنها مدافع حقوق و کرامت انسان نیستی و بزرگتر از آنی!

آری! رهبرم و سرورم! نمی‌توانم بگویم که تو این‌ها هستی که گفتم و نمی‌توانم بگویم که هیچ کدام از این‌ها هم نیستی! اصلاً مقایسه‌ی تو با هیچ کس و هیچ شخصیتی درست نیست و تنها می‌توانم بگویم که شما رسول و بنده‌ی برگزیده‌ی خدایی و با پروردگار عالمیان و فرشتگانش هم صدا می‌شوم که: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب: ۵۶) محمد ﷺ تو فقط پیامبری!!! پیامبری کامل و همه‌جانبه.



با عرض سلام و درود بر شما پیامبر خدا ﷺ

ای پیامبر مهربان و دلسوز ما. ای پیامبر زحمتکش برای دین ما. ای پیامبر شفاعت‌گر ﷺ من شما را خیلی دوست دارم. تو



با بچه‌های کوچولو خیلی مهربان هستی. دوست دارم من را به بهشت ببری. آرزوی من این است که إن شاء الله به بهشت بیایم و شما را زیارت کنم و دستهایتان را ببوسم. إن شاء الله که راه شما را ادامه می‌دهم و پیرو راه شما هستم. راه دینی که جنگ‌های زیادی بر آن شده و خون‌های زیادی ریخته شده و با زحمت زیادی به دست آمده است و با تمام وجود در این راه تلاش می‌کنم تا این دین اسلام پایدار بماند و همه با ایمان و مسلمان باشند.

دوستدار شما: کوثر مولودپوری

پیامبر خوب من سلام. من این نامه را زمانی می‌نویسم که شما در قید حیات نیستید. اما برکت حضور مبارکت همه جا را فرا گرفته. به دل خودم می‌گویم که او همیشه زنده است. پس من این چند کلام را که جوشیده از محبت صادق قلبم است برایتان می‌نویسم.

خیلی دلم می‌خواست من در عصری به دنیا می‌آمدم که شما زنده بودید و من افتخار بودن در کنارتان را داشتم. کودکم خیلی کودکم اما دلی دارم به وسعت تمام آسمان‌ها. دلی سرشار از عشق و محبت به وجود پاک و زیبایی. وقتی تصویر چهره‌ی زیبای شما را روی قطعه عکس دیوارخانه‌ی من می‌بینم دلم پر از نور می‌شود. البته همیشه مادرم می‌گه این فقط یک تصویر خیالی از چهره‌ی شماست. چون عقیده دارد هیچ قلمی نمی‌تواند چهره‌ی زیبایت را روی کاغذ نقاشی کند.

دلم می‌خواست تار مویی بودم بر سر کودکان مدینه که دست به سرشان کشیدی. ای کاش ذره خاکی بودم از خاک مکه که قدم‌های نرم و آرامت را بر آن گذاشتی.

حال من تمام آرزوهایم را جمع می‌کنم برای روزی که به زیارت حرم مطهرت در مدینه بیایم و آن‌ها را در پای قبر مبارکت بکارم با آب دیده‌گانم آبش دهم تا درختی بزرگ و تنومند شود که سایه‌ی شاخ و برگ آن بر گونه‌های زیبایت بیفتد. وای که چقدر آرزو دارم زود بزرگ شوم.

مادرم همیشه می‌گوید اگر خودش نیست ما باید قدر یادگاری‌هایش را بدانیم (قرآن و سنت)

از طرف: نارین امینی آذر (مهاباد)

نامه‌ای به پیامبر عزیزم ﷺ

سلام پیامبر عزیزم ﷺ. من اسمم ایمان است. بابا و مادرم می‌گویند ایمان یعنی اینکه به خدا و پیامبر ﷺ ایمان داشته باشی. من اسمم را خیلی



دوست دارم چون تو را خیلی دوست دارم. وقتی شنیدم تو در کودکی پدر و مادرت را از دست دادی خیلی ناراحت شدم. می‌گویند تو با همه مهربان بوده‌ای. می‌گویند تو با بچه‌ها خیلی مهربان بوده‌ای و حتی با آنها بازی کرده‌ای.

من تو را از همه بیشتر دوست دارم. وقتی اسم تو را می‌شنوم از پدر و مادرم یادگرفته‌ام تا بر تو درود بفرستم. می‌خواهم از تو تشکر کنم چون شیطان از تو می‌ترسد و من اصلاً شیطان را دوست ندارم. شیطان به ما می‌گوید کارهای بد بکنید ولی تو به ما می‌گویی کار خوب بکنید. نماز بخوانید. به پدر و مادر احترام بگذارید و درس بخوانید. در پایان نامه‌ام می‌گویم پیامبر جان دوستت دارم. خیلی خیلی دوستت دارم. به اندازه‌ی همه کوه‌ها و به اندازه چشم‌هایم دوستت دارم.

من چون کلاس اول هستم حرف‌هایم را با تو زدم و مادرم آن را نوشت اگر بزرگ شدم یک نامه خیلی بزرگ و زیاد برایت می‌نویسم.

ایمان قهرمانی (بوکان)

نامه‌ای به پیامبر بسیار عزیز اسلام ﷺ

ای پیامبر جان ﷺ سلام، می‌دانم پیش از اینکه به دنیا بیایی پدرت از دنیا رفت، در شش‌سالگی مادرت را از دست دادی، در دوازده‌سالگی پدر بزرگت

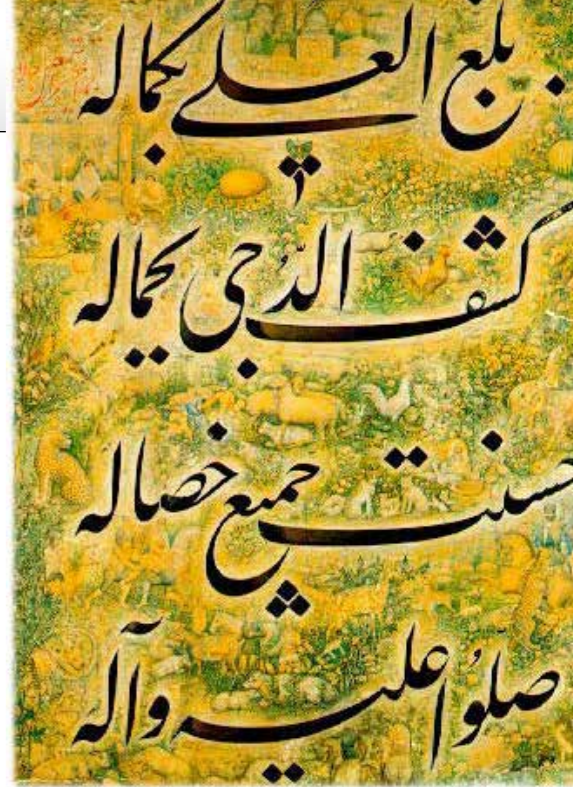


مرد. عمویت ابوطالب تو را بزرگ کرد. زندگی خیلی سخت و ناراحتی داشتی این حال به بهترین شکل بزرگ شدی. انسانی بسیار خوب و مهربان شدی. در مقابل رفتار بد بعضی آدم‌ها با مهربانی و گذشت رفتار می‌کردی. مشکلات زندگی تو را بسیار محکم و قوی کرد.

در چهل‌سالگی فرشته‌ای به نام جبرئیل خبر پیامبر شدنت را از سوی خدا برایت آورد تو مأمور شدی با همه خوب باشی، همه را دوست داشته باشی. وقتی کودکی کبوترش مرد چندین ساعت در کنارش نشستی و در جواب بعضی از یارانت که پرسیدند ای پیامبر خدا ﷺ چرا نزد این کودک نشسته‌ای، فرمودی من مأمورم غم و غصه را از دل آدم‌ها دور کنم و دل این کودک را شاد کنم. اگر زنده بودی پشت می‌آمدم و حالا کتاب آسمانی قرآن که از سوی خدا برای من آورده‌ای و چیزهایی را که فرموده‌ای، می‌خوانم و آنها را در زندگی انجام می‌دهم.

فاروق، دانش‌آموز

کلاس اول ابتدایی (بوکان)



شعر جمع‌شیر

محمد ﷺ در اشعار نظامی گنجوی
و اقبال لاهوری

ای تن تو پاک‌تر از جان پاک
نقطه‌گه خانه‌ی رحمت تویی
راهروان عربی را تو ماه
ره به تو یابند و تو ره ده نه‌ای
چون تو کریمان که تماشا کنند
لب بگشا تا همه شکر خورند
ای شب گیسوی تو روز نجات
عقل شده شیفته‌ی روی
تو چرخ، ز طوق کمرت بنده‌ای
عالم تر دامن خشک از تو یافت
از اثر خاک تو مشکین غبار
خاک تو از باد سلیمان بهست
خاک ذلیلان شده گلشن به تو
تا قدمت در شب گیسو فشان
ای دو جهان زیر زمین از چه‌ای
تا تو به خاک اندری ای گنج پاک
خیز و شب منتظران روز کن

ای مدنی برقع و مکی نقاب
گر مهی از مهر تو مویی بیار
منتظران را به لب آمد نفس
سوی عجم ران منشین در عرب
ملک برآرای و جهان تازه کن
سکه تو زن تا امرا کم زنند
خاک تو بوسی به ولایت سپرد
باز کش این مسند از آسودگان
خانه غولنند پردازشان
ما همه جسمیم بیا جان تو باش
از طرفی رخنه‌ی دین می‌کنند
شحنه تویی قافله تنها چراست
یا علی‌ای در صف میدان فرست
شب به سر ماه یمانی درآر
خلوتی پرده‌ی اسرار شو
مغز نظامی که خبر جوی تست
از نفسش بوی وفایی ببخش

روح تو پرورده‌ی «روحی فداک»
خانه بر نقطه زحمت تویی
یاوگیان عجمی را تو راه
مهتر ده خود تو و در ده نه‌ای
رستی تنها نه به تنها کنند
ز آب دهانت رطب تر خورند
آتش سودای تو آب حیات
سلسله‌ی شیفتگان، موی تو
صبح ز خورشید رخت، خنده‌ای
ناف زمین نافه مشک از تو یافت
پیکر آن بوم شده مشک بار
روحه چگوم که ز رضوان بهست
چشم غریبان شده روشن به تو
بر سر گردون شده دامن کشان
گنج نه‌ای خاک نشین از چه‌ای
شرط بود گنج سپردن به خاک
طبع نظامی طرب‌افروز کن

سایه‌نشین چند بود آفتاب
ور گلی از باغ تو بویی بیار
ای ز تو فریاد به فریادرس
زرد روز اینک و شب‌دیز شب
هر دو جهان را پر از آوازه کن
خطبه تو کن تا خطبا دم زنند
باد نفاق آمد و آن بوی برد
غسل ده این منبر از آلودگان
در غله‌دان عدم اندازشان
ما همه موریم سلیمان تو باش
وز دگر اطراف کمین می‌کنند
قلب تو داری علم آنجا چراست
یا عمّری در ره شیطان فرست
سر چو مه از بُرد یمانی برآر
ما همه خفتیم تو بیدار شو
زنده دل از غالیه‌ی بوی تست
ملک فریدون به گدایی ببخش

ای گهر تاج فرستادگان
هر چه ز بیگانه و خیل تواند
اول بیت ار چه به نام تو بست
ای نفست نطق زبان بستگان
عقل به شرع تو ز دریای خون
تازه‌ترین صبح نجاتی مرا
خاک تو خود روضه‌ی جان من است
خاک تو در چشم نظامی کشم

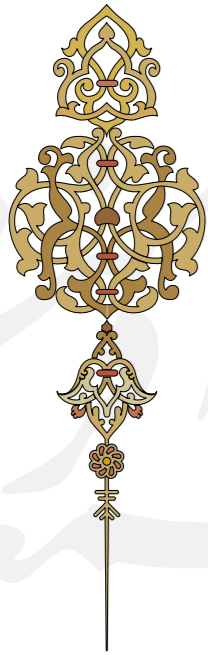
تاج ده گسوه‌ی آزادگان
جمله در این خانه طفیل تواند
نام تو چون قافیه آخر نشست
مرهم سودای جگر خستگان
کشتی جان بُرد به ساحل درون
خاک توام کاب حیاتی مرا
روضه‌ی تو جان و جهان من است
غاشیه بر دوش غلامی کشم

:: نظامی گنجوی، مخزن الاسرار ::

اقبال لاهوری:

ای ظهور تو ش‌باب زندگی
ای زمین از بارگاهت ارجمند
شش جهت روشن ز تاب روی تو
از تو بالا پایه‌ی این کائنات
در جهان شمع حیات افروختی
بی تو از نابودمندیها خجیل
تا مرا افتاد بر رویت نظر
عشق در من آتشی افروخت است
مسلم از سر نبی بیگانه شد
از منات و لات و عزی و هُبل
شیخ ما از برهمن کافر تر است
همچو کافر از اجل ترسند‌ی
نعشش از پیش طیبیان برده‌ام
مُرده بود از آب حیوان گفتمش
داستانی گفتم از یاران نجد
محفل از شمع نوا افروختم

جلوه‌ات تعبیر خواب زندگی
آسمان از بوسه‌ی بامت بلند
تُرک و تاجیک و عرب، هندوی تو
فقر تو سرمایه‌ی این کائنات
بنندگان را خواجگی آموختی
پیکران این سرای آب و گل
از آب و ام گشته‌ی محبوب‌تر
فرصتش بادا که جانم سوخت است
باز این بیت الحرم بتخانه شد
هر یکی دارد بتی اندر بغل
زانکه او را سومنات اندر سر است
سینه‌اش فارغ ز قلب زنده‌ی
در حضور مصطفی آورده‌ام
سرّی از اسرار قرآن گفتمش
نکته‌ی آوردم از بستان نجد
قوم را رمز حیات آموختم



رخت جان تا در جهان آورده‌ام
همچو دل در سینه‌ام آسوده است
از پدر تا نام تو آموختم
تا فلک دیرینه‌تر سازد مرا
آرزوی من جوان تر می‌شود
این تمنا زیر خاکم گوهر است
این تمنا در دلم خوابیده ماند
آخر از پیمان‌های چشمم چکید
ای ز یاد غیر تو جانم تهی
زندگی را از عمل سامان نبود
شرم از اظهار او آید مرا
هست شأنِ رحمت گیتی نواز
مسلمی از ماسوا بیگانه‌یی
حیف چون او را سرآید روزگار
از درت خیزد اگر اجزای من
فرخا شهری که تو بودی در آن
«مسکن یار است و شهر شاه من
کوکبم را دیده‌ی بیدار بخش
تا بیاساید دل بی‌تاب من
با فلک گویم که آرامم نگر

آرزوی دیگرری پسرورده‌ام
محرم از صبح حیاتم بوده است
آتیش ایمن آرزو آفریختم
در قمار زندگی بازدم مرا
این کهن صهبا گران تر می‌شود
در شبم تاب همین یک اختر است
در صدف مثل گهر پوشیده ماند
در ضمیر من نواها آفرید
بر لبش آرم اگر فرمان دهی
پس مرا این آرزو شایان نبود
شفقت تو جرأت افزایش مرا
آرزو دارم که می‌سرم در حجاز
تا کجا زناری بتخانه‌یی
پیکرش را دیر گیرد در کنار
وای امروزم خوشا فردای من
ای خنک خاکی که آسودی در آن
پیش عاشق این بود حُبُّ الوطن» (۱)
مرقدی در سایه‌ی دیوار بخش
بستگی پیدا کند سیماب من
دیده‌یی آغازم، انجامم نگر

:: کلیات اقبال لاهوری، رموز بی‌خودی ::

نیست از روم و عرب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم
رشته‌ی ما یک تولایش بس است
مستی او تا بخون ما دوید
عشق او سرمایه‌ی جمعیت است
امت او مثل او نور حق است

نیست پابند نسب پیوند ما
زین جهت با یکدگر پیوسته‌ایم
چشم ما را کیف صهبایش بس است
کهنه را آتش زد و نو آفرید
همچو خون اندر عروق ملت است
هستی ما از وجودش مشتق است

:: کلیات اقبال لاهوری، رموز بی‌خودی ::

عاشقی آموز و محبوبی طلب
کیمیا پیدا کن از مشمت گلی
هست معشوقی نهان اندر دلت
عاشقان او ز خوبان خوب‌تر
دل ز عشق او توانا می‌شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی است
در شبستان حرا خلوت گزید
مانند شبها چشم او محروم نوم
در جهان آئین نو آغاز کرد
در نگاه او یکی بالا و پست
در مصافی پیش آن گردون سریر
پای در زنجیر و هم بی‌پرده بود
دخترک را چون نبی بی‌پرده دید
ما از آن خاتون طی عریان تریم
روز محشر اعتبار ماست او
لطف و قهر او سراپا رحمتی
آن که بر اعدا در رحمت گشاد
ما که از قید وطن بیگانه‌ایم
از حجاز و چین و ایرانیم ما
مست چشم ساقی بطحاستیم (۵)
امتیازات نسب را پاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکیست
شور عشقش در نی خاموش من
من چه گویم از توکایش که چیست
هستی مسلم تجلی گاه او
خاک یثرب از دو عالم خوشتر است

چشم نوحی قلب ایوبی طلب
بوسه زن بر آستان کاملی
چشم اگر داری بیبا بنمایمت
خوشتر و زیباتر و محبوب‌تر
خاک همدوش ثریا می‌شود
آمد اندر وجد و بر افلاک شد
آبروی ما ز نام مصطفی است
قوم و آئین و حکومت آفرید
تا به تخت خسروی خوابیده قوم
مسند اقوام پیشین در نورد
با غلام خویش بر یک خوان نشست
دختر سردار طی آمد اسیر
گردن از شرم و حیا خم کرده بود
چادر خود پیش روی او کشید
پیش اقوام جهان بی‌چادریم (۲)
در جهان هم پرده دار ماست او
آن به یاران این به اعدا رحمتی (۳)
مکه را پیغام «لاتریب» داد (۴)
چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
شبم یک صبح خندانیم ما
در جهان مثل می و میناستیم
آتش او این خس و خاشاک سوخت
اوست جان این نظام و او یکیست
می‌تپد صد نغمه در آغوش من
خشک چوبی در فراق او گریست (۶)
طوره‌ها بالبد ز گگرد راه او
ای خنک شهری که آنجا دلبر است

۱. این بیت از دفتر سوم مثنوی مولانا تضمین شده است.

۲. نوشته‌اند: وقتی محمد ﷺ دانست که دختر حاتم طایی در میان اسیران است، او را آزاد کرد. در گزارش اقبال، نکته‌ای است که منبع تاریخی آن روشن نیست. می‌گوید: دختر حاتم در میان اسیران، پوشش مناسبی نداشت و پیامبر ﷺ عباي خود را بر سر او کشید. اقبال پس از نقل داستان می‌گوید: ای محمد، ما از آن دختر قبیله‌ی طی، عریان‌تریم...

۳. منظور این است که قهر او در حق دشمنان و لطف او در حق دوستان از مظاهر رحمت هستند.

۴. پیغام «لاتریب» اشاره به گذشت یوسف در مقابل برادران است؛ وقتی که برادران یوسف در ایوان پادشاهی با وی ملاقات کردند، به خاطر جور و جفایی که در مقابل او مرتکب شده بودند، انتظار داشتند تا از سوی حضرت یوسف مورد مجازات قرار بگیرند، اما یوسف همه را یکسره مورد عفو قرار داد و گفت: «قال لا تُثْرِبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»؛ گفت شما را سر زنی نیست، امروز خدا شما را می‌آمرزد، او رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است. (یوسف: ۲۹). پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ این آیه مبارکه را به هنگام فتح مکه تلاوت فرموده و مشرکین قریش و همپیمانان آنان را که از هیچ نوع آزار و اذیت در مقابل وی دریغ نکرده بودند، مورد عفو عمومی قرار داد.

۵. بطحاء، نخلستان معروفی در نزدیکی مکه و ساقی بطحاء کنایه از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است.

۶. اشاره به «ستون حنانه»؛ حنانه به معنی فغان‌کننده است. جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ در ابتدا بر تنه‌ی درختی تکیه می‌کرد و خطبه می‌خواند. ولی پس از اینکه برای آن حضرت ﷺ منبری ساختند، آن تنه‌ی درخت (که دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، می‌نالید. تا اینکه رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و دست (مبارکش) را (جهت تسلی) بر روی آن کشید. [به‌روایت: بخاری]

مژده‌های امیدبخش پیامبر بشیر

«مِنْ أَشَدِّ أُمَّتِي لِي حُبًّا، نَاسٌ يَكُونُونَ بَعْدِي، يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ رَأَى بِأَهْلِهِ وَ مَالِهِ؛ مِنْ زَمَرَةٍ مِنْ مَهْرَتَرِينَ كَسَانِ بِه مِنْ، مَرْدَمَانِي دَر رُوزگَارَانِي پَس از مَنَد، كِه هَرِيكَ حَاضِرَنَد دَر اَزَاي دِيَدَار مَن، اَز مَال وَ خَانَدَانَش دَر گَزْدَرَد.» [صحيح مسلم: ۲۸۳۲]

«وَدِدْتُ أَنِّي رَأَيْتُ إِخْوَانِي. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا بِإِخْوَانِكَ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِنَّمَا إِخْوَانِي الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ»؛ پیامبر مکرم ﷺ فرمود: دوست دارم برادرانم را ببینم. گفتند مگر ما برادران نیستیم؟ گفت: شما یاران منید، اما برادران من کسانی‌اند که پس از من به دنیا می‌آیند و من قبل از آنان در حوض (کوثر) وارد می‌شوم (و چشم به راه‌شان هستم)» [صحيح مسلم، سنن ابن ماجه، موطأ مالك]



به حق دل بند و راه مصطفی رو!

چون به نام مصطفی خوانم درود عشق می‌گوید که ای محکوم غیر تاننداری از محمد رنگ و بو
از خجالت آب می‌گردد وجود سینه‌ی تو از بتان مانند دیر از درود خود می‌الا نام او

کلیات اقبال لاهوری، پس چه باید کرد؟:

غنچه‌ای از شاخسار مصطفی از بهارش رنگ و بو باید گرفت مرشد رومی چه خوش فرموده است «مگسل از ختم رسل ایام خویش از مقام او اگر دور ایستی

کلیات اقبال لاهوری، رموز بیخودی:

خلاف پیامبر کسی ره گزید محال است سعدی که راه صفا
که هرگز به منزل نخواهد رسید توان رفت جز بر پی مصطفی

بوستان سعدی:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببامرزد، و خداوند آمرزگار مهربان است.

[آل عمران: ۳۱]

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَلْنَا يَرَحِمُ. قَالَ: لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدِكُمْ صَاحِبَةٌ يَرَحِمُ النَّاسَ كَافَّةً»؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، خداوند رحمت خود را جز بر شخص مهرورز نمی‌گسترد. گفتند ای رسول خدا! همه‌ی ما مهر می‌ورزیم. گفت: مرادم مهرورزی به دوست و نزدیک خود نیست، بلکه مهرورزی به عموم انسان هاست.

[شعب الإيمان بیهقی، سلسلة الأحاديث الصحيحة البانی]

«فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تَرَاحِمُوا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَلْنَا رَحِيمٍ. قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِرَحْمَةٍ أَحَدِكُمْ خَاصَّةً، وَلَكِنْ رَحْمَةُ الْعَامَّةِ»؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، تا نسبت به یکدیگر مهر نورزید، اهل بهشت نگردید. گفتند: ای پیامبر خدا! همه‌ی ما مهربانیم. گفت: منظور، مهربانی با بستگان و متعلقان خود نیست، بلکه مهرورزی فراگیر و عمومی است.

[بهروایت نسائی]



ISLAH

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

و ما تو را جز مایه‌ی رحمت
برای جهانیان نفرستاده‌ایم.
[احزاب: ۱۰۴]